

سه ساله دربارہ

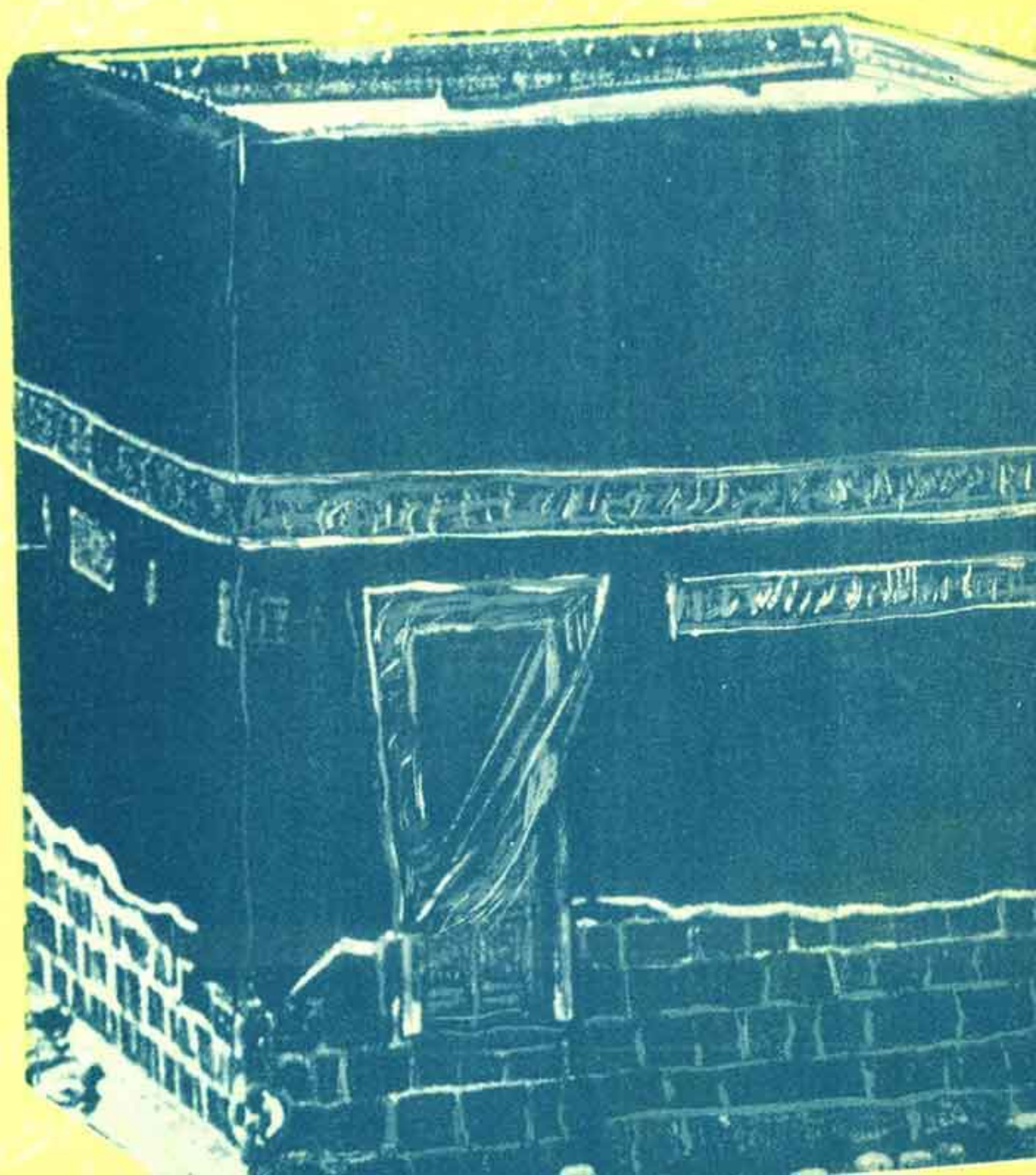
حجۃ بن الحسن لعسکری (عج)

از بزرگ پرچم‌آرشیع علامہ محمد باقر مجلسی قدس اللہ نفسہ الزکیہ

مقدمہ:

سید محمود بحر العلوم میردامادی

تحقیق: سید محمدی رجائی





# سہ سالہ دربارہ

مولانا غوث الوری امید قلب

حضرت نرہراء

سلام اللہ علیہا

# حجین احسن اعسکری <sup>(عج)</sup>

از بزرگ پرچم ارتشیع علامہ محمد باقر مجلسی قدس اللہ نفسہ الکریمہ

مقدمہ:

سید محمود بحر العلوم میردامادی

تحقیق:

سید محمدی رجائی

**بمناسبت میلاد باسعادت  
حضرت امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام  
و هزار و صد و شصتمین سال تولد  
حضرت ولی عصر عجل الله تعالی  
فرجه الشریف به زیور طبع  
آراسته گردید.**

نام کتاب: سه رساله در باره حجة بن الحسن العسکری (عج)

مؤلف: علامه عظیم الشان مرحوم مجلسی (ره)

مقدمه: سید محمود بحر العلوم میردامادی

تحقیق: سید مهدی رجائی

ناشر: انتشارات کانون پژوهش

نوبت چاپ: اول ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۱۵ هـ.ق.

دوم ۱۵ رمضان المبارک ۱۴۱۵ هـ.ق.

تیراژ: ۵۰۰۰

چاپ: مهربان

صحافی: میثم

در آمد حاصل از فروش این کتاب مربوط به  
کتابخانه و مدرسه تخصصی حضرت ولی عصر (عج) می باشد

کتابخانه و مدرسه تخصصی حضرت ولی عصر (عج):

اصفهان، بازار باغ قلندرها، تلفن: ۲۱۰۸۵۷





دستخط مبارك فقيه اهل البيت - ع - آية الله صافي گلپایگانی  
- دام ظلّه - در مورد کتابخانه تخصصی  
حضرت ولی عصر - عج -

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج سید محمود بحر العلوم  
میردامادی - دامت افاضاته - مرقوم جنابعالی متضمن بشارت تأسیس کتابخانه  
تخصصی در موضوع امامت و مهدویت حضرت بقية الله مولانا غوث الوری  
صاحب العصر والزمان ارواح العالمین له الفداء، موجب مسرت گردید.  
بدیهی است یکی از خدمات مفید در ارتباط با آشنائی بیشتر افراد با آن کشف  
زمان و ولی دوران - صلوات الله وسلامه علیه - عرضه کتب و تألیفات است که  
پیرامون نواحی متعدد و شخصیت آن حضرت تألیف شده است، خصوصاً از این  
جهت که در این موضوع کثرت تألیفات چشمگیر و قابل توجه است، و از زمان  
حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) الی زماننا هذا همواره ادامه داشته  
و علما و محدثین فریقین پیرامون آن در هر عصر تألیفات مستقل داشته و فصل یا  
بابی از کتابهای دیگر خود را به این موضوع اختصاص داده اند، تأسیس چنین  
کتابخانه ای با شعب آن علاوه بر اینکه برای علاقمندان و ارادتمندان به آن آستان  
فرشته دربان مورد استفاده است برای محققان و علماء و نیز موجب تسهیل کار،  
و در هر صورت احیاء امر آن حضرت و آثار اهل بیت عصمت و طهارت - سلام الله

عليهم اجمعين - است، خداوند متعال جنابعالی ودوستان عزیزى را كه با شما همكارى دارند توفيق بيشتر عطا فرمايد و به عنايات خاصه آن قطب جهان و خليفه حضرت يزدان عجل الله تعالى فرجه الشريف سرافراز و مفتخر فرمايد، در خاتمه با مسألت مزيد توفيقات ملتمس دعا هستم، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

٧/ ربيع الثاني/ ١٤١٥

لطف الله صافى گلپايگانى



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين لاسيما بقية الله في الارضين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .  
موضوع اعتقاد بامام زمان - عجل الله تعالى فرجه الشريف - ومعرفة ایشان ولزوم پیروی ودوستی وارتباط قلبی با آن حضرت وباری دادن مکتب آن بزرگوار ومخالفت با دشمنان آنجناب ، از مباحثی است که در این - مقدمه - می خوانید .

البته بنده کمترین ، لایق نبوده ونیستم بر کتابی که بنام امام عصر - عج - بقلم محدث خبیر علامه عظیم الشان مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - نوشته شده مقدمه بنویسم .

ولی چون نشر این کتاب اولین قدم وتلاش ، مدرسه وکتابخانه تخصصی ، حضرت ولی عصر - عج - می باشد وینا است راجع به هدف بزرگ این مدرسه وکتابخانه مطالبی بنویسم ، لازم است قبل از آن ، مباحثی مختصر وانشا الله مفید ، در باره معرفت وشناسائی - صاحب کار - حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالى فرجه الشريف - ووظائف شیعه نسبت بایشان داشته باشم .

### اعتقاد بامام زمان :

اعتقاد به آنجناب وارتباط قلبی با ایشان عاملی است که جان را زنده می کند

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين لاسيما بقیة الله في الارضين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .  
موضوع اعتقاد بامام زمان - عجل الله تعالى فرجه الشريف - ومعرفت ایشان ولزوم پیروی ودوستی وارتباط قلبی با آن حضرت وباری دادن مکتب آن بزرگوار ومخالفت با دشمنان آنجناب ، از مباحثی است که در این - مقدمه - می خوانید .

البته بنده کمترین ، لایق نبوده ونیستم بر کتابی که بنام امام عصر - عج - بقلم محدث خبیر علامه عظیم الشان مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - نوشته شده مقدمه بنویسم .

ولی چون نشر این کتاب اولین قدم وتلاش ، مدرسه وکتابخانه تخصصی ، حضرت ولی عصر - عج - می باشد وینا است راجع به هدف بزرگ این مدرسه وکتابخانه مطالبی بنویسم ، لازم است قبل از آن ، مباحثی مختصر وانشا الله مفید ، در باره معرفت وشناسائی - صاحب کار - حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالى فرجه الشريف - ووظائف شیعه نسبت بایشان داشته باشم .

### اعتقاد بامام زمان :

اعتقاد به آنجناب وارتباط قلبی با ایشان عاملی است که جان را زنده می کند



و روح را نشاط می بخشد و با افراد لائق حیات طیبه ارزانی می دارد.

قرآن می فرماید:

﴿اعلموا أن الله يحيى الأرض بعد موتها﴾<sup>(۱)</sup>.

باید دانست که منظور در این آیه، زنده شدن معالم دین و اهل آن می باشد، و حیاتبخش واقعی حضرت مهدی - عج - می باشند، کما فی دعاء الندبه «این محیی معالم الدین و اهله».

اگر فرد و جامعه ای از اعتقاد بامام زمان - عج - دور بشود، بزبونی و خواری کشیده خواهد شد.

انسانی که به نیروی نجاتبخش و حیات آفرین، امید نداشته باشد و منتظر مصلح الهی و محیی جوامع بشری نباشد، در اثر یأس و ناامیدی خود بخود می پوسد و بیدیار ضعیف و ذلت رهسپار می گردد.

### انتظار فرج و گشایش:

چرا انتظار فرج و گشایش کلی از طرف خدای متعالی بدست حضرت مهدی - عج - افضل اعمال و افضل عبادات شمرده شده است<sup>(۲)</sup>.

انتظار فرج محرك انسان بطرف خوبیها و عبادات است، محرك انسان برای قیام بوظائف است، آدمی را برای بهره بردن از وجود انسان کامل و علت کمال انسان، حضرت مهدی - عج - آماده می کند.

نتیجه اینکه اعتقاد بامام زمان - عج - یعنی اعتقاد بعامل حیات بخش الهی و سعادت آفرین جهانی، باید محکم و استوار، در جان ما خانه کند و خانه شیطان و هوی را ویرانه سازد و دیو جهل و فساد را از روح ما بشوید و بر اندازد.

۱- حدید آیه ۱۷، بنگرید ینابیع المودة: ص ۴۲۹ - از امام پنجم - علیه السلام - منقول است که

فرمود: یحییها الله بالقائم - علیه السلام -.

۲- بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۱۳۷.

### آب حیات :

قرآن مجید در سوره فرقان آیه ۴۸ آب (باران) را ظهور و حیاتبخش معرفی می فرماید .

مثل امام عصر - عج - مثل باران است ، وجود ایشان و توجه و ظهور آنجناب ظهور است ، یعنی پاك كنده دلها از رذائل و زشتیها است ، مطهر جوامع بشری از فساد اعتقادی ، عملی ، اخلاقی است .

بعد از پاك سازی دل و جان ، جامعه و محیط زیست ، نوبت حیاتبخشی است ، وجود ایشان و الطاف آشکار و پنهان آن بزرگوار مایه حیات و زندگی جاودانی می باشد .

کسانی که خود را در معرض باران قرار دهند پاك می شوند ، اشیائی که زیر بارش باران قرار گیرند از آلودگی بیرون می روند ، استفاده از ولایت امام عصر - عج - بهمین قرار است ، مقرر شده به (اهل طلب و تشنگان معرفت ، سوختگان غمش و مبتلایان فراقش ، آنها که ندبه کنان و اشک ریزان در غیبت آن سرور یادش را تعظیم می کنند ، احیاء امر آن آقا می نمایند ، این آیین گویان دنبالش می گردند ، کارشان آب و جارو کردن دل و جامعه از پستی ها و پست ها است ، همتشان امر بمعروف و نهی از منکر است ، هشدار دهنده و آئینه مردم اند ، یعنی کسانی که خود را در معرض آب باران ، ولایت مهدی آل محمد - عج - قرار دهند) توجه شود و روحشان پاك گردد و قلبشان صفا و نشاط گیرد و از لطف خفی و جلی آن بزرگوار جان تازه کنند و روان را آرامش بخشند .

اینها برای این است که هدایت جبری نیست ، بطالب ، مقام و رتبه می دهند ، به خواهان ، نمره و اجر عنایت می کنند . و طرفداران فشل و افراد سست عقیده و غافل را بخود وامی گذارند .

### بثر معطله :

در معنای بثر معطله در سوره حج آیه ۴۵ ، از امام هفتم - علیه السلام - نقل



شده که حضرتش آنرا با امام - ع - در حالیکه مردم از او استفاده نمی کنند، تفسیر فرموده اند (۱).

در روایات، حضرت مهدی - عج - به ماء معین (۲) یعنی آب جاری تشبیه شده اند و در تفسیر آیه: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ (۳) معصوم - ع - فرموده، دو دریا حضرت علی - علیه السلام - و حضرت فاطمه - علیها السلام - می باشند.

وجود امام همچون چشمه جوشان و آب جاری و دریای بیکران پاک کننده و حیاتبخش است، مجالست افراد پلید با او، مصاحبت نا اهلان با حضرتش، تبلیغات سوء، القاء شیاطین، تلاش مفسدین در وجود او اثر نمی کند و بحر مواج و بی کران وجود مطهرش را آلوده نمی سازد.

بر خلاف انسانهای دیگر که اثر پذیرند و مصاحبت و رفاقت نا اهلان روی قلب و فکرشان ایجاد ظلمت و آلودگی می کند و همانند آب قلیل، با ملاقات پلیدی، آلوده می گردند.

انسان بصیر و هوشیار باید با عنایت حق از پستی های شکوک و شبهات بگذرد و با اعتقاد راسخ نسبت بوجود حضرت ولی عصر - عج - خود را متصل بآب حیات، یعنی دریای بیکران ولایت نماید و به شستشوی جان خویش پردازد که گفته اند: قطره چون اصل بدریا می شود کامل شود و چون سلمان فارسی سلمان محمدی - ص - می گردد.

### معرفت امام عصر - عج -

شناخت حضرت ولی عصر - عج - از اهم اموری است که باید بدان توجه کامل بشود.

احادیث در این باب زیاد است، اهل تحقیق به کتاب ارزنده (شناخت امام

۱- نمونه: ج ۱۴ ص ۱۲۶.

۲- سوره ملک آیه ۳۰.

۳- سوره الرحمن آیه ۱۹ - بنگرید، ینابیع الموده: ص ۱۱۸.

راه رهائی از مرگ جاهلی (نوشته حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی که در ارتباط آثار حضرت، خدمات مفیدی دارند، مراجعه نمایند.

معرفت امام باب معرفت خدای متعال است (مَنْ ارَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُمْ) و (بنا عرف الله) بما می آموزد هر که خواهان عرفان واقعی است، باید در خانه امام عصر - عج - را بکوبد، و سر به آستان قطب دایره امکان، و غوث حقیقی زمان، انسان کامل و علت کمال انسان حضرت مهدی - ارواحنا فداه - فرود آورد.

### معرفت صحیح :

صاحب ینابیع الموده از مولانا امیر المؤمنین - ع - حدیثی نقل کرده که :  
..... فلا یثبت علی امامته الا من قوی یقینه وصحت معرفته (۱).

پایدار بر امامت حضرت مهدی - عج - نمی ماند مگر کسی که یقین قوی و محکم داشته باشد و معرفت او - نسبت بامام - معرفت صحیح و صادق باشد.

### مأخذ معرفت :

معرفت صحیح را باید از قرآن کریم و روایات صحیحه اخذ نمود و آیات در باب امامت و ولایت و روایات پیرامون آل عصمت - ع - بویژه حضرت ولی عصر - عج - را باید مورد مطالعه قرار داد.

امام را از زبان بیگانه شناختن و بی توجهی بآیات و روایات نمودن، درد سرافرین است و سر بانکار بسیاری از فضائل و کمالات در می آورد.

همانطور که عده ای باتکاء سخن بیگانه و یا افکار غریبانه و دور از مبانی قرآن و عترت - ع - بنام روشنفکر، بانکار، ولایت تکوینی، برخاسته و خود را رسوا ساخته و شیفتگان دلباخته اهل بیت - ع - را بزحمت انداخته اند.

### ولایت تکوینی :

دوستان اهل بیت - ع - وقتی انکار فضائل را از طرف مدعیان علم و اسلام شناسی می بینند، بسیار نگران می شوند.

و واقعاً جای نگرانی هم هست، که چطور با وجود این همه ادله قطعی در مورد معجزات و دست تصرف اهل بیت - ع - در جهان هستی، بعضی بعنوان علم و معرفت منکر این واقعیت ها می شنوند و یا برای فریب نسل جوان، و نصرت - و هابیت - شکل منکر بخود می گیرند؟

ولی چیزی که از این ناراحتی می کاهد، توجه باین نکته است :

اولاً مکتب اهل بیت - ع - حافظ و پاسداری نیرومند و الهی بنام حضرت مهدی - ع - دارد و انکار منکرین و کلوخ اندازی مخالفین بدون پاسخ نمی ماند. ثانیاً: از کسانی که تربیت شده مخالفین هستند و بفرموده مرحوم طباطبائی ابرقوثی - قدس سره<sup>(۱)</sup> - شدت انس بکلمات و کتب اعداء دین و دشمنان اهل بیت طاهرین - ع - دارند، چه توقع باید داشت؟

از کسانی که با تفاسیر عامه و کتب کلامی و عقلی و اخلاقی و عرفانی آنها، شدت رفاقت را دارند، بطوریکه مثلاً خواندن کتاب احیاء العلوم غزالی را از مطالعه کتاب شریف کافی و یا خواندن کتاب شعر فلان منحرف را از مطالعه نهج البلاغه - علی علیه السلام - خوشتر می دانند و بقول خودشان با آنها عشق می کنند، چه انتظاری در قبول حقائق شریعت و معارف آل عصمت - ع - می توان داشت؟ البته بعضی از اینان از بی اطلاعی در اخبار و آثار زبان بانکار می گشایند، بیچاره جز کلمات فلان استاد یهودی و یا فلان روشنفکر نمای اجنبی، چیزی بگوشش نخورده است.

۱- کتاب شریف ولایة المتقین نوشته ایشان است، کتابی است نورانی و ارزنده - حتماً مطالعه فرمائید.

بدبخت اهل زیارت و دعا نبوده که مفاتیح الجنان محدث قمی - قدس سره -  
 را باز کند و زیارت مطلقه امام حسین - علیه السلام - را بخواند که :  
 ..... بکم تُبیتُ الارض اشجارها و بکم تُخرجُ الأرض ثمارها و بکم تُنزل السماء  
 قَطرها و رزقها.....

ارادة الرب في مقادير اموره تهبط اليكم و تصدر من بيوتكم (۱).

و یا زیارت جامعه را که

..... بکم فتح الله و بکم یخیم و بکم ینزل الغيث و بکم.....

الله اکبر:

یک وقتی راجع به الله اکبر قبل از زیارت جامعه فکر می کردم، چرا امام  
 هادی - علیه السلام - دستور داده اند قبل از خواندن جامعه صد مرتبه الله اکبر  
 بگویند؟

مرحوم علامه مجلسی اول - قدس سره - بنا به نقل محدث قمی - ره -  
 فرموده: اکثر طباع مائلند بغلو، مبادا از عبارات امثال این زیارت بغلو افتند، یا از  
 بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شوند یا غیر اینها.

بنده معتقدم، فرموده علامه - ره - بسیار متین و ارزنده است، و معنایش این  
 است که:

الله اکبرهای قبل از زیارت نمی گذارد کسی بغلو دچار بشود، یعنی غلو  
 زدائی می کند.

ولی مطلب دیگر هم هست و آن این است که بعضی که دچار تردید  
 و وسوسه خاطرند و در مکتب - ضعیف الیقین ها - و یا منکرین پرورش یافته اند،  
 ممکن است این زیارات را جعل و ساختگی بدانند و مطالب آن را غلو بخوانند،

---

۱- روزی در محضر عالم عامل فقیه عظیم الشان حضرت آیه الله سید محمد رجائی - مد ظله  
 العالی - از ولایت تکوینی و کارگشائی آل عصمت - علیهم السلام - سخن به میان آمد،  
 معظم له عبارات مذکوره در زیارت مطلقه اشاره فرمودند، و بر تردید بعضی از نویسندگان  
 نسبت به موضوع مذکور - خط پطلان کشیدند.



الله اکبرهای قبل از زیارات می گوید: این عبارات ساختگی و غلو نیست، ائمه - ع - باید چنین مقامی را داشته باشند، نمایندگان خداوند اکبر، و اولیاء خدائی که همه بزرگی ها و عظمت ها بازگشت باو دارد و اکبر است از توصیف، باید دارای مقام ولایت تشریحیه و تکوینیه و صاحب رتبه آقائی و سیادت بر کل آفرینش باشند.

### بتعبیر دیگر:

الله اکبرها زمینه فکری زائر را برای قبول بیشتر و اطمینان بالاتر نسبت به مقامات و کمالات و فضائل آل محمد - صلوات الله علیهم - فراهم می کند، زائر الله اکبر می گوید و بعد می گوید:

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة.....

یعنی حق است که شما مبدء نور و معرفت هستید، آقای عالم و سید جهان هستی می باشید.

حق است که باذن الله تعالی همه کاره دنیا و آخرتید و کارگشای مخلوقات و ولی نعمت انسانها می باشید، چرا؟

چون شما ولی - الله اکبر - و مظهر خدای متعال و پروردگار بزرگ - جل جلاله - می باشید.

ولی - الله اکبر - باید کارش بزرگ باشد، باید ولایتش گسترده و عام باشد، باید در هستی فرمانش مطاع باشد.

### الله اکبر می گوید:

آقای زائر بیشتر توجه کن، بیشتر التماس کن، محکم در بزن، در گدائی کوتاه نیا، امیدوار باش، این آقا که داری زیارتش می کنی، نماینده تام الاختیار و محبوب خدای اکبر و پروردگار قادر و عالم و غنی است، بخواه و طلب کن حاجتت را که عادتهم الاحسان و... همانطور که امام هادی - علیه السلام - فرموده اند بگو: (عادتکم الاحسان و سجیتکم الکریم...).

البته اسرار آیات و ادعیه و زیارات و کُنه حکمت او امر و نواهی پیشگاه خداوند و اولیاء معصومش - ع - می باشد، ولی آنچه - بنحو احتمال - در وجه - الله اکبر - گفتم، خاطره ای از حرم مطهر حضرت ثامن الحجج امام رضا - ع - در رجب سال ۱۴۱۳ هـ ق بود که با نوشتن آن در دهم رجب ۱۴۱۵ هـ ق، آن خاطره تجدید گردید. الحمد لله (۱).

### قدرت انبیاء :

انبیاء با نیروی الهی کارهای خارق العاده انجام داده و در جهان هستی دست تصرف داشتند.

قرآن کریم در باره حضرت عیسی - ع - می فرماید:  
 ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ...﴾ (۲).

در این آیه، قدرت و دست تصرف حضرت عیسی بیان شده است، حضرتش باذن خدای متعال:

۱- از گل چیزی بشکل پرنده می ساخته و در آن می دمیده، پرنده حقیقی می شده است.

۲- کور مادر زاد را شفا می داده است.

۳- مبتلایان به پستی را شفا می داده است.

۴- مردگان را زنده می نموده است.

۵- از غیب و پنهان خبر می داده است.

البته مبدا این قدرت خدای متعال بوده و عیسی باذن الله کار ساز و گره گشا بوده است.

---

۱- باز هم عرض می کنم، بنده مدعی مطالبی فراتر از آنچه خود حضرات ائمه - ع - در باره خودشان فرموده اند نیستم، انشا الله تعالی نه متقدم می باشم نه متاخر، بلکه - لازم لهم - می خواهم باشم، بحق محمد و آله الطاهرين.

### امام و مأموم:

عیسی بن مریم، پیرو و مأموم امام عصر - عج - می باشد و در روایات وارد شده که در هنگام ظهور، نازل می گردد، و به آن وجود مقدس، اقتداء می کند<sup>(۱)</sup>.

چطور می شود، مأموم یعنی حضرت عیسی، ولایت تکوینیه و دست تصرف، طبق صریح قرآن مجید، داشته باشد و امام یعنی حضرت مهدی - عج - از این ولایت و اختیار بی بهره باشد.

### پاسخ شبهات:

سخنوران اسلامی باید از آیات و روایات صحیحیه عقائد مردم را استوار سازند و پاسخ شبهات را بیان نمایند.

در مورد حضرت ولی عصر - عج - بیشتر از مباحث دیگر باید سرمایه گذاری کنیم و با مطالعه کتب جامع و ارزنده مانند: نجم الثاقب، عبقری الحسان، مکیال المکارم.

و بویژه کتب مرحوم علامه مجلسی - ره - مردم را با مکتب ولایت آن وجود مقدس نزدیک نمائیم<sup>(۲)</sup>.

یکی از مفاخر عظیم الشان حوزه علمیه قم، می فرمودند: با بیان تشرف هائی که برای بعضی از بزرگان محضر امام زمان - عج - اتفاق افتاده، باید مردم را بطرف آن حضرت سوق داد و با وظائف آشنا ساخت.

۱- نمونه: ج ۲۱ ص ۱۰۰.

۲- کتاب بحار الانوار: ج ۱۳ در باره حضرت ولی عصر - عج - می باشد و بقلم شیوای دانشمند محترم آقای دوانی - دام بقائه - ترجمه و شرح شده است، مطالعه این کتاب با مقدمه ارزنده ای که دارد بسیار مفید می باشد.

### وظیفه نویسندگان :

نویسندگان و محققین وظیفه دارند پاسدار عقائد مردم مسلمان و پیروان اهل بیت - ع - باشند .

کتبی را که علماء گذشته در مورد، امام عصر - عج - نوشته اند ولی چاپ نشده است تحقیق نموده در معرض نشر قرار دهند، کتبی که چاپ شده و از اهمیت ویژه ای برخوردار است بزبانهای مهم ترجمه و شرح نمایند .

این را بدانیم سخن گفتن از امام عصر - عج - بیان و شرح فضائل و خواسته های ایشان، مورد رضایت آنجود مقدس است، و گوینده و نویسنده و ناشر از الطاف آن ولی دوران، برخوردار می گردند .

اینجا در گاهی است که بزرگان در برابرش زانو زده و بخدمت صادقانه پرداخته اند .

مرحوم شیخ صدوق می فرماید: حضرت حجت - عج - را در عالم رؤیا زیارت نمودم، حضرت بمن فرمود: چرا کتابی در غیبت نمی نویسی؟  
گفتم: من در غیبت مطالبی نشر داده ام، فرمود: کتابی بنویس و غیبت انبیاء را در آن تذکر بده (۱) .

همانطور که از این رؤیای صادق مشهود است، حضرت راه مبارزه با شبهات را به شیخ صدوق آموخته اند و دستور می دهند از راه نوشتن کتاب و بیان غیبت پیامبران مردم را از شبهه و سرگردانی نجات بده (۲) .

### عالمان وظیفه شناس :

از جمله علماء بزرگ که در باب ولایت قلمفرسایی نموده و بحق از مکتب

۱- کمال الدین: ج ۱ ص ۳- باختصار نقل گردید .

۲- عالم عامل، دلباخته حضرت ولی عصر - عج - مرحوم آیه الله سید محمد تقی موسوی نیز کتاب ارزنده مکیال المکارم را بدستور حضرت ولی عصر - عج - نوشته است . رجوع کنید: ترجمه مکیال المکارم: ج ۱ ص ۲۶ .



تشیع پاسداری نموده است، مرحوم سید بن طاووس - ره - است، کتاب ارزنده و جامع - الطرائف - که با تحقیق محقق ولایتی حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید مهدی رجائی چاپ و منتشر شده است، نشان دهنده وظیفه شناسی و کمال معرفت و دوستی نویسنده - سید بن طاووس - نسبت به آل عصمت - ع - خاصه امام عصر - عج - می باشد.

ایشان در صفحه ۱۷۵ کتاب مذکور راجع بامام عصر - عج - سخن گفته و کتابها و روایات زیادی را از علماء عامه، در این کتاب معرفی و نقل فرموده است.

مرحوم میرداماد - ره - که از بزرگان فلاسفه و در موضوع فقه هم فقیهی محقق و جامع است، بعنوان پاسخ استفتاء حدود صد صفحه در باب حرمت اسم بردن از امام عصر - عج - با اسم اصلی - م - ح - م - د - مطالب محققانه می نگارد و کتابی بنام - شرعة التسمیة - پیادگار می گذارد.

یکی از علماء بزرگ که اثری بزرگ در ارتباط با حضرت ولی عصر - عج - دارند، فرمود: این اهمیت بحث راجع بامام عصر - عج - را می رساند که شخصیتی مانند - میرداماد - در باره فرعی از فروع مربوط به آن وجود مقدس این چنین بذل توجه نماید.

بحمد الله کتاب مذکور بعنوان گام دوم مؤسسه مهدیه میرداماد اصفهان، چاپ و منتشر گردید و بنا به درخواست بعضی از شیفتگان امام زمان - عج - در شرف چاپ دوم می باشد.

مرحوم علامه بحرانی از علماء وارسته و شیفته امام زمان - عج - است که بر اساس نیازمندی جامعه اسلامی، بمباحث ولایت و مسائل مربوط بامام عصر - عج - چندین کتاب نوشته است. کتاب غایة المرام فی معرفة الامام، و تبصرة الولی فی من رأی القائم المهدي - عج - از نوشته های ایشان است.

وسپاس خدای متعال را که الآن هم علماء ربانی و اساتید حوزه ها در طریق شناختن و شناساندن و بیان فضائل و بزرگی حضرت ولی عصر - عج - ساکت و آرام

نیستند و یا بیان و قلم در پاسخ سؤالات و شبهات پیرامون مهدویت و وجود حضرت مهدی - عج - فعالیت و تلاش دارند.

اثر بزرگی همچون منتخب الاثر نوشته محقق بزرگ آیه الله صافی گلپایگانی و آثار دیگر نویسندگان و مترجمین حوزه در موضوع شناخت امام عصر - عج - توجه حوزه را نسبت بولی نعمت و صاحبش ثابت می کند.

### از امام زمان چه بخواهیم:

امام زمان - عج - نماینده خدا و رسول و ائمه اطهار می باشند.  
نماینده بدین معنی که علم و قدرت خداوند را در صحنه گیتی بنمایش می گذارد.

دست او ید الله است و چشم و گوش آنجناب، عین الله و اذن الله، و بعنوان جانشین پیامبر و امامان - ع - گره از کار مردم باز می کند و حلال مشکلات شیعیان می باشد.

صاحب ینابیع الموده که سنی حنفی است در صفحه ۴۵۵ از کتابش می گوید:

«الباب الحادی والثمانون فی خوارق المهدي و کراماته التي ظهرت للناس...»  
و اشاره به ولایت تکوینی امام عصر - عج - می کند و داستان اسماعیل و دیگران را در حل شدن مشکلاتشان بدست آن وجود مقدس، نقل می نماید.  
ولی افسوس که بعضی مدعیان تشیع و علم و معرفت حل ولایت تکوینی و کارگشائی امام بر ایشان مشکل است، و گاه بیگانه با نشر جزوه یا کتاب و یا سخنرانی، دوری خود را از معارف ثابت نموده، بانکار فضائل می پردازند.  
نتیجه اینکه کارسازی امام عصر - عج - مشکل ندارد، فقط طلب و خواستن ما با مشکل همراه است.

اولاً: ممکن است ضعیف الیقین باشیم.

ثانیاً: در دائره طلب چیزی که چیز باشد، یعنی با اهمیت باشد نخواهیم،

و واقعاً این چیزها چیزی نیست که می خواهیم.

پس چه بخواهیم؟

معرفت و شناسائی خداوند و اولیائش را، همانطور که در زیارت جامعه می خوانیم:

..... فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجِبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْئَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جَمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ  
وَبِحَقِّهِمْ و.....

علم و نورانیت بخواهیم، فهم دین بخواهیم، درک معارف قرآن و عترت بخواهیم.

دوستی امام عصر - عج - :

دوستی حضرت ولی عصر - عج - باید با پیروی همراه باشد، آیا می دانیم خدمت حضرتش عرض اعمال می شود؟

ادعاء تشیع داشتن و خلاف خواسته آن وجود مقدس کار نمودن، تکرار حرکتی است که بعضی شیعه نماها در زمان ائمه - ع - قبل از ایشان داشته اند. آیا درست است که ندبه بخوانیم و خود را منتظر بدانیم اما کسب و کارمان، بازار و تجارتمان، اعمال و اخلاق فردی و اجتماعیمان بر خلاف رضایت آن حضرت باشد؟

دوستی امام و ولی خدای متعال باید حرکت بخش و تبری آفرین باشد، و انسان محب را تلاشگر و فعال، اهل مبارزه با اعداء الله، بار بیاورد. و الا دوستی بدون حرکت در راه دوست، و بدون تبری از اعداء دوست، دوستی است که دشمنان روی آن حساسیتی ندارند و این همان دوستی است که بعضی از اهل سنت معروف به آن می باشند.

بیدار باشید :

اگر کسی تبری از دشمنان اهل بیت - ع - و مخالفین امام عصر - عج -

نداشته باشد و قولاً و عملاً کارهای آنها را امضاء کند، نمی تواند ادعای تشیع واقعی و محبت راستین بنماید.

در ینابیع الموده صفحه ۴۲۴ نقل می کند از امام رضا - علیه السلام - که حضرت مهدی - عج - فرزندان قاتلین حضرت سید الشهداء - علیه السلام - را می کشد.

روای تعجب می کند که چگونه . . . ؟

امام می فرماید: آنهایی که راضی بفعل پدران خود باشند (یعنی طوری رفتار کنند که تأیید قاتلین امام باشد، و چه بسا این تأیید و رضایت با سکوت در مقابل دشمنان اهل بیت - ع - صورت می گیرد).

### تلاش در راه امام زمان:

امام عصر - عج - ولی نعمت ما و واسطه فیوضات ربوبی می باشند، و حق پدر روحانی و معلم و مربی، امام و ولی بر ما دارند، و نیز ایشان از برترین افراد عترت پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستند و حق مودت و دوستی بر همگان دارند. بدین لحاظ و بمناسبت های دیگر که بزرگانی همچون آیه الله سید محمد تقی موسوی - صاحب مکیال المکارم - بطور گسترده و جامع بیان داشته اند، باید بحضرتش محبت شدید و مودت مداوم داشته باشیم و بیاد آن وجود مقدس اشک فراق بریزیم.

### جلسات توسل و دعای ندبه:

بحمد الله شیفتگان امام زمان - عج - بیدار کارشان هستند و در مساجد و حسینیه ها مجالسی بیاد آن حضرت تشکیل می دهند.

این جلسان که احیاء امر اهل بیت - ع - است بیقین مورد توجه حضرت مهدی - عج - می باشد و روی افکار جوانان و نوجوانان، دوست و دشمن اثر می گذارد.



یکی از بستگان در عالم رؤیا دیده بود که شخصی ندبه می خواند، و بعضی از مخالفین ولایت، نزدیک آن جلسه، عقب دیواری غائب شده، و در حال ضعف و یأس بسر می برند، ایشان می گفت: وقتی خواننده، جملات این هادم ابنیه الشرك والنفاق و... را می خواند، بر ضعف و کوچکی و ذلت مخالفین افزوده می شد و از خواننده این عبارات بشدت ناراحت می شدند.

### نشر فرهنگ اهل بیت - ع -

هیئتهای دینی باید به صاحب کار حضرت مهدی - عج - توجه کنند و سطح مجالس را پربارتر نموده به نشر فرهنگ اهل بیت - ع - پردازند. حقیر در جزوه وظیفه هیئتها و مسؤولیت مداحان، تذکر داده ام: شعر خواندن و مرثیه سرائی تنها بدون توجه به تعلیم عقائد و احکام و اخلاق و بدون توجه به نیاز فکری نسل جوان مسؤولیت ما را بر طرف نمی کند. هیئتها باید از روحانیت استفاده کنند و با راهنمایی روحانیت فعالیت نمایند.

در هیئتهای دعای ندبه، باید معارف حضرت ولی عصر - عج - بیان بشود، خواسته و مطلوب آن وجود مقدس، که پاسداری از اسلام و تشیع و امر بمعروف و نهی از منکر و دفاع از ولایت اهل بیت - ع - است، تشریح گردد. باید کنار هیئتها، کتابخانه و نوارخانه مذهبی پر محتوا قرار گیرد، که جوانان اضافه بر ندبه و گریه در فراق امام عصر - عج - با معارف آن جناب آشنا بشوند.

هیئتهائی را می شناسیم که سی چهل سال سابقه پرچمداری اهل بیت - ع - را داشته و دارند ولی تا بحال موفق نشده اند، گفتار علماء و وعاظ را بوسیله کتاب و جزوه و نوار بخارج از هیئت انتقال دهند.

بنده بدوستان گفته ام، اگر کسی در اثر تبلیغات سوء، پای منبر نیامد

و در جلسات دینی شرکت ننمود، شما منبر را بوسیله کتاب و نوار برای او هدیه ببرید.

خداوند متعال رحمت کند گذشتگان شیعه را، آنقدر بیدار کار و وظائفشان بودند که حتی موقوفاتی را برای نشر کتب دینی و استنساخ آثار اهل بیت - ع - مقرر ساخته اند.

### کم توجهی به آثار مکتب:

امروزه بامر مذکور - یعنی حفظ و احیاء آثار مکتب - کم توجهی شده است، بطوریکه بسیاری از آثار علماء گذشته و محدثین و فقهاء شیعه که بصورت خطی بوده بمرور زمان از بین رفته و یا با توطئه دشمنان، سرقت شده است. بسیاری از آثار علماء با توجه به عظمت و ارزشی که از نظر علمی و ولایی دارد، در اثر ناهماهنگی نیروهای مذهبی، فقط یک بار بتعداد کم و با چاپ و کاغذ نامرغوب منتشر شده است.

### مدرسه و کتابخانه بزرگ تخصصی:

کارهای فرهنگی در موضوع مهدویت و فضائل و کمالات و آثار وجودی امام زمان - عج - و علل غیبت و نشانه ها و فواید و اثرات ظهور آن وجود مقدس و خواسته ها و امر و نهی آن بزرگوار کم و محدود است.

کتابهایی که در این موضوعات بوسیله بزرگان علماء گذشته - رض - نوشته شده، همانطور که قبلاً اشاره نمودیم، یا چاپ نشده و یا نامرغوب و محدود چاپ شده و غالباً ترجمه نشده است.

اضافه بر این، اگر محققى ژرف نگر و طالب، موافق یا مخالف در موضوعات یاد شده - پیرامون امام عصر - عج - بخواهد خوب تحقیق کند و کل آثار مربوط به آنجناب را محققانه جستجو نماید، مدرسه و کتابخانه ای مجهز که سهولت کارگشای او باشد نداریم.

کتابخانه‌های ما که در اثر تلاش علماء خدمتگذار و شیفتگان اهل بیت - ع - تأسیس شده عمومی می‌باشد و پاسخگوی امر تخصصی - در مورد امام عصر عج - بنحو احسن نمی‌باشد .

به تعبیر دیگر با وجود کتابخانه‌های بزرگ در بلاد اسلامی و شهرهای شیعه نشین ، تا بحال کتابخانه تخصصی و ویژه امر امام زمان - عج - که جامع و محیی و مترجم کتب و آثار مربوط به آنجناب باشد ، و فقط در جهت شناختن و شناساندن ایشان بطور گسترده و وسیع کار کند ، نداشته ایم .

کتابخانه ای که همه کتب علماء گذشته و حال را در موضوع حضرت ولی عصر - عج - بتواند به محققان و اندیشمندان جهان ارائه دهد و زحمات علماء اسلام را در معرفی امام زمان - عج - بنمایش گذارد .

کتابخانه ای که محل تحقیقات عمیق و تلاشهای علمی ژرف در باب ولایت و رهبری و آثار وجودی امام عصر - عج - باشد و با کمال سربلندی حقانیت آن جناب و بشارت ظهور فلاح آور و سعادت آفرین ایشان را از لسان قرآن و پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله ، وائمه - علیهم السلام - و کتب آسمانی و رهبران روحانی به سرتاسر جهان ابلاغ نماید .

کتابخانه ای که کتب خطی علماء گذشته را که در موضوع غیبت و ظهور حضرت ولی عصر - عج - و فضائل و کمالات آن جناب نوشته اند ، از گوشه و کنار شهرها و قصبات ، کتابخانه‌های شخصی بتواند جمع آوری نماید و اهم آنها را و بهترین ها را با تحقیق ویژه تحت اشراف محققین دلباخته امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - احیاء نماید و برای بیداری همگان در سرتاسر عالم منتشر سازد .

کتابخانه ای که بزبانهای مختلف پاسخ گوی شبهات مخالفین امام زمان - عج - باشد و از ولایت آن حضرت که ولایت همه رهبران معصوم است ، دفاع نماید .

### آغاز کار:

از مدتها پیش کمبود مذکور و جای خالی مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر - عج - در جامعه اسلامی خاطر م را آزرده ساخته بود. به بعضی از علماء و دوستان اهل بیت - ع - می گفتم و گاهی در سخنرانی ها مطرح می ساختم.

از جمله ایام ۲۸ صفر ۱۴۱۵ هـ ق در منبر مسجد العسکری - علیه السلام - اصفهان، این مسئله را عنوان نمودم. و برادران نمازگزار پیشنهاد شروع کار را در مسجد مذکور دادند.

خدای متعال را سپاسگزارم که فعلاً بعنوان شعبه ای از کتابخانه تخصصی اقداماتی در محل مذکور انجام شد و دوستان اهل بیت - ع - با عناوینی از کتب، راجع بامام عصر - عج - و تشکیل جلسه ای در شبهای جمعه، محبت قلبی خود را ابراز نموده، ما را در هدف مقدسی که در فکر داریم و کار بزرگی که در پیش روی قرار داده ایم، یعنی تشکیل مدرسه و کتابخانه عظیم و تخصصی حضرت ولی عصر - عج - امیدوار ساختند.

البته بغیر از مسجد العسکری - ع - دوستان در دفتر مرکزی مدرسه و کتابخانه، به جمع آوری کتب و آثار در ارتباط با امام عصر - عج - مشغول می باشند و با کتابخانه های مهم ارتباط برقرار کرده اند.

با امید آن روز که در محیطی بسیار بزرگ و مساعد، تابلوی مدرسه و کتابخانه تخصصی زده شود و یا داشتن هزاران عنوان کتاب به زبانهای مختلف در موضوع مهدویت و مصلح جهان بشریت، حضرت بقیه الله الأعظم امام عصر - ارواحنا له الفداء - کار تحقیقاتی محققان و دانشمندان خودی و بیگانه را سهولت بخشیده، در راه شناختن و شناساندن ولی زمان و حجت دوران - عج - قدمهای پر ثمر برداشته، در جهت بیداری جوامع بشری، و آماده ساختن انسانهای لایق برای استفاده از وجود مقدس آن بزرگوار، سهمی داشته باشیم.



### علامه مجلسی - ره - :

همانطور که می دانید علامه مجلسی - قدس الله نفسه - از بزرگ پرچمداران تشیع و مدافعین حریم ولایت می باشند و خدمات ایشان بساحت مقدس حضرت ولی عصر - عج - بسیار ارزنده و جامع و قابل توجه است . طبق اطلاع ، بنا است کنفرانس و مجلس بزرگداشت و تجلیل از شخصیت گرانقدر ایشان و خدمات معنوی و علمی ایشان در اصفهان تشکیل و کتب و آثار این عالم ربانی و رجل الهی در معرض دقت دانشمندان خودی و بیگانه قرار گیرد .

امیدواریم مسئولین این برنامه بزرگ فرهنگی با توجه بابعاد مختلف شخصیت علامه مجلسی - ره - پاسخگوی اشکال تراشیها و کلوخ اندازی های نادانان و مغرضین نسبت بایشان باشند و انشاء الله تعالی با ورودی که در آثار این محیی شرعت و هادم ابنیه انحراف و بدعت دارند ، اندیشه الهی و توجه و لائی ، ودقت علمی و ژرف نگری و جهاد و کوشش همراه با خلوص ایشان را در حفظ و نگهداری آثار بلند مرتبه اهل بیت - ع - بنمایش گذارند .

بر این اساس بنده کمترین ، جهت شرکت در این امر پسندیده که افتخار مکتب و مملکت اسلامی ما می باشد ، به محقق گرامی حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا مهدی رجائی پیشنهاد دادم که بعنوان اولین قدم و شروع کار مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر - عج - قسمت آخر کتاب ارزنده - تذکرة الائمة - ع - و تحفة الزائر را که در باره وجود مقدس امام عصر - عج - است ، تحقیق نموده و منتشر سازند .

البته ایشان شرح چهارده حدیث در باره حضرت که آنهم از علامه مجلسی - ره - است اضافه نموده و بحمد الله با عنوان - سه رساله در باره مولانا غوث الوری ، امید قلب حضرت زهرا - س - حجة بن الحسن العسکری - عج - از بزرگ پرچمدار تشیع علامه محمد باقر مجلسی - قدس الله نفسه الزکیة - ، و با تحقیقات ارزنده چاپ و منتشر نمودند .

خداوند متعال بایشان که از بیت رفیع علم و اجتهاد می باشند، توفیق بیش از پیش عنایت کند و بر علو درجات اجداد ایشان:

مرحوم آیه الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی،  
 مرحوم آیه الله سید محمد هاشمی گلپایگانی،  
 مرحوم آیه الله سید محمد باقر رجائی - قدس سرهم - بیفزاید و به والد معظم ایشان فقیه عظیم الشان عالم عامل حضرت آیه الله حاج سید محمد رجائی - دام ظلّه العالی - که همواره با بیان شیرین همراه با خلوصشان، مشوق مبلّغین اسلام و مروجین ولایت می باشند، سلامت و طول عمر عنایت فرماید.

### دو مطلب:

برای تعیین نام کتاب و عنوان روی جلد، مدتی فکر می کردم و چندین نام بخاطرم رسید، برای هر کدام استخاره می گرفتم مساعد نمی آمد، تا اینکه نام مقدس کوثر الهی، شهیده بزرگ راه ولایت ام الائمه حضرت فاطمه زهرا - س - را ضمیمه عنوان و نام کتاب نمودم، استخاره بسیار خوب آمد، آری باید با نام نامی و اسم نورانی مادر در خانه متقم حقیقی، حضرت ولی عصر - عج - را بزینم.

حمد خدای متعال را که چند سالی است در شهادتش شیعیان و دوستان عاشورائی پر شور و با معنویت سرپا می کنند و بامر مرجع عظیم الشان، فقیه اهل البيت - ع - مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی - قدس سره - به عزاداری عمومی و با شکوه می پردازند.

مطلب دیگر اینکه از علماء و اساتید، محققان و نویسندگان، متصدیان کتابخانه های شخصی و عمومی و عموم دوستان حضرت زهراء - ع - و ارادتمندان فرزند و امید قلب آن حضرت، حجة ابن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهانیم بهر عنوان کتاب اعم از چاپی و خطی - فارسی و عربی و غیرهما - در خصوص حضرت ولی عصر - عج - بر خورد نمودند که در دسترس

ما نمی‌باشد، دفتر مدرسه و کتابخانه را بوسیله نامه یا تلفن مطلع، تا در مورد تهیه آن اقدام گردد.

در خاتمه لازم می‌دانم از آیاتی که همواره مشوق رهروان راه ولایت اهلیت - ع - می‌باشند و در تأسیس مدرسه و کتابخانه تخصصی ما را امید بخشیدند تشکر نموده سلامت و عزت ایشان را از خداوند متعال بخواهم، و در مرتبه دوم از حجج اسلام و وعاظ عزیز می‌باشم که با بیان گرم و شیرین خود ضرورت مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر - ع - را در جامعه اسلامی بمردم متدین و خیر اندیش گوشزد می‌فرمایند سپاسگزاری بنمایم، و نیز از عموم سروران عزیز، دوستان امام عصر - ع - که با اهداء کتاب و ارسال نامه و تلگراف در جهت پیشبرد اهداف مدرسه و کتابخانه ما را امیدوار ساختند، و همچنین از هیئت امناء موقت مدرسه و کتابخانه که خود با صرف وقت و بذل مال در این راه بزرگ و مقدس پیش قدم هستند، کمال تشکر را بنمایم.

و ثواب نوشتن این مقدمه که تذکری برای علاقمندان به - الباقیات الصالحات - <sup>(۱)</sup> می‌باشد را بروان مدافع ولایت معصومین - علیهم السلام - دلباخته امام عصر - ع - که ندای:

أنا نکه خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی بمانند

از منبر و مرقد نورانی او بگوش می‌رسد، یعنی پدر و مربی عزیزم آیت الله بحر العلوم میردامادی - رضوان الله علیه - هدیه نمایم.

باشد که پیشگاه موالی عظیم الشان خود، سوزی شدید و مودتی عمیق و اعتقادی ثابت و ایمانی مستقر نسبت به ولی دوران و حجت یزدان، قطب دایره امکان امام زمان، حضرت بقیه الله الاعظم قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه

۱ - جهت شروع کار مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر - ع - استخاره نمودم آیه شریفه: «والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیر أملاً» - ۴۶ کهف آمد و خوش آمد، امید آنکه باعث آبرو و مغفرت ما در آخرت باشد.

الشریف، برای ما و همه کسانی که پرچم ولایت را بالا می‌برند و در راه پیشبرد مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر - عجل - سربازی و جانفشانی می‌نمایند، طلب کنند و - رضوان الله - خواستار شوند.

امیدوارم این خدمت ناچیز پیشگاه صاحب کار حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مقبول واقع شود و خداوند متعال در فرج آن ولی دوران و آقای هستی، تعجیل فرماید.

والسلام علیه وعلی آباءه الطاهرين

۱۳ رجب ۱۴۱۵ هـ ق

میلاد مبارک امیر المؤمنین - اصفهان

سید محمود بحر العلوم میردامادی

## بسم الله الرحمن الرحيم

کتابی که در پیش روی خود دارید سه رساله از علامه ملا محمد باقر مجلسی - قدس سره - می باشد، که به درخواست جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا محمود میردامادی - دامت توفیقاته - تهیه گردیده است، و به عنوان اولین نشریه مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چاپ و منتشر می گردد.

این سه رساله عبارت است از:

۱- باب چهاردهم از کتاب ارزنده تذکرة الأئمة در احوالات چهارده معصوم - عليهم السلام - .

۲- رساله ترجمه چهارده حدیث راجع به امام عصر و علائم ظهور و رجعت .

۳- بخش زیارات حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - از کتاب شریف تحفة الزائر .

در اینجا نکاتی را راجع به این سه رساله خدمت خوانندگان عزیز عرضه می دارم:

۱- در انتساب کتاب تذکرة الأئمة به علامه مجلسی - قدس سره - نزد بعضی ارباب تراجم اختلاف شده، بعضی در این انتساب تشکیک کرده اند، و این جانب در جای خود که راجع به مؤلفات علامه مجلسی - قدس سره - مفصلاً نوشته ام، این انتساب را محکم و متقن نموده ام و هیچ گونه تردیدی در این باره ندارم.

نگذاشته ام، و دلیلهای بسیار واضح و روشن بر این انتساب آورده ام. در اینجا به بعضی از این دلیلهای اشاره می شود.

۱- تصریح تاریخ نویسان نامی به صحّت انتساب، همچون نوه علامه مجلسی مرحوم میرزا حیدرعلی در اجازات خود، و محدث بحرانی در کتاب لؤلؤة البحرین و غیر آنها.

۲- علامه مجلسی - قدس سره - در کتاب تذکرة الائمة تصریح به بعض آثار خود نموده. در پایان مقدمه کتاب تذکرة الائمة که نسخه خطی آن در کتابخانه اینجانب موجود است به این عبارت تصریح نموده: و چگونگی تولد و باقی احوالات آن حضرت را در بحار الانوار و سایر کتب بسط تمام داده ام هر که خواهد رجوع به آن کتب نماید.

۳- در پایان کتاب تذکرة حدیثی را از کتاب تفسیر عیاشی نقل می کند و بیانی را در باره حدیث می فرمایند، عین این بیان و تحقیق در رساله ترجمه چهارده حدیث آمده است.

۴- در بخش اقوال مجوس راجع به امام زمان - علیه السلام - از کتاب فرهنگ الملوك که اسرار العجم نیز می گویند نام می برد، در آنجا می نویسد: این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاد، و نه جزو بود که بر پوست نوشته بودند، و اکثر خطوط آن شبیه به خطوط یونانی و معقلی بود، و ظاهر می شد که در زمان شاپور ذو الاکتاف نوشته بودند، و تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده بلکه نامی شنیده اند.

و مسلم است که وزیر کرمان چنین کتاب ارزشمندی را برای شخصیتی والا همچون علامه مجلسی که شیخ الاسلام ایران است می فرستد نه برای شخصیتی دیگر همچو ملا محمد باقر لاهیجی که چنین شهرتی و منصبی ندارد.

۵- شیوه نگارش و قلم با دیگر آثار مشهور علامه مجلسی شباهت تامی دارد، و مرحوم علامه مجلسی معروف به نگارش سلیم و روان می باشند، و این شیوه در کتاب تذکرة مشهود است، و با مطالعه کامل کتاب روشن می شود که این

اثر از آثار علامه مجلسی می باشد.

ومنشأ اشتباه ونسبت کتاب به ملا محمد باقر لاهیجی از صاحب ریاض گرفته شده، که چرا ایشان این کتاب را در آثار علامه مجلسی ذکر نکرده، و مترجمین چنین گمان کرده اند که این کتاب از آثار علامه مجلسی نمی باشد، و این جانب با تفحص فراوان دریافته ام که صاحب ریاض چند اثر مشهور علامه مجلسی را ذکر نکرده، و این دلیل نمی شود که این آثار از علامه مجلسی نباشد.

کلام در باره این کتاب چنانچه عرض شد فراوان است انشاء الله در مقدمه کتاب تذکرة الائمة که جداگانه چاپ و منتشر خواهد شد بیان خواهد گردید.

و اما رساله ترجمه چهارده حدیث، این رساله قبلاً در مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی بتحقیق این جانب بوسیله بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی چاپ و منتشر شده است، و بعض احادیث و مطالب موجود در این رساله عین آن یا نظیر آن در کتاب تذکرة الائمة آمده است، و ما مجموع این رساله را در اینجا آورده ایم.

و اما بخش زیارات تحفة الزائر، اصل کتاب به صورت چاپ سنگی بیش از صد سال قبل چاپ شده، و چون بخش زیارات امام عصر - سلام الله علیه - مناسب این مجموعه بود آوردیم.

و آنچه قابل توجه است آن است که در دعای ندبه در جمله «و عرجت بروحه الی سمائك» در کتاب تحفه که نزد اینجانب بود چنین بوده، و چون این جمله با اصل اعتقاد شیعه در معراج جسمانی پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - مغایرت داشت، و اعتقاد بر این است که جسم مبارك آن حضرت به معراج رفته بر خلاف بعض فلاسفه که معتقد به معراج روحانی می باشند، و در بعض کتب ادعیه غیر از تحفه عبارت اینگونه اصلاح شده بود «و عرجت به الی سمائك» یا «و عرجت به و بروحه الی سمائك» لذا ما متن را «عرجت به» قرار داده و در پاورقی اشاره ب «بروحه» داشته ایم.

و در این باره حکایت بسیار شیرین از جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج



آقا محمود میردامادی دامت توفیقاته شنیدم، و از قول ایشان در این مقدمه نقل می‌نمایم:

من از مرحوم عالم متقی و وارسته آقای میرجهانی - قدس سره - شنیدم که فرمودند:

یک سالی از طرف آیه الله اصفهانی - رحمة الله علیه - برای شیعیان سامراء کمکهایی بردم.

شبها در حرم مطهر می‌ماندم و آذان صبح به سرداب امام زمان - عج - مشرف می‌شدم. آن روزها برق نبود، چراغهای مختصری بود که انسان به سختی می‌توانست از آن استفاده کند.

پله‌های سرداب و داخل سرداب هم نور خیلی کمی داشت، شب جمعه‌ای در حرم مطهر به دعا و زیارت مشغول بودم، و آذان صبح که هنوز هوا تاریک بود به طرف سرداب حرکت نمودم. ولی آن روز بر خلاف روزهای گذشته پله‌های سرداب را روشن یافتم، تعجب کردم، این نور از کجاست؟

داخل سرداب شدم، دیدم مثل روز روشن است، اصلاً سابقه نداشت سرداب این اندازه روشن باشد، بر شگفت من افزوده شد. در این حال متوجه شدم، آقای جوانی که بسیار نورانی هستند، مشغول نماز می‌باشند. من هم در کناری مشغول نافله شدم. گویا محلی که من ایستاده بودم کمی جلوتر از محل نماز ایشان بود، لذا وقتی از نماز فارغ شدند، به من فرمودند: «جلوی امامت نایست، نماز بخوان»، من بی‌اختیار در حالی که جذب این جوان نورانی شده بودم خودم را به کناری کشیدم و عقب ایستادم.

نماز صبح را خواندم، و با شوق به دعای ندبه پرداختم رسیدم به جمله: «عرجت بروحه الی سمائک» آقا فرمودند: «عرجت به» بخوان - عرجت بروحه از معصوم نرسیده است.

بدون چون و چرا و بحث طلبگی، خواندم «عرجت به الی» و بعد کم کم رسیدم به جملات مربوط به امام زمان - عج - و آباء ایشان، این الحسن، این

الحسین، این ابناء الحسین صالح بعد صالح... این بقیة الله... حال خوشی داشتیم، اشک می ریختم و در طلب امام زمان می سوختم، اما نمی دانستم در جوار او نشسته ام و خدمتش مشرف شده ام و به زیارتش نائل گشته ام. بعد از دعا به نماز ایستادم، در نماز به فکر رسید، این آقا امام زمان هستند، به دلیل:

- ۱- نوری که سرداب را احاطه کرده است و این نور از ایشان است.
- ۲- فرمودند: جلوی امامت نیست نماز بخوان، و این صراحت دارد بر اینکه ایشان امام زمان بوده اند.
- ۳- فرمودند: «عرجت به بخوان» و من بدون چون و چرا پذیرفتم، و این احاطه ولایت حضرت بود بر قلب من که مباحثه نکردم. خلاصه در نماز یقین کردم که ایشان امام زمان - عج - می باشند، نماز را تمام کردم و قصد کردم به پای ایشان بیفتم و دامنشان را بگیرم و عرض ادب و محبت نمایم ولی تا رو برگرداندم ایشان را ندیدم. گریه کردم، آقا را صدا زدم، دیگر خبر نیافتم از پله ها آمدم بالا، از خادم پرسیدم، سید را ندیدی؟ گفت: کدام سید؟ اولین کسی که وارد سرداب شده تو هستی و من از دیگری خبر ندارم. فهمیدم او امام زمان - عج - را ندیده است، و زیارت حضرت فقط نصیب من شده است.

### تشکر و سپاس:

در پایان جا دارد از زحمات طاقت فرسای دانشمند گرامی و وارسته جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا محمود میردامادی - دامت توفیقاته - کمال سپاس و تشکر را داشته باشم، که با زحمات فراوان و رنجهای بسیار توانستند در شهر مقدس اصفهان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - را

بنحو احسن ترویج نمایند، و با تأسیس هیئتهای مذهبی و مؤسسات خیریه رسیدگی به مستمندان و بیچارگان و ایتام آل محمد - علیهم السلام - بنمایند، و اخیراً قدم بلندتری برداشته و اقدام به تأسیس مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نموده اند که مورد استقبال شایان علمای حوزه علمیه قم و اصفهان و شهرهای دیگر واقع شده، و همچنین مورد توجه اهالی اصفهان قرار گرفته است، از خداوند متعال مزید توفیقات ایشان را در اعلائی مکتب اهل بیت - علیهم السلام - خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

قم - سید مهدی رجائی

مبعث رسول اکرم - ص - ۱۴۱۵ هـ ق

# تذكرة الأئمة

## باب چهاردهم

در احوال خیر مآل حضرت خاتم اوصیاء یعنی قائم آل محمد  
(صلوات الله عليهم اجمعين)

بدانکه جمیع طوائف اُمم از بنی آدم - خاصه اهل کتاب که عبارت است از: یهود، و نصارا، و مجوس، و کافران حربی، و مرتاضان هندوان، و برامه، و جوکیان، و ساسانیان، و اهل ختا و صرصر، و خانباتع و چین، و حکمای یونان، و فلاسفه، و ذوفسطائیّه، و اهل نجوم، و تناسخیّه، و جمهور هفتاد و سه فرقه مذهب مسلمانان، بتخصیص قاطبه سنّیان - به وجود شریف امام زمان قائلند، الاّ قلیلی از نصارا، و فرقه ای از فرنگان، در خصوصیات آن اختلاف کرده اند که در مقام خود بیان می شود.

وکنیت آن حضرت ابو القاسم است، و نام مبارک م ح م د است، و حرام است در ایام غیبت آن حضرت را بنام مبارک با لقب وکنیت، و یا بکنیت و نام و لقب، یا بنام تنها یاد کنند، بلکه اتّفاقی شیعه است که او را به لقب یاد کنند، مثل

صاحب الأمر، وصاحب الزمان، وصاحب ناحیه، وغائب، وغلبل (۱)، ومنتظر، وعزیم (۲)، وحجت، وقائم، ومهدی، ومنصور، وخلف صالح. ونام او را مجتمعا نخوانند، بلکه مفردة بخوانند وبنویسند. ودر این قول توقف است که از جهت چیست؟.

ونام مبارك آن حضرت در بسیار جاها در قرآن مذکور است که حق تعالی به سر خطاب فرموده، مثل نجم، وعصر، وفجر، که در اول سور قرآنی به لفظ قسم واقع شده، ودر سورة بقره غیب مراد آن حضرت است.

و در صحف ابراهیم صاحب است، ودر زبور قائم (۳)، ودر تورات به لغت ترکوم او قیدمو، ودر تورات عبرانی ماشع (۴)، ودر انجیل مهمید آخر، ودر کتاب فرنگان مسیح الزمان، ودر کتاب زمزم زردشت سروش ایزد، ودر کتاب السباغ که تفسیر آن زندو پازند است بهرام. و بروایت دیگر: بنده یزدان که تفسیر آن عبدالله است.

و در کتابهای نواصب و سنیان مهدی، و در کتاب ارماطس شماطیل، و در کتاب هزار نامه هندوان لنديطارا (۵)، و در کتاب جاودان خوراز (۶) مجوس خسرو، و در کتاب اژی پیغمبر میزان الحق، و در کتاب برزین آذر فارسیان پرویز، و در لغت فرنگ الامان که ماجار می گویند فیروز، و در کتاب قبروس رومیان فردوس الأكبر، و در صحیفه آسمانی کلمة الحق ولسان الصدق، و در کتاب کندرال صمصام الأكبر، و گبران عجم کیقباد دوّم می گویند.

و در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه می گوید که فارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان می گویند. و در کتاب پانتکل راه نماست، و در کتاب ماریاقین زندد

۱- قلیل - خ.

۲- حریم - خ.

۳- مفیق - خ.

۴- خاشع - خ.

۵- لند قطارا - خ.

۶- خودانه - خوداز - خ.

فریس<sup>(۱)</sup>، و در کتاب شاکمون<sup>(۲)</sup> ایستاده و خدا شناس، و در کتاب بختاور کوکما، و در کتاب دید براهمه منصور، و در کتاب کندرال فرنگان خجسته، و در کتاب پرلیومپو قائم، و در کتاب شعیای پیغمبر فرخنده، و در کتاب ذوهر بقیة الله، و در کتاب انکلیون برهان الله، و در کتاب قنطره قاطع.

نقش نگین آن حضرت: أنا حجة الله وخاصته است.

حلیه مبارکش خوش رو و خوش بوی<sup>(۳)</sup>، و معتدل القامه، و کشیده بینی، و گشاده پیشانی، و بر خد راست مبارکش خال سیاهی دارد. و در بانس محمد بن عثمان بود، و معاصرینش معتمد عباسی.

### احوال<sup>(۴)</sup> آن حضرت از طریق براهمه هندوان

بدانکه صاحب کتاب پانتکل که از کتب اعظم کفره هند است، در ایام مدت عالم گوید که: عمر دنیا چهار طور است، و هر طوری چهار کور، و هر کوری چهار دور، و هر دوری چهار هزار سال است، که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد چون دور تمام شود دنیا کهنه نو شود و زنده گردد، و صاحب ملک تازه پیدا شود، از فرزند دو پیشوای جهان، که یکی ناموس آخر الزمان است که مراد ناموس پیغمبر باشد، و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر که بش نام دارد، و بش نام حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

و نام صاحب این ملک به زبان هندی راه نماست، به حق پادشاه شود، و خلیفه رام<sup>(۵)</sup> باشد، که در لغت ایشان به معنی خداست، و آن پادشاه به جای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر حکم براند، و او را معجزه بسیار باشد،

۱- رندا فریس - خ.

۲- کموتی - خ.

۳- خوش مو - خ.

۴- اوصاف - خ.

۵- رام حق - خ.

وهر که پناه به او برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخ رو باشد در نزد رام، و دولت او بسیار کشیده شود، و او عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده باشد، و آخر دنیا به او تمام شود، و از ساحل دریای محیط و سرانندیب و قبر بابا آدم و جبال القمر، و شمال هیکل<sup>(۱)</sup> الزهره تاسیف البحر اقیانوس را مسخر گرداند.

و بتخانه سومنات را خراب کند، و یامیان<sup>(۲)</sup> کابل و بتخانه او را خراب کند، و جگر نات به فرمان او به سخن آید و بخاک افتد، پس او را بکشند و به دریای اعظم اندازد، و هر بتی که در جهان باشد بشکند<sup>(۳)</sup>.

و شاکمونی که به اعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتاب است، و گویند بر اهل ختاوختن مبعوث شده، و مولد او در شهر کیلوس است، او گوید که: دولت دنیا و حکومت آن به فرزند سید خلایق دو جهان کشن<sup>(۴)</sup> بزرگوار تمام شود، و کشن به لغت ایشان نام مبارک حضرت رسالت است، و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند، و بر ابرها سوار شود، و فرشتگان کارکنان او باشند، از سودان که زیر خط استواست تا عرض تسعین که زیر قطب شمال است، و ما وراء اقلیم هفتم و گلستان ارم که مراد کوه قاف باشد صاحب شود، و دین خدا یکی شود، و نام او ایستاده و خداشناس است.

و در کتاب ناسک که یکی از صاحب شریعتان کفره هند است، و اعتقاد ناسک و اتباع او آن است که آدمی همچو گیاه می رویند، و خشک می شوند، و از هم می ریزند، او گوید: دور دنیا تمام شود به پادشاهی که در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد، و از فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد، و حق و راستی با او باشد، و آنچه در دریاها و زمینها و کوهها باشد همه را بدر آورد، و از آسمانها و زمینها خبر دهد.

۱- هبل - خ.

۲- تامیان - خ.

۳- بسوزاند - خ.

۴- ویشن - خ.



و در کتاب وید که براهمه آسمانی می دانند، ماهی شور که نام یکی از صاحب شریعتان کفره هنداست، و اتباع او گویند: ماهی شور را کسی نزائید و هرگز نمیرد، وزن و فرزند دارد، و در جزیره یاقوت می باشد به اعتقاد ایشان، و گویند: وجود او از سه قسم است: آفتاب، و ماه، و آتش، او در باب خرابی دنیا گوید که: پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلائق<sup>(۱)</sup> باشد، و نام او منصور است، و عالم را تمام بگیرد و به دین خود درآورد، و او همه کس از مؤمن و کافر را بشناسد، پس هر چه از خدا طلب کند به او برسد.

و صاحب کتاب وشن که کفره هند او را پیغمبر صاحب کتاب می دانند، و مترجم آن کتاب وراوی آن جوک است، و جوک از جمله پیران بزرگ هندوان است، و مریدان جوک دعوی اسلام و تشیع او می کنند، و گویند: امیر المومنین که به لغت ایشان نام آن حضرت کنکر است، و نام آن کتاب فاروق است در نزد جوک بوده است، و به خدمت آن حضرت رسیده بود، و آنچه درویشان و مرتاضان را ضرور است از عبادت و زهد و ترک و تجوید و قاعده زندگانی همه در آنجاست تا خدا شناسی، و به خط کوفان است.

جوک در تفسیر کتاب وشن می گوید که: در اواخر دنیا به کسی بگردد که خدا را دوست دارد، و از بندگان خاص او باشد، و نام او فرخنده و خجسته<sup>(۲)</sup> باشد، خلق را زنده کند به حکم جاتن که خداست، و تبهکاران را زنده کند و در دینها<sup>(۳)</sup> اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبران را پامال کرده باشند همه را بسوزاند، و عالم را نو کند، و هر بدی را سزا دهد، و لک کرور دولت اوست که عبارت از چهار هزار سال باشد، و پاره ای از مزخرفات جوک را نقل کرده بود از قول دانای بهمن هندوان از تجسم باری تعالی و تناسخ و دور بیان نموده، و این اقوال را از کتب براهمه که معتمد ایشان بوده نوشته شده، و براهمه صاحبان این کتاب را

۱- خلق - خ.

۲- خجسته فرجام - خ.

۳- دین - خ.

پیغمبر و کتابها را آسمانی می دانند .

و جی اذام که عجم و اکثر براهمه او را پیغمبر می دانند در کتاب دارنگ می گوید که : بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در آخر الزمان ، و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان و بی دیانتی امینان و حسد حسودان ، بر طرف شود ، و دنیا مملو شود از ظلم و ستم ، و اسلام بر طرف شود و جز نام از او نماند ، و پادشاهان ظالم و بی رحم شوند ، و رعیت بی انصاف شوند ، و در خرابی یکدیگر کوشند ، و عالم را کفر و ضلالت گیرد ، دست قدرت (۱) الهی بدر آید و جانشین آخر ممتاطا (۲) - که محمد باشد - ظهور کند ، و مشرق و مغرب عالم را بگیرد ، و بگردد همه جهان را ، و بسیار کسان را بکشد ، و خلائق را هدایت کند ، و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشد ، و غیر حق و راستی از کسی قبول نکند ، و هو العالم .

### اقوال مجوس خذلهم الله

این طائفه کتاب زند و پازند را آسمانی می دانند ، و زردشت را نبی می دانند ، و این زردشت پسر پورشیب (۲) است ، و مادر او وغد نام دارد ، و از نسل فریدون است ، و گویند حکیمی بود از شاگردان افلاوس (۴) حکیم ، چون علم پیاموخت در حدود سبلان در کوهی منزوی شد ، و آذوقه در آنجا جمع کرد و در آنجا رفت ، و بعضی گویند خود را به بهانه مردن ساخت ، و زیرزمینی ساخت و پر از آذوقه کرد ، و چون او را به دخمه گذاردند ، از آنجا بدان زیرزمین شد و به ریاضت مشغول گردید ، و کتابی ساخت و او را زند نام نهاد .

۱- غیرت - خ .

۲- حمیاط - خ .

۳- پورشیب بن پراسب - خ .

۴- افلاوس - خ .

و بعضی گویند: که چون شنیده بود از کتب انبیای سابق و اخبار ایشان که خداوند عالم با پیغمبری که در شجره ای که آتش داشته باشد سخن گوید - که مراد موسی (علیه السلام) باشد - او پیوسته آرزو می کرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن می گفت، که منم خدا و تورا پیغمبر کردم برو بسوی قوم، و زند لغت شیطان است، آنچه می گفت زردشت می نوشت.

و چون سی سال از پادشاهی کشتاسب گذشت از کوه به زیر آمد، و لباس آتش پرستی بر خود مرتب ساخت، و نزد کشتاسب رفت، و دعوی نبوت کرد، کشتاسب علما را جمع کرد، ایشان از وی معجزه خواستند، زردشت گفت تا مس را بگدازند و بر سر او ریزند، چنان کردند، چون او دارویی ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش می کرد، کشتاسب و اسفندیار و بشوتن به ملت وی درآمدند، اما بهمن او را گرفت و در زندان کرد، روزی با سپاه خود سواره از در زندان می گذشت ناگاه چهار دست و پای اسب بهمن به شکمش چسبید و اسب افتاد، و بهمن از اسب افتاد، بهمن بترسید و دین زردشت را قبول کرد.

و بعضی گویند: در سال سوم حکومت کشتاسب پیدا شد، و او خادم یکی از ملاحده فلسطین بود، به سبب دروغ و خیانتی که از او صادر شده بود او را اخراج کردند، و او مبروص بود، عاقبت به آذربایجان آمده دین مجوس را احداث کرد، اما رستم بن زال و اولاد و اعوان او ایمان به زردشت نیاوردند و فریب او را نخوردند، و رستم اسلام اختیار کرده بود وقتی که کیخسرو او را به نزد سلیمان به رسالت فرستاد، و عاقبت کیخسرو از آن حضرت گریخت و به جانب اصطخر رفت، و به دعای آن حضرت در برف کشته شد.

و گویند: کیخسرو و عجم قبل از سلطنت کشتاسب آتش را عبادت نمی کردند، و شریک حقتعالی و برزخ میان خالق و مخلوق نمی دانستند، بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی، و آتش از آسمان می آمد به فرمان خدا و قربانی ایشان را می سوخت، و این علامت قبول قربانی بود، و اگر

نمی سوخت قبول نبود، همچنانکه در ایام حضرت آدم (علیه السلام) و ایام حضرت موسی (علیه السلام) این قاعده بود.

وبعضی گویند: زردشت آذربایجانی بود، و نام اصلی او ابراهیم است، و شاگرد یکی از انبیا بوده است، و بعضی از شاگرد ارمیا گویند، و علم نجوم خوب می دانست، و مدتی مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند صحبت داشت، و از ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت، و کتابی ساخت به لغت فرس قدیم و آن را ابستاغ نام نهاد، و هیچکس آن را نمی فهمید با وجود جاما سب حکیم که از اکابر حکمای فرس بود، و بعضی او را پیغمبر می دانند، و معنی آن کتاب را نمی دانست، و زردشت مدعی آن بود کتاب خدا را کسی نمی فهمد و نمی داند مگر پیغمبر خدا، و بعد از آن آن را تفسیری کرد و زند نام نهاد، و آن تفسیر را تفسیر دیگر کرد مسمّا به پازند، و آخر الامر به بلخ رفت و کشتاسب را به دین خود دعوت کرد، و معجزه او آتش به دست گرفتن بود.

و کشتاسب هفت آتشکده عظیم در ایران بنا کرد، و هر یک از اینها خادمان بسیار و وظیفه قرار داد، اول آذر کشتاسب آتشکده بلخ است، دوم نوبهار آتشکده حوالی قزوین، و نوشن آذر آتشکده ماربین اصفهان، و رام برزین آتشکده فارس، و درخش آتشکده خراسان، و رخش آتشکده کرمان، و خود بسوز آتشکده آذربایجان. و کتاب زند و پازند به زعم فارسیان لوحی بر زردشت نازل شده و آن را نوشتند بر دوازده هزار پوست گاو منقش به طلا و لاجورد، و در قلعه اصطخر مدفون ساختند.

وبعضی گویند: در زمان نوشیروان حکم آن کتاب منسوخ شد.

و آنچه از احادیث ظاهر می شود جاماسب پیغمبر ایشان بوده، و کتاب ایشان اصلی ندارد، و نام آن کتاب کومسب است، لیکن گبران آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود را کشتند، و اینکه الحال در میان است و مجوس دارند شبیه آن کتاب است.

وبعضی گویند: زردشت به زبان سریانی نام او ابراهیم خلیل (علیه السلام)

است، و نام این کتاب صحف است. و بروایت دیگر: برزین و آذر و زردشت پیشوایان ملت آن حضرت بودند.

و بعضی گویند: گبران کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم (علیه السلام) منحرف کردند، و بعضی همین کتاب را صحف می دانند، و بعضی زند و پازند را دونسک<sup>(۱)</sup> از مصحف می دانند.

غرض این زند و پازندی که الحال در میان است، و در سایر کتب گبران اسامی ائمه معصومین (علیهم السلام) و احوالات ایشان هست، و گبران گویند که ابستاغ اصل آن کتاب است، زردشت بر بیست و یک نسک<sup>(۲)</sup> قرار داده، و اسم نسک<sup>(۳)</sup> این است: اول فرنگان، دیگر دندیدا، و پشت، و اورنکی، و جررا، و دال مینوفر، و خورده، و اشنا، و خشت، و هارخست<sup>(۴)</sup>، و زند و پازند، و کاتوز، و گوش، و پوری، و سیرسور، و سفدروس<sup>(۵)</sup>، و دی، و زامیاد.

و اسم ابراهیم را به پهلوی به چندین طریق می خوانند، اول زرمان، دیگر رزدان، و رزمان بزرگ، و ابراهیم زردشت، و ابراهام، و ابراهم، و ابراهیم، و ابرهم، و ابراهوم، و ابراهوم، و ابراهیم، و ابراهام. و اسم زردشت را نیز چندین طریق خوانده اند: زرادشت، و زردشت، و زردهوش، و زرتشت، و زراتشت، و زردش.

و کتبی که معتمد علیه ایشان است در آن کتب احوالات حضرت قائم (علیه السلام) بود ایراد می نماید، هر چند مجوس از راه عناد منکر حقیقت این دینند، اما چون از اخبار و وقایع آینده بوده است انبیاء عظام و حکماء و موبدان و دانشمندان ایشان به حقیقت آن خبر داده اند، و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند، و کتب این است:

کتاب کومسب که کومسب پیغمبر است، و آن کتاب از اوست، و اصل این

۱ و ۲ - لنک - خ.

۳ - هارخت - خ.

۴ - شعذروش - خ.

کتاب معدوم است، و در احادیث معتبره وارد شده که اصل این کتاب را بر دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند، از آن کتاب چند ورقی در کتاب آزاد بخت نوشته بود بیان نمود.

کتاب جاودان، از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر می دانند.

کتاب پیمان فرهنگ که از مه آباد اولین پیغمبر عجم است به زعم ایشان، و اُمت او را مه آبادیان می گویند.

کتاب ارژنگ زندقه مانی نقاش، که در زمان اردشیر بابکان بوده، واضح آن است که در زمان شاپور بن اردشیر بوده، و ابن مقفع خراسانی ترجمه نموده، و نام شرح آن کتاب را هبل هندسه گذاشته است.

کتاب تنکلوش لوقا حکیم رومی. کتاب صدور احکام دین زردشت صد فصل دارد. کتاب سندباد حکمت علمی و عملی. کتاب دساتیر مه آبادیان گویند آسمانی است.

کتاب آراء<sup>(۱)</sup> بن دیرف که نام او موبدی است، در زمان اردشیر بابکان بوده، و فارسیان گویند پیغمبر است. کتاب دبستان<sup>(۲)</sup> مزدک که در ایام قباد بوده، و در اثبات دین خود و مذهب آتش پرستی بیان کرده. کتاب ترجم<sup>(۳)</sup> از تصنیفات جاماسب.

کتاب زمزم از تصنیفات زردشت که او را سیاه می گویند. کتاب قسطا و قسطنطین که ایضاً لوقا ساخته در دین آتش پرستی. کتاب شارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام، که یکی از حکما و دانایان عجم است.

و در این کتب به اقوال مختلفه و لغات<sup>(۴)</sup> مشکله بیان احوال آن حضرت

۱- ارداء- ارذاء-خ.

۲- دبستانك-خ.

۳- طررقم- ترقم-خ.

۴- القاب- لغت-خ.

نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد.

و تصریح به این معنا جاماسب حکیم در کتاب فرهنگ الملوک که اسرار العجم نیز می گویند، و از کتابهای مخفیة مجوس است، بلکه آن را به منزله الیا که صحف باشد می دانند، و به اصطلاح گبران جاماس نامه می گویند، واحکام زیج و حوادث و وقایع گذشته و آینده در آنجا ثبت است، و این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاد و نه جزو بود که بر پوست نوشته بودند، و اکثر خطوط آن شبیه به خطوط یونانی و معقلی و داوودی و به خط فارسی بود، و منتسخ آن بعضی مندرس بود، و ظاهر می شد که در زمان شاپور ذوالاکتاف نوشته بودند، و تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده، بلکه نامی شنیده اند.

جاماسب در آن کتاب از زبان زردشت نقل می کند در فصل گاهنبارها و گاهبارها، و گاهنباران شش روزی است که به اصطلاح ایشان یزدان عالم را آفریده، و هر روز را گاه می گفتند، و گاهنبار اول میدبورزم نام دارد، و آن خور روز باشد که روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است، گویند: که یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را به اتمام رسانید.

و گاه گاهنبار دوم میدیوشم نام دارد، و آن یازدهم تیرماه قدیم است، گویند: که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد.

و گاه گاهنبار سوم بیستی سهیم نام دارد، و آن هشتاد روز است که بیست و سوم شهریور ماه قدیم است، گویند: که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین<sup>(۱)</sup> را به اتمام رسانید.

و گاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد، و آن هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه قدیم است، گویند: که یزدان از این روز تا سی روز آفرینش نباتات و رستنیها<sup>(۲)</sup> را تمام کرد.

۱- آسمانها و زمین - خ.

۲- وریشه ها - خ.



و گاه گاهنبار پنجم مبدی با دیم نام دارد، و آن شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد، گویند: که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید، و حیوانات دویست و هشتاد و دو نوعند، صد و هفتاد چرنده، و صد و ده نوع پرنده.

و گاه گاهنبار ششم همنمیدیم نام دارد، و آن اهنود روز است که اول روز خمرسه مشرفه قدیم باشد، و از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم (علیه السلام) کرد که به زعم ایشان کیومرث باشد.

و در آخر این فصل احوالات انبیا و ملوک را می گوید که چند نفرند، و در چه زمان بهم می رسند، و دین ایشان چیست؟ و در کجا باشد؟ و چه بر سر ایشان می آید؟ و با امت به چه قسم سر می کنند تا به پیغمبر ما.

و می گوید: این پیغمبر عرب آخر باشد که در میان کوههای مکه پیدا شود، و بر شتر سوار شود، و قوم او بیشتر شتر سواران باشند، و با بندگان چیزی خورد، و به روش بندگان نشیند، و او را سایه نباشد، و از پشت سر مثل پیش روی به بیند، و دین او اشرف دینها باشد، و کتاب او باطل گرداند هر کتاب آسمانی را، و دولت تازیک عجم را بر باد دهد، و دین مجوسی و پهلوی را بر طرف کند، و آتشکده ها را خراب کند، و تمام شود روزگار پیشدادیان و گیان و اشکانیان و ساسانیان.

و از فرزند دختر آن پیغمبر که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا به حکم یزدان که جانشین آخر آن پیغمبر باشد در میان دنیا که مکه باشد، و دولت او تا به قیامت متصل باشد، و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود، و آسمان جفت شود، و زمین به آب فرو رود، و کوهها بر طرف شود، پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بنده عاصی اوست، او را بگیرد و در حبس کند، و سمنده<sup>(۱)</sup> و قزح<sup>(۲)</sup> و حبایل و قنفدر رئیسان اهرمن را بگیرد.

و مشاسبند که عبارت از ملایکه باشد به او فرود آید، و خلایق را به یزدان خواند، و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق باشد، و در خدمت او حاضر شوند

۱- سمنده - خ.

۲- فرح - فرخ - خ.

بشتر و سروش و آسمان، که عبارت از جبریل و میکائیل و عزرائیل باشد، و نازل شود به او بهرام و فرشته موکل به مسافران و قرح<sup>(۱)</sup> را د ملک موکل بر زمین، و بهمن موکل بر گاوان و گوسفندان، و ازمر<sup>(۲)</sup> ملک موکل بر آتش، و روان بخش که روح القدس باشد.

وزنده گرداند خلق بسیاری را از بدان و نیکان، و نیکان را جزا و بدان را سزا دهد، وزنده شوند از خوبان و پیغمبران بسیار، چون ملکان پدر خضر، و مهراس پدر الیاس، و لقوماس پدر ارسطاطالیس، و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان (علیه السلام) است، و ارسطوماقدونی، و سام بن بنوافریدون که نوح (علیه السلام) است، و شماسون عابد، و سولان و شموتیل و شاوول و پلناس، و جاماس پیغمبران زنده شوند، وزنده شود عابر بن شالخ، و حاضر شود نزد او سیمرخ از کوه قاف، و سیمرخ عنقای مغرب است که به دعای حنظله بن صفوان<sup>(۳)</sup> غائب شد.

و از بدان کیتی و دشمنان خدا و کافران را زنده گرداند، مثل سوربوس<sup>(۴)</sup> که نمرود است، و او را با برع و قرح بسوزاند که فرعون و قارون باشند، وزنده گرداند هامان وزیر فرعون را و او را بسوزاند، وزنده گرداند سامری را که اسرائیلیان را گمراه کرد و او را بسوزاند، و از چاه دماوند بدر آورد ضحاک علوانی را و او را دیوان مظالم کند، و بسوزاند بخت النصر را که وژهخت که بیت المقدس باشد خراب کرد، وزنده گرداند شماس را که دین پهلوی را برهم می زند و آتش را شریک خالق گردانید، و می گوید برزخ میان خالق و خلق است، وزنده گرداند سدوم<sup>(۵)</sup> قاضی شهر لوط را، و ائقف قاضی ترسایان را، و یار یعقوب مجتهد

۱- فرخ- فراخ-خ.

۲- وارمن- وامروز-خ.

۳- سفیان-خ.

۴- ستوربوس- سورنوس-خ.

۵- صدوم-خ.

نصارا را، و زنده گرداند ذو باغ اهرمن را که عمل اغلام<sup>(۱)</sup> را در میان قوم لوط بهم رسانید، و زنده گرداند رزوان<sup>(۲)</sup> را که از اکابر فرس است، و اعتقاد او این باشد که یزدان اشخاص بسیار دارد از روحانیان که احداث نموده اند.

و زنده گرداند شیدرنگ<sup>(۳)</sup> که او طبع را اله می داند، و زنده گرداند صاحب نامی را که او ستاره پرستی را وضع نمود، و زنده گرداند میلان را که او اصل و مبدء را سه می داند: نور و ظلمت و معدن جامع که به سبب امتزاج و اختلال است. و زنده گرداند گون به کاف عجمی را که او اصل وجود را از سه عناصر می داند: آب و آتش و خاک، و هر سه را قدیم می داند، و همه ایشان را بسوزاند، و از پادشاهان اقوام خودش را جمعی زنده کند و بکشد که فتنه ها در دین کرده باشند، و خوبان بندگان یزدان را بسیار کشته باشند، و العلم عند الله.

گمان فقیر این است که این پادشاهان که جاماسب می گوید بنی عباس و امویان و سلاطین جور این طایفه باشند، و خوبان بندگان مراد شیعیان باشد. دیگر زنده کند رستم بن زال را و در خدمت او باشد، و کیخسرو را زنده گرداند، و دیوان همه بدان را بکند و همه را بکشد و بسوزاند، و باد را گوید که خاکستر ایشان را به دریای محیط ریزد، و همه متابعان اهرمن و تبه کاران را بکشد.

و نام این پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان و شاه زنان که او دختر سین باشد، و سین نام محمد (صلی الله علیه و آله) است به لغت پهلوی، و ظهور او در آخر دنیا باشد، و عمر هفت کرکس داشته باشد، و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد، آن زمان که تازیان بر فارسیان غلبه کنند و شهرهای ایشان را بگیرند، و شهرهای عمان خراب شود و اکثر به دست سلطان تازیک درآید، و جنگ کند و دورو را بکشد یعنی دجال پلید را، و می گوید او کوری باشد خرسوار که دعوی

۱- لواط - خ.

۲- رودان - زردان - خ.

۳- شیدرنگ - خ.

خدایی کند، و از گوشه دنیا که گنگ و زرچین باشد تا وژهخت که بیت المقدس است همه را بهرام بگیرد، و گشتاسب بن لهراسب را زنده کند و به دار کشد.

و با او خواهد بود صاحب صاهی که عیسی (علیه السلام) باشد، و اسکندر بن داراب با او باشد، و او را به فرنگ فرستد، و رستم را به مصر بفرستد، و سید بزرگی که پدران او پادشاه باشد برود و قسطنطینیّه را بگیرد، و هندوستان را بگیرد، و علمای ایمان و مسلمانی را در آنجا برپا کند، و عصای سرخ شبانان باهوردار که موسی (علیه السلام) باشد با او باشد، و هر جا را چون اشاره کند بگشاید، و انگشتر و دیهیم<sup>(۱)</sup> سلیمان با او باشد، و سلیمان پیغمبری است از اسرائیلیان، و جن و انس و دیوان و مرغان و درندگان در فرمان او خواهند بود.

و این بهرام از ابنای فرزندان زردان بزرگ که حضرت ابراهیم (علیه السلام) است خواهد بود، و اوست ایزد کشسب یعنی خدا پرست، و اتابک بزرگ یعنی صاحب جبروت، و بزرگی مثل جمشاسب، و اوست کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ، جبّار و شیرویه یعنی شکوهمند که دیودین یعنی شیطان از او بگیرد، و کیهان خدیواست یعنی پادشاه دنیا، و شهنشاه است یعنی بهتر از همه پادشاهان است، و از فرزند دختر سین است.

و در مدت اندک که پانصد قرن باشد او و یارانش امامت و پیشوائی کنند، و برود تا به مقدونیّه که دار الملک فیلقوس است و در ساحل بحر اقصایوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است، و همه جهان را یک دین کند، و گیش گبر اودین زردشتی و آئین ساسانی و کیانی نماید در دنیا، و پیغمبران خدا و مشاسندان<sup>(۲)</sup> و موبدان و حکیمان و پسرزادان و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و یادها و مردان سفید رویان در خدمت او باشند، و از مغرب برگردد و داخل ظلمات گردد، و جزیره نسناس را خراب کند، و اسرافیل صاحب بوق نزد او آید.

۱- دیهیم - خ.

۲- مسائیدان - خ.

تا اینجا بود کلام جاماسب و تتمه کتاب نبود، و در جزوهای دیگر احوالات ملوک اسلام بود، از ترکان و عجمان و عباسیان، و وقایع هر سال که روی می دهد، و تغییر و تبدیل پادشاهان، و منقرض شدن ایشان، و اساس این کتاب و استخراج وقایع در بعضی از درها که مراد فصل باشد به طریق صفحه جفر است، و چون از اسرار علوم مخفیّه است اظهار کردن بقیه احوالات آینده و گذشته زبان کوتاه می گرداند، «اگر دم می زنی سر میرود برباد یا دین».

### أقوال یهودان لعنهم الله

می گویند: که حق است، و مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد، اما مسلمانان می گویند از فرزندان اسماعیل است غلط است، او از فرزندان اسحاق است، دلیل بر آن در کتابهای ما نوشته که حضرت داود بن ایشا یازده پسر داشت، یکی از آنها سلیمان بود، که پادشاه جنّ و انس بود در اول دنیا، و برادری داشت ماشع که به لغت عربی مهدی باشد، و او پادشاه شود در آخر دنیا، و او در زمان حضرت داود (علیه السلام) غایب شد، و در آخر الزمان پیدا می شود، و مهدی همین ماشع مذکور است، و حق تعالی این اخبار را در تورات به حضرت موسی خبر داده و سایر نادیهها خبر داده اند.

اما یهود دروغ می گویند، فقیر تورات را خوانده است، چنین نیست که ایشان می گویند، و در سفر انبیاء دو تورات این اقوال نیست، بلکه در آنجا نوشته است که ماشع از فرزندان مؤمّد است یعنی محمد، و او از اولاد شالون است یعنی اسماعیل، و یهود به وجود حضرت مسیح (علیه السلام) قائلند که از آسمان نزول می کند، و بعضی از یهود مسیح را قطامه می دانند که دجال باشد، و قائلند که ماشع قطامه را خواهد کشت در حالتی که دعوی خدایی کند، و بعضی یهود قطامه را خدا می دانند.

### اقوال نصارا خذلهم الله

که مراد عیسویان اند، اصل ایشان سه فرقه اند: ملکائی، ونسطوری، وبعقوبی، وبعضی لوائی را فرقه چهارم گرفته اند، ملکائی ولوائی و فرقی ایشان به وجود آن حضرت قائلند، وبعضی از ایشان می گویند: در انجیل و کتابهای ما نیست، اما شنیده ایم از علما و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، و قائل هستند که حضرت عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد کشت، و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد. وبعقوبی ونسطوری قائل نیستند.

اما داوودی از فرقه بعقوبیه و جمعی از فرنگان پرتکالیه، و همچنین داوودی به نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) قائلند نه به الوهیت و ولادیت، و همچنین به نبوت پیغمبر ما قائلند و می گویند حق است، و آن پیغمبر مبعوث شود بر عرب نه بر عجم و اسرائیلیان، و مثل یهودی می گویند پیغمبر موعود مهدی است و خواهد آمد، و قائلند که انجیل آسمانی است، به خلاف همه نصارا که انجیل را آسمانی نمی دانند.

و داوودی گویند: ماهدی ظهور می کند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را می کشد، و پادریان و کشیشان و خلیفه ها و آنانی که روغن بلسان بر پیشانی می مالند و بر گاوها می بندند، یا به عوض گاو بر خویشها می بندند که زمین را شیار کنند و تخم بکارند، و ایشان را به این عذاب می کنند، و دیگر جزیه از نصارا قبول نمی کند الا اسلام یا کشتن. و احوالات ائمه (علیهم السلام) در انجیل داوودی هست.

واکثر دانایان گرج و ارس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگان انگلیس و الأمان و پرتکال قائلند به وجود شریف آن حضرت.

و در کتاب اثری پیغمبر، و کتاب زکیال پیغمبر، و کتاب کلوبین، و کتاب سندره مسیحیان مسطور است: که چون ماه از فاران طلوع کند دوازده دانه ویش نماز داشته باشد، که بعد از او به جای او حکم برانند، و آن وقت ذلت

مسیحیان است، و برهم خوردن دین ایشان، و جزیه به ایشان بدهند، و خوار گردند، و شهر به شهر بگردند، دوازدهم ایشان صاحب عالم شود، و علم بر قدس خلیل و ناصره زند، و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند، و یهودان را بگیرد و بردارزند، و مسیحیان را در زیر پای گذارد، و خراب کند دالیان را، و پاپ را بکشد، و هیکل دالیان را خراب کند.

و پادشاهان فرنگ را ذلیل کند، و آفتاب بر پشت او باشد، و دجال از کوه کرملو برآید خرسوار که آن خر دراز و بزرگ چون کوه ثور باشد، و با صاحب جنگ کند، و آن زمان رایستوس<sup>(۱)</sup> که مراد مسیح باشد - و بروایت دیگر: کریستوس - از یرکهن که آسمان باشد به زیرآید و با حواریین پیش پیش او جنگ کنند. و بروایت دیگر ایشوع ناصری فرود آید و بانگ ناقوس در عالم کم شود، و زنجیرها در گردن مسیحیان کند، ای قوم فکر خود کنید که جزا داده می شوید و بردار کشیده می شوید، و گریزان می شوید از دست لشگردم پدر یعنی اسلام، و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و گردن شما، و السلام.

### مقالات اهل سنت

جمهور اهل سنت قائلند به وجود آن حضرت، و می گویند مهدی این امت حق است که ظهور می کند، ولیکن رافضیان او را امام مفترض الطاعه می دانند، نه چنین است، او از فرزندان رسول خداست، ولیکن پادشاهی خواهد بود که سرآمد همه پادشاهان باشد. و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده است.

اما اکثر علمای اهل سنت و کشیشان ایشان، چون ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان، و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصائص، و خطیب دمشق، و اسکندرانی، و باقلانی، و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی بغدادی، و احمد بن حنبل در مستند، و ابن اثیر در جامع الاصول،



وصاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة، وخواارزمی در کتاب اربعین، وظاهر قول محی الدین حنبلی در کتاب فتوحات، ودر فصول المهمة، وحافظ ابو نعیم، وظاهر قول ثعلبی که از رؤساء مفسرین ایشان است، تصریح نموده اند وهمگی برآند که آن حضرت متولد شده است.

وعلاء الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف است، ودر ویشان او را شیعه وستیان او را از خود می دانند، او رد کرده است قول شیعه وسنی را، وبه خلاف اجماع طرفین نقل کرده، ودر تصنیفات خود گفته که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض گویند، ایمان نزد ایشان آن است که اعتقاد کنند که م ح م د بن حسن عسکری زنده است ومهدی است، وبیرون خواهد آمد، وخدا می داند که آنگاه که او غایب شده در طبقه<sup>(۱)</sup> ابدال در آمد، وهمچنان عمر یافت تا قطب شد، ونوزده سال قطب بود، وخدا می داند که او مرده است، ودر مدینه رسول الله او را دفن کردند، ودر ویشان نور بخشی با آنکه لاف تشیع می زنند، علاء الدوله را با این اعتقاد پیر خود می دانند.

وقاضی زکریا کشیش بتکده استنبول که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطینیّه بوده وسرآمد علمای اهل سنت روم است حاشیه ای بر کشف نوشته در تفسیر آیه کریمه ﴿فَنفَسِي وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾<sup>(۲)</sup> می گوید: که ائمه رافضه می گویند: مراد از این آیه این است که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را با آنکه عزمی نداشت در اقرار کردن به وجود ظهور آن حضرت، واین آیه در باب خصوص مهدی می دانند، وحق این است که مراد از این آیه مهدی است، وفجره رافضه صاحب را امام مفترض الطاعه می دانند، ودر این باب غلو بسیار دارند، این را نمی دانم ولیکن بر من ثابت شده است که صاحب الامر چهار نفر از صحابه کبار را، چون خلفای ثلاثه ومعاویه را زنده کند که امرای آن حضرت باشند، واز پسینیان چهار نفر را که مساعی جمیله در دین به ظهور آورده باشند زنده می کند که

۱- طریقه-خ.

۲- طه: ۱۱۵.

مسلمانان را تعليم مسائل و فرائض نمايند، و گمان دارم فقهای اربعه باشند: ابو حنيفه، و شافعی، و مالک، و احمد بن حنبل.

مؤلف گوید: قاضی سگ راست گفته است، حضرت چهار نفر اول را زنده می کند، هر کدام را سردار طائفه ای می کند و به درکی از درکات جهنم می فرستد، و چهار فقیه را با کتابها و تصانیف ایشان در مزبله ها خواهد انداخت.

و از شاگردان قاضی حزم او غلی که پسر قائم مقام سلطان روم است که به اصطلاح نایب باشد، در پای این حاشیه گفته است: که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد بر آن است که شیخین افضل خلقند بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از کجا که مهدی ایشان را زنده خواهد کرد و امیر الامرای خود خواهد گردانید؟ پس مهدی افضل از شیخین باشد. و کلام او دال بر تشیع او می کند.

و مؤمنی از طایفه ارناووت که از عسگر سلطان روم بود و به تشیع در بلاد روم معروف بود، و در بغداد به فقیر گفت: که در استنبول در زمان ایلدوم با یزید از ملوک آل عثمان در مسجدی که الآن مشهور است به ایا صوفیه، و سابق بر این بتکده و کلیسای اعظم نصارای روم بوده، و این بتکده ایست که در اسلام مسجد نمودند، و دست به عمارت او نگذاشتند، و یک طرف آن را از ته دریا بالا آورده اند، بلکه نصف این مسجد در روی دریاست، و در دنیا از آن عظیمتر مسجدی نیست، و در آنجا لوحی یافتند و در آن لوح سطری چند نقش بود به خط یونانی که هزار و دوویست سال قبل از بعثت نوشته بودند، و در زمان ارماطیس پادشاه یونان که در زمان او گل مختوم بهم رسید، و در آن لوح اسامی چهارده معصوم ثبت بود، یک سطر در آخر آن لوح تبراً از عمر و معاویه و دشمنان اهل بیت بود، و در آنجا نوشته بود که مهدی آخر الزمان از امت مرحومه است، و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با حواریین خواهند آمد و به او اقتدا کنند، در حالتی که دنیا مملو از ظلم باشد او پر از عدالت کند، و بعد از ترجمه بر با یزید خواندند از رسوائی سب عمر و معاویه آن لوح را در اسکو دار به دریا انداختند.

### مقالات غیر شیعه اثناعشریه

و مقالات غیر شیعه اثناعشریه از غلات و خوارج و ملاحده این امت، و تناسخیه اهل اسلام در وجود آن حضرت خلافی ندارند.

اما اسماعیلیه اسناد مهدویت را به مهدی از فرزندان زادگان اسماعیل بن جعفر صادق (علیه السلام) می دهند، و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه مغرب بود.

ناووسیه از شیعه می گویند که حضرت صادق (علیه السلام) مهدی این امت است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود با لشکر بسیار.

کیسانیه گویند: امام بعد از امام حسین (علیه السلام) محمد حنفیه است، و مهدی موعود اوست، و او زنده است، و در کوه رضوان از کوههای یمن در کوه عقیق غایب شده است، و چون دجال بیاید او خروج کند و دجال را بکشد، و جهان را پر از عدل و داد کند، و قومی از ایشان گویند: محمد حنفیه خداست، و مختار و مسیب و سید بن اسماعیل حمیری او را مهدی می دانند، اما سید آمد به خدمت حضرت صادق (علیه السلام) و توبه کرد و دین از او فرا گرفت.

جارودیّه از زیدیّه گویند که مهدی محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن ابی طالب است، و او زنده است و در آخر الزمان خروج می کند.

زیدیّه گویند: مهدی این امت محمد بن ابی القاسم بن عمر بن علی بن الحسین است، خداوند طالقان و معتصم عباسی او را بگرفت و حبس کرد تا بمرد، عباسیان این اسناد را به مهدی بن منصور دوانقی می دهند، و او را هادی نیز می گفتند.

بطروسیّه از شیعه این اسناد را به اولاد حسن بن امیر المؤمنین (علیهما السلام) می دهند، و بعضی از بطروسیّه ابن الحنفیه را امام می دانند.

و بعضی از سفهای شیعه و عباسیان قائل بودند که آن حضرت متولد شده، و دو سال پیش از فوت پدر وفات یافت. و بعضی از عامّه بر این رفته اند که هنوز

متولد نشده است .

وبعضی گفته اند که یک سال پیش از فوت پدر فوت شد . و بعضی گفته اند متولد شده است و غیبت او از جانب خداست که خلق به ضلالت افتد تعالی الله عن ذلک . و بعضی گویند او خود غیبت اختیار کرد بدون سبب و جهتی و همین مفسده ضلالت لازم می آید .

شیعه اثناعشریه می گویند : که غیبت آن حضرت سبب کمی انصار ، و خوف از اعداء ، و از ظلم و ستم عمش جعفر کذاب و معتمد عباسی خلیفه جور آن زمان و سایر دشمنان ، و هجوم عامه به جهت آنکه او را بگیرند و بکشند ، گریزان شد از مردمان و غیبت اختیار کرد .

### اقوال عامه در غیبت

اکثر قائل نیستند که غیبت اختیار کرده و می گویند : اگر غایب می بود در این مدت مدید می بایست پیدا شود ، و نمی باید اینقدر عمر داشته باشد ، و اگر زنده بود بایست که کسی او را به بیند .

جواب آن است : که شما قائلید که بسیار کسی از نیکان و بدان در جهان زنده اند ، و عمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال و پنج هزار سال دارند ، پس اگر آن حضرت عمر طویل داشته باشد و زنده باشد بعید نیست ، و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد از آن بدر آورد ، و سبب دیر ظاهر شدن به سبب مصالح چندی است که خداوند عالم می داند و بس که خودش هم نمی داند .

و از نیکان کسی که زنده است حضرت ادریس است و در بهشت است ، دیگر حضرت عیسی است که زنده است و در آسمان چهارم است ، و دیگر حضرت خضر است که در بیابانها می باشد و راهنمائی گم شدگان می نماید ، و دیگر حضرت الیاس است و در دریاها می باشد ، دیگر رجال الغیب اند که به اعتقاد صوفیه و غیره اکابر ایشان چهل نفرند از اقطاب که گرد جهان می گردند ، و هر کدام که می میرد دیگری قطب می شود ، و هر یک از این اقطاب عمرهای

بسیار دارند.

واژ بدان و مردودان ابلیس است. و دیگر دجال صائد بن صیدا است، و حمار او که مخلوق شده اند و زنده اند، و خودش با خرش به یک روایت در جزیره ای از جزایر طبرستان می باشد، که آن جزیره شصت فرسخ در شصت فرسخ می باشد، و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف می رویاند و آن خر می خورد و می گوید که سیر نشدم.

### احوال دجال خسران مال

بدانکه دجال ساحری است کافر از فرزندان آدم است نه از دیو و جن، و در نهایت مهارت است در علم سحر، و در زمان حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) متولد شده است.

از عبدالله بن عمر مروی است که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون از نماز صبح فارغ شد برخواست و رفت و اصحاب در ملازمتش بودند، تا به دهی که خوردك می گفتند - و به روایتی: مجمع - تشریف بردند تا به درخانه ای رسیدند و در را زدند، پیره زنی برآمده گفت: چه می خواهی یا ابوالقاسم؟ آن حضرت فرمود: یا أم عبدالله رخصت می دهی که عبدالله را به بینم؟ پیرزن گفت: او را چه می بینی که او دیوانه است، کثیف و خبیث بر جامه خود حدث می کند، و حرفهای ناگفتنی می گوید، رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: کو چنین باشد، گفت: پس درآئید.

چون داخل شدیم دیدیم که سر به قطیفه برده خود بخود حرف می زند، حضرت به او فرمود: چه می بینی؟ گفت: می بینی حق و باطل و تختی بر روی آب، پس آن حضرت فرمود: بگو اشهد ان لا اله الا الله و اني رسول الله، آن ملعون گفت: بل تشهد ان لا اله الا الله و اني رسول الله، و توبه این امر از من سزاوارتر نیستی.

و در روز دیگر در همان وقت آمده در بالای درختی او را دیدیم که چیزی

می خواند، پیرزن گفت: حرف مزن واز درخت به زیر آی که محمد آمده است، پس ساکت شد و رسول الله شهادت گفت، و همان جواب شنید، روز سوم که آمدیم در میان گوسفندان بود، آوازی می کرد چون آواز کلاغ، و گفتگویی که سابق گذشت رسول الله (صلی الله علیه وآله) به او گفت: احسأ، وبعد از آن فرمود: تو را مهلت داده اند به آرزوی خود نخواهی رسید، و آنچه مقرر شده از توبه فعل خواهد آمد.

و در هر سه روز آن حضرت به اصحاب خود گفت: خدا این زن را از رحمت خود دور کند، و اگر او نمی بود من خبر می دادم که این کیست<sup>(۱)</sup>، و در روز آخر فرمود: که حق تعالی هیچ پیغمبری را به دنیا نفرستاده که قوم او را از دجال نترسانیده باشد، ولیکن او را در این امت ظاهر گردانید، و او بیرون خواهد آمد بر خری سوار که میان هر دو گوش خریک میل راه باشد، و بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب همراه او سیر خواهد کرد، و اکثر تابعان او زنان و اعراب باشند، و در جمیع آفاق خواهد گشت به غیر از مکه و مدینه که قدمش به حرمین نخواهد رسید، و انا ربکم الاعلی خواهد گفت، هرگاه امر او بر کسی مشتبّه شود باید که بداند خدا اعور نیست و بر خر سوار نمی شود<sup>(۲)</sup>.

و ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفت: عجب است از مخالفین و اهل عناد که تصدیق این خبر می نمایند، و از بقای صاحب الامر (علیه السلام) و غیبتش در این مدت استبعاد می کنند<sup>(۳)</sup>.

و به طریق دیگر مروی است که روزی آن حضرت به دهی که در دو فرسخی مدینه بود رسید، فرمود: ولادت دجال در این ده خواهد بود، و نام پدرش صیاد است، و نام مادرش کاهنه، هر دو یهودی بودند، و یهود دجال را قطامه گویند. و به روایت دیگر پدر دجال داود نام دارد، و مادرش میمونه.

۱- و اگر او نمی بود من جزای او می دادم - خ.

۲- بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۹۶-۱۹۷.

۳- کمال الدین ابن بابویه ص ۵۲۸-۵۲۹.

و بروایت دیگر فاطمه، و کتبت دجال ابو یوسف بود، و یهود او را پیغمبر می دانند، و چون ظهور می کند او را خدا می دانند.

و به روایت دیگر: آن حضرت چون مکان تولد او را بیان نمود این حکایت در روز جمعه بود، و چهارشنبه وقت غروب آفتاب متولد شد، چون بر زمین آمد فی الحال نشست و حرفی زد و خود را وصف می کرد، و هر چه کسی بخاطر می گرفت می گفت، و ساعت به ساعت بزرگ می شد، و یک چشمش مانند دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده، و چشم دیگرش ممسوح بود یعنی هموار و باطل، و بارویش هموار بود، و ریش دراز داشت، و او را دجال نام نهاد، و دجال به معنی دروغگو و فریبنده است.

و در آن ایام عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم به آن ده رسیدند، آشوب و غوغا شنیدند، از سبب آن پرسیدند، حقیقت حکایت به ایشان گفتند، به درون خانه اش رفتند، دیدند که بر پیشانی‌اش به خط صنع یزدانی نوشته که الکافر بالله.

و بروایت دیگر: کاف را جدا نوشته بودند. از آنجا به خدمت حضرت رسالت رفته، کیفیت را چنانچه دیده بودند به عرض رسانیدند.

روز دیگر آن سرور با ابن مسعود و عمر به آن ده تشریف بردند، و به در خانه دجال رسیدند، عمر حلقه به در زد، مادر دجال آمده ایشان را به درون برد، و در وقت رفتن حضرت با رفیقان تمهید نموده سوره الر و حم دخان را بخاطر گرفته تا دجال را امتحان کنند که چه می گوید، چون داخل شدند دیدند که دجال مربع نشسته باد زنی در دست گرفته خود را باد می زد و لحظه به لحظه بزرگ می شد، و با مردم از هر باب سخن می گفت، حضرت رسالت فرمود: ای دجال شهادت ده که من رسول خدایم، دجال گفت: توبه رسالت از من اولی نیستی تو شهادت ده که من رسول خدایم.

و به روایت دیگر گفت: ای محمد شهادت ده که من خدایم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: تعساً لک یا ملعون، یعنی هلاک شوای دور افتاده از رحمت خدا، مرتبه دیگر او را به شهادت دعوی فرمود، جوابش هذیان گفت.

مرتبه سوم گفتم: بگو اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله، دجال همان يهوده اول و دوم را جواب داد، چون آن حضرت از اسلام او مأیوس شد آنچه در خاطر گرفته بود استفسار نمود، دجال به استعجال گفت الر وحم دخان، حضرت مقدس نبوی گفت: قاتلك الله، پس عمر شمشیری بر سر دجال زد اصلاً در سر او کار نکرد و برگشت و بر سر عمر آمد و چهار انگشت در سر او نشست، و خون بر سر و روی عمر ریخت، حضرت فرمود: ای عمر تو نتوانی برای قضای خدا چاره ای کرد، بعد از آن دست مبارك به جراحی او گذاشته به صحت مبدل گشت، چنانچه گویا هرگز جراحی نمود.

بعد از آنجا بیرون آمده به مدینه مشرفه عنان توجه فرمود، و دجال بدفعال از عقب آن معدن کمال نعلین عدوان پوشیده و عصای طغیان بر گرفته به جانب مدینه رفت، و چون خلایق آن خلقت غریب و هیئت عجیب را دیدند، گروه انبوه بر او جمع گردیدند، دجال به سرکوهی دوید و سنگی گران بر سر راه ایشان گذاشته، و در میان آن کوه مخفی گردید، عمر عنان عزیمت بر تافته ترسان و گریزان به خدمت حضرت رسالت شتافته حقیقت را عرض نمود.

حضرت برگشته متوجه آن کوه شد، و دست به دعا برداشته گفت: خدایا شر این ظالم بدفعال را تا وقتی که خود می دانی از امت من دفع کن، فی الحال مرغی از مرغان آسمان فرود آمده دجال را به چنگال خود گرفته به هوا برد، و هر چند تصرع و زاری و ابتهال کرد حضرت متوجه نشد، آن مرغ دجال را به دریای طبرستان رسانید، و در جزیره ای انداخت، و در آنجا محبوس ساخت.

و در کتاب صحاح المصابیح و زهرة الرياض ذکر کرده که تمیم داری<sup>(۱)</sup> روزی در خدمت حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ماسی کس بودیم در کشتی، به طلائم امواج شکسته به تخته پاره ای چسبیده به جزیره ای افتادیم.

و به روایت دیگر: ما یک ماه در دریا سرگردان شدیم آخر به جزیره ای



رسیدیم، در آنجا خری دیدیم آن قدر بزرگ که اگر پیش سرش بودی دمش را ندیدی، سرش مثل شتر و رویش مثل روی آدم، و پشتش چون پشت گاو، تمام بدنش گل گل به قدر درهم، گفتم: سبحان الله هرگز حیوانی به این صورت ندیده‌ام، آن خر به زبان آمد و گفت: دجال که سوار من است از من عجیبتتر است، گفتم: کجاست؟ گفت: در این قصر.

رفتیم شخصی را دیدیم که به آن بزرگی کسی ندیده بودیم، یک چشمش ممسوح بود به وجهی که ذره‌ای شکاف نداشت، و چشم دیگرش چون ستاره می درخشید، و در میان دو چشمش موی بر آمده مثل نیزه، و بر پیشانی‌اش نوشته بود کافر، و از پاشنه تا زانو به زنجیر بود، و دست را ستش بر گردن بغل بسته میان زمین و آسمان معلق ایستاده به من گفت: تمیم داری توتی؟ گفتم: بلی، و احوال چند پرسید، بعد از آن گفت: محمد را دیده‌ای؟ گفتم: کدام محمد؟ گفت: نبی تهامی عربی که تولدش در مکه بود و به مدینه هجرت نمود، صاحب لوا و شفاعت و حوض و کرامت، چون به او بررسی تصدیق او کن، و به او ایمان بیاور، و این نصیحت که تو را کردم هیچکس را نکردم.

و به روایت مصابیح: پرسید عرب با او حرب کردند؟ گفتم: آری، گفت: بر چه قرار گرفت؟ گفتم: بسیاری از ایشان اطاعت کردند، گفت: خیر ایشان در آن است، بعد از آن گفت که: نزدیک است مرا اذن خروج بدهند، و همه زمین را در چهل روز بگردم، بعد از آن الاغش را که نام او حساسه است طلبید.

و به روایت دیگر پیش آمد و زانو بر زمین گذاشت و گفت: این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آور، ما بر آن سوار گشته یک ساعت به مدینه رسیدیم، پس تمیم داری که نصرانی بود به خدمت حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) آمد و ایمان آورد.

و در اخبار آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی در سال اول آسمان را امر فرماید که ثلث باران را نگاه دارد، و زمین را فرماید که زرع و گیاه نرویاند، و سال دیگر آسمان و زمین هر کدام دو ثلث پرکت و رحمت را قلع

کند، و سال سوم یک قطره باران نیاید، و یک برگ گیاه نرویانند، و بعد از آن دجال خروج نماید. و ظاهر می شود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آن حضرت باشد.

و روایتی آن است که هجده روز بعد از ظهور حضرت خروج کند وقتی که خروج کند اول بر سر کوهی نشیند و به آواز بلند ندا کند که آوازش به هزار فرسخ رسد.

و بار دیگر نعره ای زند که همه ابرار و اشرار بشنوند، و سه روز و نیم - و به روایت دیگر: چهل روز - بر سر آن کوه توقف کند تا اسباب ضلالتش مهیا شود، و شیطان قائد و راهنما و همه کاره او باشد، و بعد از آن از کوه به زیر آید و بر آن حمار سوار شود.

و مروی است که حمار دجال بدنش گل گل سرخ است، و چهار دست و پایش تا زانو سیاه، و از زانو تا سم سفید، و میان دو گوشش چهل میل فاصله، و در سایه گوش او چهل هزار کس راه روند، و بلندیش از زمین هفت فرسخ و درازیش سی فرسخ، و هر کامش یک میل، و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند.

و به قولی ما بین کامش چهار<sup>(۱)</sup> فرسخ است، و آن ملعون عصایی از نقره به دست گیرد که طولش یک فرسخ باشد، و به سحر از هر موی خورش آواز و نغمه سازی تازه در کمال خوشی برآید، و یک کوه بزرگ از طرف راستش با او به هر جا که رود روان باشد، که در نظر باغی نماید در غایت آراستگی و نهایت پیراستگی، پر از انواع نعمتها و میوه ها، از هر جانب نهرا جاری که ارواح بینندگان از دیدن او پرواز کنند، و این را بهشت نام کند، و از جانب چپش کوه دیگر پر از آتش و مار و عقرب و انواع حشرات الارض و اصناف عذاب باشد، و آن را دوزخ نام کند، و به آواز بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شمایم، و پروردگاری همتایم، هر کس اطاعت من کند و به من ایمان آورد او را داخل بهشت خود کنم، و به انواع

نعمتها منعم گردانم، و هر کس اطاعت من نکند به دوزخش اندازم.

غرض در مدت چهل روز عالم را طی کند، و جمع کثیری از حرام زادگان و یهودان بروی بگروند، و همه جهان را مسخر کند الا کعبه معظمه و مدینه مشرفه و بیت المقدس، چون خواهد داخل شود ملائکه به امر الهی با حربهای عذاب بر او حمله کنند، چون نزدیک مکه معظمه رسد حضرت عیسی (علیه السلام) از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در زمین مقدسه در بالای کوهی که آن را افیق گویند، و دو جامه مصری پوشیده باشد، و هر دو دست خود را بر بالهای فرشته نهاده عرق از روی مبارکش ریزان شود، و نفسش به هر کافری که رسد بمیرد.

پس نزد حضرت صاحب الامر (علیه السلام) آید و آن وقت نماز باشد، که روح الله به حضرت صاحب اقتدا کند، و به امر آن سرور متوجه حرب دجال شود، و با حربی ای که از آسمان آورده حمله کند به او و او بگیرد، و خدای تعالی امر کند زمین را که او را بگیرد و نگذارد که او برود، آن حضرت او را بکشد، و اصحاب آن ملعون در پناه هر درختی و دیواری و کوهی که باشند به آواز بلند ندا کند که در اینجا است بیائید و بکشید.

و به روایت دیگر: آن است که حضرت مهدی (علیه السلام) رئیس اهل ضلالت را به جهنم فرستد.

و به روایت دیگر: از آن حضرت منقول است که قامت دجال بیست گز است، و آبله روی و ازرق است، و ریشش دو شاخ است، و دهنش بد بوست، و ناخنهای برگشته دارد، و لشگرش هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد بود، و به حضرت خضر برمی خورد و آن حضرت می گوید: که تو دجال کافری، و آن حضرت را شهید می کند تا سه مرتبه و حق تعالی او را زنده می کند.

و در کتاب کمال الدین مذکور است که مضمون مختصری از آن این است: که دجال در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متولد شد، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) با جماعتی سه مرتبه به خانه آن ملعون رفت و فرمود: که اقرار به وحدانیت خدا و رسول من بیاور، پس آن ملعون ابا نموده راضی نشد، پس

حضرت فرمود: که خدا به پیغمبرانش احوال این ملعون را خبر داده، هرگاه خروج کند و دعوی خدایی کند کور است، و بدانید خدا کور نیست و یک چشم نیست، و چون خروج کند بر خری سوار باشد که میان دو گوشش ثلث فرسخ باشد، و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان و زنان و صحرا نشینان باشند، و یهودان به ضرب سنگ مسلمانان را بکشند، و اول یهودان به خدایی او اقرار کنند.

و به طریق مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه شمشیر بر دجال زد برگشت و بر سر او نشست و به دجال ضرری نرسید، حضرت رسالت مرغی را طلب فرمود که دجال را بردارد و به اصفهان بیندازد، پس آن مرغ دجال را به اصفهان انداخت در دهی که آن را یهودیه می گویند، و از آنجا خروج کند، و یک چشم او کور است، و چشم دیگر در میان پیشانی اوست.

و از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منقول است که فرمود: بیرون آید دجال و بر خر سرخی سوار است که ما بین گوشهای او هفتاد گز است، و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که قحط شدید باشد، و هر گام حمارش یک میل باشد، و تابعانش جماعتی اند که طیلسانهای سبز می پوشند، و گویا طیلسان سبز کسوت یهود است، و حضرت صاحب (علیه السلام) در بلاد شام در روز جمعه او را در عقبه فیق<sup>(۱)</sup> به قتل می رساند.

و به روایت شافعی: در دهی که آن را لد گویند از مضافات فلسطین او را به قتل می رساند.

و در روایتی آنکه حضرت مسیح (علیه السلام) او را در روی صخره بیت المقدس ذبح نماید<sup>(۲)</sup>.

۱- فتق - خ.

۲- مراجعه شود به کتاب بحار الانوار ۵۲: ۱۸۱ - ۲۷۸، و الزام الناصب حائری ۱: ۲۴۱ -

## در بیان علامت خروج دجال

در کتاب کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) مروی است که روزی خطبه می خواندند، و بعد از فراغ از حمد و ثنای الهی فرمود: سلونبی قبل أن تفقدونی. صعصعة بن صوحان قد راست کرد پرسید که یا امیر المؤمنین کی دجال بیرون خواهد آمد؟ آن حضرت فرمود: که این علمی است از اسرار مخفیة و شاید رخصت اظهار آن نباشد، اما آن را نشانه ها و علامتهاست که همه بهم متصل است: فوت کردن و سهل دانستن نماز، و برطرف شدن امانت، و رواج یافتن خیانت، و حلال دانستن دروغ و افترا، و فروختن دین به دنیا، و قطع صلۀ رحم نمودن، و ربا خوردن، و تابع هوا شدن، و مشورت کردن با زنان، و سفها را امور عظیم<sup>(۱)</sup> فرمودن، و خون ریختن را سهل شمردن، و علم ضعیف باشد، و به ظلم فخر کنند، و امرا فاجر شوند، و وزرا ظالم گردند، و علما خیانت پیشه کنند، و قرآء فسق را شیوه نمایند، و به علانیه فجور نمایند.

و ظاهر شود شهادت زور، و مناره ها بلند شود، و مسجدها کنگره دار گردد، و مصحفها حلی و حلل بهم رساند، و بهتان شایع شود، و اثم و طغیان رونق گیرد، و صفهای نماز درهم رفته و بهم پیوسته باشد اما دلها از هم متفرق و دور بود، و نقض عهد را سهل شمارند، و خلف وعده را سهل گیرند، و شریک باشند زنان با شوهران در تجارت به جهت حرص در دنیا، و آوازهای بلند باشد، و کفیل مهمات و رئیس قوم رذل ترین ایشان باشد، و از فجار و فساق می ترسیده باشند، و به تقیه با ایشان سلوک کنند، و تصدیق دروغگو و کذاب نمایند.

و کاذب صادق باشد، و خائن امین گردد، و زنان به مردان مانند شوند، و مردان به زنان تشبه جویند، و مردان به مردان کفایت کنند، و زنان به زنان رغبت نمایند، و زنان چون مردان بر زینها سوار شوند و در زمینها گردند، و گواهی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند، و گواهی راست را گوش نکنند، و فتوا دهند

<sup>۱</sup> امور عظیمه - خ.

بی آنکه از ایشان طلبند، و عمل دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و اختیار نمایند، و گرگان باشند پوست میش پوشیده، و دلها از مردار بد بو تر و از صبر تلخ تر، پس بر شماس است که در آن روزگار خود را از میان به کنار کشیده<sup>(۱)</sup>. و چون حدیث طولانی بود به این مطلب که ضرور بود اکتفا نمود.

و دیگر از آن کسانی که اهل سنت می گویند زنده است ضحاک علوانی ماردوش است، که در چاه دماوند فریدون او را حبس کرده، و هنوز مقید و محبوس است، و گوگرد احمر از بخار دهان آن مار است که بر دوشهای ضحاک است، و آن گوگرد در قعر چاه است، و کسی نتواند که از حرارت دهان آن مار بیرون آورد، و حقتعالی ضحاک را به این عذاب معذب ساخته.

و دیگر هاروت و ماروت است که به هیکل بشر در چاه بابل معلق آویخته اند.

و دیگر مسیحا است که سامری باشد، گویند هنوز در بیابانها می گردد، چون سخی بود حقتعالی و حی فرستاد به حضرت موسی (علیه السلام) که او را مکش. و بعضی از ایشان به مسخ شمر ملعون قائلند که به صورت سگی است، و در بیابانها تشنه می گردد، و بعضی این سگ را در سمت سامره در رودخانه بط دیده اند.

و دیگر سیمرغ است که عنقای مغرب است، و به دعای حنظله بن صفوان غایب شد.

و دیگر آن شتری است که به اعتقاد ایشان جنازه حضرت امیر (علیه السلام) بار اوست، و هنوز در بیابانها می گردد.

و دیگر بچه ناقه صالح است، که گویند هنوز در میان کوههای مکه و شام می باشد و ناله می کند، و قافله حاج که به آن راه می روند سازها می زنند و نعره و آواز بر می دارند که شتر ایشان صدای بچه ناقه صالح را نشنوند، که اگر بشنوند همه شتران بمیرند.

۱- بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۹۳ از کمال الدین صدوق.

و دیگر اکثر عقلا می گویند که ققنس مرغی است که هزار سال عمر می کند، و چون وقت مردنش شود هیمه بسیار جمع می کند و بر روی آن می نشیند و ناله می کند و بال بر هم می زند و آتش از بال او بر هیمه می افتد و می سوزد.

### تاریخ ولادت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)

ولادت با ساعات آن حضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان، و بعضی هشتم ماه مذکور گفته اند. و در کشف الغمّه از طریق مخالفان بیست و سوم ماه رمضان واقع شده در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری<sup>(۱)</sup>.

پدر بزرگوارش امام حسن عسکری (علیه السلام) است، و مادرش ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر روم از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی (علیه السلام) ملقب به نرجس خاتون، و بعضی گویند مریم دختر زید علویّه است، و این قول در نهایت ضعف است، و در حین وفات والد بزرگوارش پنج ساله بود که به رتبه بلند امامت سرافراز گردید.

### احادیث ظهور آن حضرت از طرق عامّه

که از صحاح سته ایشان استخراج شده که هر یک از آن صحاح را اهل سنت به منزله قرآن می دانند، به چند حدیث اکتفا می نماید:

الأوّل: ما نقل ابو هريرة عن النبي (صلى الله عليه وآله) أنه قال: لا تقوم الساعة حتى يملك رجل من أهل بيتي يفتح قسطنطينية وجبل الديلم، ولو لم يبق إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يفتحهما<sup>(۲)</sup>.

الثاني: عن أبي هريرة قال: قلت لرسول الله (صلى الله عليه وآله): لكلّ نبيّ وصياً وسبطين، فمن وصيک وسبطاك؟ فسکت ولم يرد عليّ جواباً،

۱- بحار الانوار ج ۵۱: ص ۲۳ ح ۳۵.

۲- احقاق الحق: ج ۱۳ ص ۲۲۹.

فانصرفت حزينا، فلما حان الظهر قال: أدن يا أبا هريرة مني، فجعلت أدنو وقلت: أعوذ بالله من غضب الله ورسوله، قال: ان الله بعث أربعة آلاف نبي وكان لهم أربعة آلاف سبط، فوالذي نفسي بيده أنا خير الأنبياء ووصيي خير الأوصياء، وإن سبطي خير الأسباط، ثم قال: الحسن والحسين سبطاي من هذه الأمة، وإن الأسباط كانوا من ولد يعقوب، وكانوا اثنا عشر رجلاً، فإن الأئمة بعدي اثنا عشر من أهل بيتي علي أولهم، وأوسطهم محمد وآخرهم م ح م د مهدي هذه الأمة الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه إلا أن من تمسك بعدي بهم فقد تمسك بحبل الله، ومن تخلى منهم فقد تخلى من حبل الله (١).

الثالث: عن عمر بن عثمان بن عفان، قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: الأئمة بعدي اثنا عشر، تسعة من صلب الحسين، منها مهدي هذه الأمة، من تمسك بعدي بهم فقد استمسك بحبل الله، ومن تخلى منهم فقد تخلى من الله (٢).

الرابع: عن أبي هريرة قال: صلى بنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) صلاة الفجر، ثم أقبل علينا، فقال: معاشر أصحابي من أحبنا أهل البيت حشر معنا، ومن استمسك بالأوصياء من بعدي فقد استمسك بالعروة الوثقى، فقام إليه أبو ذر، فقال: يا رسول الله فكم الأئمة بعدك؟ قال: عدد نقباء بني اسرائيل، فقال: كلهم من أهل بيتك؟ فقال: كلهم من أهل بيتي، والمهدي منهم (٣).

الخامس: عن أبي امامة قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لما عرج بي الى السماء رأيت مكتوباً على ساق العرش بالنور: لا اله الا الله، محمد رسول الله، أيده بعلي بن أبي طالب، ونصرته به، ثم بعده الحسن والحسين، ورأيت علياً علياً ثلاث مرآت، ورأيت محمداً محمداً مرتين، وجعفرأ وموسى والحسن والحجة اثنا عشر اسماً مكتوباً بالنور، فقلت: من هؤلاء يارب

١- بحار الانوار: ج ٣٦ ص ٣١٢ ح ١٥٧، وكفاية الأثر خزاز قمى: ص ٨٠-٨١.

٢- بحار الانوار: ج ٣٦ ص ٣١٧ ح ١٦٦، وكفاية الأثر: ص ٩٣-٩٤.

٣- بحار الانوار: ج ٣٦ ص ٣١٠ ح ١٥٠.



فقد قرنتهم بي؟ فتوديت يا محمد الأئمة بعدك والأوصياء من ذريتك (١).

السادس: عن عائشة قالت: كان لنا مشربة، وكان النبي (صلى الله عليه وآله) إذا جاء جبرئيل لقيه فيها، فلقية رسول الله (صلى الله عليه وآله) مرة، وأمرني أن لا يصعد إليه، فدخل الحسين بن علي ولم يعلم حتى غشاها، فقال جبرئيل: من هذا؟ فقال رسول الله: ابني، فأخذه النبي (صلى الله عليه وآله) فأجلسه على فخذه، قال جبرئيل: أما أنه سيقتل، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): والله أكبر ومن يقتله؟ قال: أمتك، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أمتي؟ قال: نعم وإن شئت أخبرتك عن الأرض التي يقتل بها، فأشار جبرئيل إلى الطف بالعراق وأخذ تربة حمراء فأراه أياها، فقال: هذا من تربة مصرعه، فبكى رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقال جبرئيل، لا تبكي فسوف ينتقم الله منهم بقائمكم أهل البيت.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا جبرئيل من قائمنا أهل البيت؟ قال: هو التاسع من ولد الحسين (عليه السلام) كذا أخبرني ربي جل جلاله، أنه سيخلق من صلب الحسين (عليه السلام) ولداً وسماه عنده علياً خاضعاً لله خاشعاً، ثم يخرج من صلب علي ابنه وسماه عنده محمداً قانتاً لله ساجداً، ثم يخرج من صلب محمد ابنه وسماه عنده جعفرأ ناطقاً عن الله صادق في الله، ويخرج من صلبه ابنه وسماه عنده موسى واثق بالله محب في الله، ويخرج من صلبه ابنه وسماه عنده علي الراضي بالله والداعي إلى الله، ويخرج من صلبه ابنه وسماه عنده محمد المرغب في الله والذاب عن حرم الله، ويخرج من صلبه ابنه وسماه عنده علياً المكتفي بالله والواثق إلى الله، ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عنده حسناً مؤمناً بالله مرشداً إلى الله، ويخرج من صلبه ابنه كلمة الحق ولسان الصدق ومظهر الحق وحجة الله على بريته في غيبته، فيظهر الله به الإسلام وأهله، ويخفي به الكفر وأهله (٢).

١- بحار الانوار: ج ٣٦ ص ٣٢١ ح ١٧٤.

١- بحار الانوار: ج ٣٦ ص ٣٤٨ ح ٣٤٩.

السابع : عن الخوارزمي باسناده عن سعد بن بشير ، عن علي بن أبي طالب ، قال : قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : أنا واركبكم على الحوض وأنت يا علي الساقى ، والحسن الرائد ، والحسين الأمر ، وعلي بن الحسين الفارط ، ومحمد بن علي الناشر ، وجعفر بن محمد السائق ، وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين وقامع المنافقين ، وعلي بن موسى مزين المؤمنين ، ومحمد بن علي منزل أهل الجنة في درجاتهم ، وعلي بن محمد خطيب الشيعة ومزوجهم الحور العين ، والحسن بن علي سراج أهل الجنة يستضيئون به ، والمهدي شفيعهم يوم القيامة حيث لا يأذن الله إلا لمن يشاء ويرضاه<sup>(١)</sup> .

الثامن : ما نقله أبو داود والترمذي كل منهما بسنده يرفعه الى أبي سعيد الخدري ، قال : سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول : المهدي مني أجلى الجبهة أفنى الأنف ، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً<sup>(٢)</sup> .

التاسع : في كتاب كفاية الطالب عن الدارقطني صاحب الجرح والتعديل ، قال : أتيت أبا سعيد الخدري ، فقلت له : هل شهدت بدرأ؟ فقال : نعم ، فقلت : ألا تحدثني بشيء مما سمعته من رسول الله (صلى الله عليه وآله) في علي وفضله؟ قال : بلى أخبرك أن رسول الله مرض مرضة نقه منها ، فدخلت عليه فاطمة (عليها السلام) تعوده وأنا جالس عن يمين رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، فلما عاينت رسول الله (صلى الله عليه وآله) من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها على خدّها ، فقال لها رسول الله (صلى الله عليه وآله) : ما يبكيك يا فاطمة؟ قالت : أخشى الضيعة يا رسول الله .

فقال : يا فاطمة أما علمت أن الله أطلع على الأرض اطلاعة ، فاختر منها أباك ، ثم أطلع ثانية فاختر منها بعلك ، فأوحى اليّ فأنكحته واتخذته وصياً ، أما علمت أنك بكرامة الله إياك زوجك أعلمهم علماً ، وأكثرهم حليماً ، وأقدمهم سلماً ، فضحكت واستبشرت ، فأراد أن يزيدا مزيد الخير كله الذي قسمه الله

١- بحار الأنوار : ج ٣٦ ص ٢٧٠ ، وطرائف سيد ابن طاووس : ص ١٧٤ .

٢- طرائف سيد ابن طاووس : ص ١٧٧ ح ٢٧٨ ، وسنن أبي داود : ج ٤ ص ١٥٢ .

لمحمد وآل محمد، فقال لها: يا فاطمة ولعلي ثمانية أضراس - يعني مناقب - :  
ايمانه بالله، ورسوله، وحكمته، وزوجته، وسبطاه الحسن والحسين، وأمره  
بالمعروف، ونهيه عن المنكر.

يا فاطمة انا أهل بيت أعطينا ستّ خصال لم يعطها أحد من الأولين،  
ولا يدركها أحد من الآخرين، نبينا خير الأنبياء وهو أبوك، ووصينا خير الأوصياء  
وهو بعلك، وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة عمّ أبيك، ومنا سبطا هذه الأمة  
وهما ابناك، ومنا مهدي هذه الأمة.

قال أبو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي: هكذا أخرجه  
الدارقطني صاحب الجرح والتعديل (١).

العاشر: ما أخرجه أبو داود بسنده في صحيحه يرفعه الى علي بن أبي طالب  
(عليه السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لو لم يبق من الدهر  
الأيوم واحد لبعث الله رجلاً من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً  
وجوراً (٢).

الحادي عشر: ما رواه أيضاً أبو داود في صحيحه يرفعه بسنده الى أم سلمة  
زوجة النبي (صلى الله عليه وآله) قالت: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله)  
يقول: المهدي من ولدي من عترة فاطمة (٣).

الثاني عشر: ما رواه القاضي أبو محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه  
المسمى بشرح السنة أخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد منهما بسنده في  
صحيحه الى أبي هريرة قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): كيف أنتم اذا  
نزل فيكم وامامكم منكم (٤).

الثالث عشر: ما أخرجه أبو داود والترمذي بسندهما في صحيحهما يرفعه

١- كفاية الطالب كنجي: ص ٥٠٢-٥٠٣.

٢- سنن أبي داود: ج ٤ ص ١٥١.

٣- سنن أبي داود: ج ٤ ص ١٥١.

٤- بحار الانوار: ج ٥١ ص ١٠٢.

كل واحد منهما بسنده الى عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً<sup>(١)</sup>.

الرابع عشر: في رواية أخرى ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: يأتي رجل من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي. هذه عن أبي داود والترمذي<sup>(٢)</sup>.

الخامس عشر: ما نقله ابو اسحاق أحمد بن محمد الثعلبي في تفسيره يرفعه بسنده الى أنس بن مالك، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): نحن ولد عبدالمطلب سادة أهل الجنة، أنا وحمزة وجعفر وعلي والحسن والحسين والمهدي<sup>(٣)</sup>.

السادس عشر: ما نقله صاحب كتاب الفصول المهمة وكشف الغمة عن أبي داود أنه قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لا يذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي<sup>(٤)</sup>.

قال ابن طلحة وصاحب الفصول المهمة: قال الشيخ أبو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي في كتاب البيان من أخبار صاحب الزمان: على كون المهدي حياً باقياً منذ غيبته الى الآن، ولا امتناع في بقاءه كبقاء عيسى بن مريم وخضر والياس من أولياء الله، وبقاء الأعرور الدجال وابليس اللعين من أعداء الله، وهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة<sup>(٥)</sup>.

١- بحار الأنوار: ج ٥١ ص ١٠٢.

٢- بحار الأنوار: ج ٥١ ص ١٠٢.

٣- بحار الأنوار: ج ٥١ ص ٦٥ ح ١، وص ٨٧.

٤- الفصول المهمة: ص ٢٩٣.

٥- الفصول المهمة: ص ٢٩٩.

### در بیان کسانی که احادیث مهدی (علیه السلام) را ذکر کرده اند

عبدالله بن عباس، و عبدالله بن مسعود، و ابو سعید خدری، و ابو ذر غفاری، و سلمان فارسی، و سمرة، و جابر بن عبدالله انصاری، و انس بن مالک، و ابو هریره، و عرب بن خطاب، و زید بن ثابت، و زید بن ارقم، و ابو امامه، و واثله بن اصقع، و ابو ایوب انصاری، و عمار بن یاسر، و حذیفه بن اسید، و عمران بن حصین، و سعد بن مالک، و حذیفه بن یمان، و ابو قتاده انصاری. و از زنان حضرت فاطمه (علیها السلام)، و ام سلمه، و عایشه اند.

در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: به حق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم و عادل باشد، پس چلیپای نصارا را بشکند، و خوکها را بکشد، و جزیه هارا برطرف کند، یعنی از ایشان به غیر از اسلام چیزی قبول نکند، پس گفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد<sup>(۱)</sup>.

و در صحیح از جابر مروی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: که پیوسته طایفه ای از امت من مقاتله خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت، پس فرمود: که فرود خواهد آمد عیسی بن مریم، پس امیر ایشان خواهد گفت بیا با تو نماز کنیم، او خواهد گفت: نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را برگزیده است<sup>(۲)</sup>.

و حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی (علیه السلام) جمع نموده است، و در کشف الغمّه

۱- الفصول المهمة: ص ۲۹۵، و احقاق الحق: ج ۱۳ ص ۲۰۴.

۲- بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۸۸-۸۹.

وفصول المهمه وغيره ذکر کرده اند، با حذف اسانید بیان می نماید (۱):

اول: ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: مهدی هادی از امت من خواهد بود، و اگر عمرش کوتاه باشد هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال تنعم خواهد کرد، و در زمان او خلائق تنعمی نمایند که هیچ بدکار و نیکوکاری هرگز نکرده باشد، از آسمان همیشه بارش خواهد بود، و ذخیره نخواهد کرد زمین هیچ علف و دانه را.

دوم: به سند مذکور از آن حضرت منقول است که فرمود: مملو خواهد گشت زمین از ظلم و جور و بعد از آن مردی از عترت من برخواهد آمد و دنیا را پر از راستی و عدل خواهد نمود، و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال.

سوم: به سند مذکور از آن حضرت منقول است که قیامت قیام نخواهد نمود مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من که مملو سازد زمین را از عدل و داد چنانچه مملو از جور شده باشد پیش از آن مدت هفت سال.

چهارم: زهری از علی بن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روزی فاطمه را گفت: المهدی من ولدك.

پنجم: علی بن هلال از پدرش نقل نموده که گفت: به خدمت حضرت رسالت رسیدم در حالتی که دنیا را وداع می فرمود، دیدم که دخترش فاطمه بر بالینش نشسته بود و می گرید، پس گریست تا آواز گریه اش بلند شد، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سر به طرف او برداشته فرمود: ای حبیبه من فاطمه چه چیز تو را می گریاند؟ پس فاطمه (علیها السلام) گفت: از ضایع شدن بعد از تو می ترسم که خلق عالم تو را فراموش نمایند و با ما جور و ستم روا دارند.

پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای حبیبه من مگر ندانستی که حق تعالی نگاه کرد و اطلاع یافت بر زمین نگاه کردنی و اطلاع یافتنی و برگزید از جمیع اهل زمین پدرت را، و برانگیخت به رسالت، و بعد از آن توجه دیگر فرمود

۱- تمام این احادیث یک جا در کتاب بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۸-۸۵ از کتاب کشف الغمه جمع آوری شده است به متن عربی آن مراجعه گردد.

واختیار نمود از جمیع اهل عالم شوهرت را و به من وحی نمود که تو را به او عقد کنم.

ای فاطمه ما از اهل یتیم که حق تعالی به ما عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما به هیچ کس نداده است، و بعد از آن به هیچ کس نخواهد داد، یکی آنکه مرا خاتم پیغمبران ساخته، و من نزد حق تعالی خاتم النبیین نام دارم و اکرم المرسلینم، و دوسترین جمیع مخلوقاتم و پدر توام، و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیاء، و دوسترین جمیع مخلوقات است نزد حق تعالی، و او شوهر تو است، و دیگر شهید ما بهترین شهیدان است، و دوسترین همه خلق نزد حق جل و علا، و او حمزة بن عبدالمطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تو است، و دیگر آنکه از ماست آنکه حق تعالی او را دو بال داده است که با ملایکه در بهشت طیران می نماید به هر جا که خواهد می رود و می آید، و او پسر عم تو و برادر شوهر تو است، و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند که هر دو پسران تو حسن و حسین اند که هر دو سید و بهترین جوانان اهل بهشتند.

و به خدایی که مرا به راستی به خلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود مهدی آخر الزمان این امت، در آن وقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنه ها ظاهر گشته، و خلقان بعضی بر بعضی مسلط شده، نه هیچ بزرگی رحم نماید کودکی را و نه کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان نماید، و در آن حال برانگیزاند حق تعالی از این هر دو آن کسی را که قلعه های ضلالت و گمراهی را بگشاید، و قفل از دلهای غفلت دار بردارد و به راه دین درآید، چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد.

ای فاطمه ای نور دیده من محزون مباش و گریه مکن که حضرت عزوجل به تو از من و از همه کس رحیم تر است و مهربان تر به جهت نزدیکی که تو را با من هست، و به واسطه واقعی که تو را در دل من هست، به تحقیق که تزویج نمود حق تعالی تو را با زوج تو در حالی که حسبش عظیم تر، و منصبش عزیزتر، و به رعیت رحیم تر، و به احکام داناتر، و در حکم کردن عادل تر، و به اینها من از

حقتعالی درخواستی است که تو اول کسی باشی از آنان که به من ملحق خواهند شد از اهل بیت .

ششم: حذیفه از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: مهدی از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند. هفتم: حذیفه روایت کند که آن حضرت فرمود: به درستی که مهدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد همچون ستاره ای پر نور و درخشنده .

هشتم: حذیفه از آن حضرت روایت کرده که فرمود: مهدی موعود از فرزندان من خواهد بود که رنگ و روی او رنگ مردم عرب باشد و جثه و جسم او مثل اولاد بنی اسرائیل و برطرف راست روی او خالی باشد که گویی ستاره ای است نورانی، پرسیاز روی زمین را از عدالت بعد از آنی که از ظلم و جور پر شده باشد، و راضی باشد به خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در میان زمین . نهم: ابو سعید از آن حضرت روایت نموده است که فرمود: مهدی از اولاد ما خواهد بود، و از جمله علامتهای او بینی پسندیده است، و پیشانی نورانی .

دهم: ابو سعید از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: مهدی موعود از ما و از اهل بیت است، مردی خواهد بود از امت من که او را بینی کشیده خوش اندام خوش نما بوده باشد، و زمین را از عدل پر خواهد ساخت بعد از آنکه از جور پر شده باشد .

یازدهم: ابو امامه بابلی از آن حضرت روایت نموده که میان شما و اهل روم چهار فتنه و مصالحه خواهد بود بر دست مردی که از اهل هرقل باشد به فعل خواهد آمد، یکی از حضار مجلس برخاست گفت: یا رسول الله امام در آن روز که خواهد بود؟ فرمود: امام خلق مهدی خواهد بود، از فرزندان من چهل سال حکم حکم اوست، روی او از بابت ستاره خواهد بود نورانی باشد، و در طرف راست او خالی سیاه دو عبای قطوبه که آن دهی است در حوالی کوفه پوشیده باشد، و او را مشابهت به مردان بنی اسرائیل باشد، گنجها را از زمین بردارد،



وشهرهای شرك و كفر را فتح نماید .

دوازدهم: عبدالرحمان بن عوف از آن حضرت روایت نموده که فرمود: مهدی را برمی انگیزاند حقتعالی از عترت من و ذریه من، از نشانه های او اینکه افرق الثنایا باشد، یعنی دندانهای پیش او از هم جدا، واجلی الجبیه باشد، یعنی پیشانی گشاده باشد، وروی زمین را از عدل پر خواهد کرد، و مال را نزد او قدری نباشد، و به هر کس به قدر استحقاق می دهد .

سیزدهم: ابو امامه از آن حضرت روایت نموده که آن حضرت روزی خطبه می خواندند، در اثنای خطبه ذکر دجال را فرموده، گفت: مدینه کثافتهای خود را بیرون خواهد انداخت، چنانچه کوره کثافت آهن را دور می کند، و آن روز را روز خلاص نام خواهد بود، از آن میان ام شریک برخوردار است: یا رسول الله در آن روز عرب در کجا خواهد بود؟ و حال ایشان چون می شود؟ آن حضرت فرمود: که اکثر ایشان در آن روز در بیت المقدس باشند، و در مدینه از ایشان کمتر خواهد بود، و امام خلق در آن وقت مهدی است، که او مرد صالح است از ذریه من .

چهاردهم: ابو سعید خدری از آن حضرت روایت نموده که فرمود: بیرون خواهد آمد مهدی از امت من، او را برمی انگیزاند حقتعالی، و امت من در زمان او به عیش و تنعم خواهد گذرانید، و چهار پایان را آب و علف بسیار خواهد بود، و زمین بیرون خواهد داد هر روئیدنی که در شکم داشته باشد، و عطا خواهد کرد مالها و زرهارا به مردم چندان که باید و شاید، و فقیری در عهد او نمی ماند .

پانزدهم: ابن عمر روایت کند که از آن حضرت شنیدم که فرمود: بیرون خواهد آمد مهدی در حالتی که ابری بر سر او سایه انداخته باشد، و منادی در آن ابر ندا کند که این مهدی و خلیفه حقتعالی است، زنهار که تابع او شوید و فرمان برید او را، و مخالفت او جایز ندارید .

شانزدهم: ابن عمر از آن حضرت روایت نموده که فرمود: مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا می کند که این مرد مهدی است و راه نماینده، زنهار که تابع شوید او را .

هفدهم: ابو سعید از آن حضرت روایت نموده که فرمود: بشارت می‌دهم به مهدی که مبعوث خواهد شد در امت من در وقتی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار باشد، و زمین را پر کنند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور، و راضی خواهند بود از او ساکنان زمین و آسمان، و قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان بالسویة، و هر صاحب حقی را به حق خود رساند.

هجدهم: ابن عمر گوید از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: قیامت قائم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام او نام من باشد، مملو کند زمین را از عدل و داد چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم.

نوزدهم: از حذیفه یمانی مروی است که آن حضرت فرمود: که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حقتعالی البتّه بر خواهد انگیخت در دنیا مردی را که نام او نام من باشد، و خلق او بعینه خلق من باشد، و کنیت او ابا عبدالله باشد.

بیستم: از ابن عمر مروی است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: که دنیا آخر نمی‌شود تا آنکه حقتعالی بر انگیزد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من، و اسم پدر او با اسم پدر من، مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور.

بیست و یکم: از ابو سعید خدری منقول است که آن حضرت فرمود: باید که زمین از ظلم و دشمنی پر شود، بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من، و زمین را پر از عدل و راستی کند چنانچه پر از ظلم و دشمنی شده باشد.

بیست و دوّم: زبیر بن عوام از آن حضرت روایت نموده که گفت: شنیدم از آن حضرت که گفت: ظهور خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من، و خلق او با خلق من، زمین را پر از عدل و راستی کند.

بیست و سوّم: ابو سعید از آن حضرت روایت نموده که فرمود: بعد از این زمانه را اختلاف و انقطاعی بهم رسد، و فتنه‌ها ظاهر شود، و در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنه‌ها را بر طرف کند، و اختلافها را به اتفاق بدل کند، و او را عطاها و بخششها موافق حق و عدالت باشد.

**بیست و چهارم:** ابو سعید خدری از آن حضرت روایت کرده که فرمود: بیرون می آید مردی از اهل بیت من، و عمل نماید به سنت من، و نازل سازد حق تعالی بر کتفهای خود را به جهت او، و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور، و عمل کند به همین طریق هفت سال.

**بیست و پنجم:** ثوبان از آن حضرت روایت نموده که هرگاه دیدید که رایتها و علمای سیاه از طرف خراسان می آید روی به او کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجاست.

**بیست و ششم:** ابن عباس روایت نموده که در خدمت آن حضرت بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند، و چون چشم آن حضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دیده های مبارکش گردانید، پس ایشان گفتند: یا رسول الله چرا ما همیشه در چهره شما چیزی می بینیم که مکروه می داریم؟ آن حضرت فرمود: به درستی که ما از اهل بیتیم که اختیار کرده است خدا آخرت را از برای ما، و برگزیده است آن را به جهت ما، و به درستی که اهل بیت مرا بعد از من بلاها و آزارها و محنتها خواهد رسید، و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند، پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ گیرند، تا چون خواهند که حق را به ایشان تسلیم نمایند قبول نکنند، و حق را به مردی از اهل بیت من واگذارند که مملو سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم، پس باید کسی از شماها که دریابد آن قوم را به جانب ایشان شتابند، و اگر چه رفتش ممکن نباشد الا به سینه و زانو، اگر چه راهش بر روی برف باشد.

**بیست و هفتم:** حذیفه روایت کند که از آن حضرت شنیدم که فرمود: وای بر این امت از پادشاهان جبابره که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان نکنند، مؤمن متقی در آن حال به زبان با ایشان خواهند ساخت و به دل از ایشان گریزان خواهند بود، تا چون حق تعالی خواهد که به قدرت کامله خود باز اسلام را عزیز دارد، جباران را به یکدیگر گرفتار کند، و کار اسلام بعد از

آنکه فاسد شده باشد به صلاح باز دارد، پس خطاب به من کرده فرمود: ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یک روز که البته حقتعالی دراز می گرداند آن روز را تا آنکه مالک و حاکم شود بر دنیا مردی از اهل بیت من که فتنه های عظیم بر دست او جریان یابد، تا اسلام ظاهر شود و کفر بر طرف گردد، و حق سبحانه و تعالی وعده نموده، و وعده او خلف نمی شود، و حقتعالی سریع الحساب است.

**بیست و هشتم:** ابو سعید روایت نموده که از آن حضرت شنیدم که می فرمود: تنعمی خواهند کرد امت من در زمان مهدی تا آن روز از اولاد آدم آنچه تنعمی نکرده باشد، آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد بارید، و زمین در شکم خود هیچ روئیدنی را پنهان نخواهد گذاشت، بلکه همه را بیرون خواهد داد.

**بیست و نهم:** انس بن مالک روایت کرده است که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: بنو عبدالمطلب از سادات اهل جنتیم، و بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر زبان معجز بیان آورده که آن منم و برادرم علی، و عم من حمزه سید الشهداء، و پسر عم من جعفر طیار، و دو سبط من حسن و حسین، و مهدی هادی از اولاد حسین (علیه السلام).

**سی ام:** ابو هریره روایت نموده که از آن حضرت شنیدم که فرمود: اگر باقی نماند از دنیا به غیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من و انتقام مظلومان را از ظالم خواهد کشید.

**سی و یکم:** ثوبان از آن حضرت روایت نموده که شنیدم فرمود: در آخر الزمان فتنه بسیار شود، تا آنکه سه کس از یک پدر بر سر خلافت کشته شوند و به هیچ یک نرسد، و بعد از آن رایات سیاه پیدا شود، و با دشمنان جهادی کنند که هیچ قومی نکرده باشند، در آن وقت خلیفه خدا مهدی ظاهر شود، هر گاه بشنوید که مهدی خروج کرده بشتابید و با او بیعت نمائید که او خلیفه الله مهدی است.

**سی و دوم:** ثوبان روایت نموده که آن حضرت فرمود: که رایات سیاه از

جانب مشرق پیدا شوند که گویا دلهای ایشان قلعه های آهن است، کسی که بشنود که آن دو طایفه روی آورده اند باید بشتابید و متابعت ایشان نمائید، و اگر چه رفتن به زانو باشد در روی برف.

**سی و سوم:** به سند خود از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت نموده که آن حضرت فرمود: گفتم یا رسول الله آیا از ما آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما؟ پس رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما، حقتعالی چنانچه فتح این دین را به ما عطا کرده است، ختم آن نیز به ما خواهد بود، چنانچه مردمان به سبب ما از شرك و کفر خلاصی یافتند، و به برکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت، و به سبب ما حقتعالی الفت می دهد میان دلها بعد از آنکه دوری افتاده باشد به جهت فتنه ها و فسادها، چنانچه او الفت و برادری داد به سبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند باهم به جهت شرك.

**سی و چهارم:** عبدالله بن مسعود روایت کرده که آن حضرت فرمود: که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب که البته حقتعالی دراز خواهد کرد آن شب را تا مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من، و اسم پدر او با اسم پدر من، زمین را پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور، و قسمت کند مالها را در میان مردم بالسویة و برابری خواهد گردانید، حقتعالی به برکت او دلهای مردم را غنی، و بیم فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد کرد، و او مالک زمین خواهد بود تا هفت سال یا نه سال، و خیری در زندگی بعد از او نخواهد بود، و تعیش و تنعمی خلق را خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند.

**سی و پنجم:** ابو هریره از آن حضرت روایت کرده است که گفت: شنیدم که قیامت قائم نمی شود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسطنطینیة و جبل دیلم را فتح نماید، و اگر باقی نماند الا یک روز از دنیا که البته حقتعالی دراز گرداند آن روز را تا او بلاد شرك را جمیعاً فتح نماید، و از شرك اثری در روی زمین نماند.

سی و هشتم: قیس بن جابر از پدرش نقل می کند که آن حضرت فرمود: زود باشد بعد از من خلفا بهم رسند، و بعد از خلفا امرا، و بعد از امرا ملوک جبابره، پس بیرون آید از اهل بیت من مردی که مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از ظلم و جور و ستم.

سی و هفتم: ابو سعید روایت نموده که از آن حضرت شنیدم که فرمود: از ما خواهد بود آن کسی که نماز کند در پی سر او عیسی بن مریم، بعد از آنکه او خروج کند و عیسی از آسمان نزول کند.

سی و هشتم: جابر از آن حضرت روایت کرده که شنیدم که نازل شود عیسی بن مریم پس می گوید امیر قوم که مهدی است عیسی را که بیا با هم نماز کنیم، پس عیسی می گوید: به درستی که بعضی از شما بر بعضی امیر است، و این کرامتی است که حقتعالی به این امت کرامت کرده است، و در پی سر آن حضرت نماز می کند.

سی و نهم: محمد بن ابراهیم از ابو جعفر منصور دوانقی از جدش عبدالله بن عباس نقل کرده است که در خدمت آن حضرت بودم و شنیدم که فرمود: ضایع نخواهد ماند و هلاک نخواهد شد قومی و امتی که من در اول، و عیسی بن مریم در آخر، و مهدی وسط ایشان بوده باشد.

چهارم: سلمان فارسی از آن حضرت روایت نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است.

تمت الأحادیث (۱).

وائمه معصومین شیعیان را امر به صبر فرموده اند، و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور آن حضرت را عبادت شمرده اند، و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک و ملازمت آن حضرت، زیرا که فتنه های عظیم در ظهور آن حضرت بهم رسد، و خلق بسیار از دین بدر می روند، و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آن حضرت که چرا غیبت اختیار کرد؟ و چرا

غیبت او به طول کشید؟ و چه فایده از غیبت متصور است؟ .

### توقیع آن حضرت در امر غیبت و انتظار فرج

به سند معتبر منقول است که حضرت زکیّ خالص حسن عسکری (علیه السلام) نوشتند به شیخ علی بن بابویه قمی رحمه الله: بسم الله الرحمن الرحيم، پناه می گیرم به خداوند عالم، و سپاس و ستایش مر خدای را که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پرهیزگاران است، و آتش جهنّم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق به باطل است، و نیست عداوت و دشمنی مگر بر ستمکاران، و نیست خدایی مستحقّ عبودیت مگر آن خدایی که سزاوار پرستش و بندگی است و بهترین آفرینندگان است .

اما بعد: به درستی که تو را وصیت می کنم ای شیخ من و محلّ اعتماد من بی الحسن علی قمی توفیق دهد تو را خدا، و به رساند به خوشنودی خود، و بگرداند از صلب تو فرزند صالح و شایسته، به پرهیزگاری و ترسیدن از خدا، و به پای داشتن نماز، و دادن زکات واجبی، پس به درستی که خدای تعالی قبول نمی کند از کسی که زکات ندهد، وصیت می کنم تو را به بخشیدن گناهان، و فرو خوردن خشم و غیظ، و صلّه رحم کردن، و مواسات کردن اموال خود با برادران، و سعی کردن در حوایج ایشان در دشواری و آسان، و حلم نمودن نزد جهل، و تفقه بر امر به معروف و نهی از منکر، به درستی که خدای تعالی بزرگ است و غالب است، می فرماید ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مِنْ أَمْرِ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾ و اجتناب نمودن از فواحش همه .

و بر تو باد به نماز شب، و کسی که سبگ شمارد و سبگ گرداند نماز شب را از ما نیست، یعنی که ترك کند، پس عمل کن در وصیت من، و امر کن جمیع شیعه مرا تا آنکه عمل کنند، و بر تو باد بر شکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج، پس به درستی که پیغمبر فرموده است بهترین اعمال امت انتظار کشیدن فرج است، و همه شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من

که پرکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه مملو باشد از جور و ستم .  
 پس صبر کن ای ابو الحسن علی ، و امر کن جمیع پیروان مرا به صبر ،  
 به درستی که زمین از خداست به میراث می دهد به کسی که بخواهد ، و عاقبت  
 از پرهیزگاران است ، و سلام بر تو باد و بر همه شیعیان ما ، و رحمت خدا  
 و برکتهای او<sup>(۱)</sup> .

### در بیان جماعتی که آن حضرت را دیده و اسامی و کلای آن حضرت

به سند صحیح مروی است که امام حسن عسکری (علیه السلام) آن  
 حضرت را به خواص شیعیان خود می نمود ، و از آن حضرت مسائل می پرسیدند ،  
 و آن حضرت مسیح و ار جواب ایشان را می داد ، و مشکلات ایشان را حل  
 می کرد<sup>(۲)</sup> ، تا مدت هفتاد و سه سال آن حضرت به شیعیان توفیعات می فرستاد ،  
 و وکلای آن حضرت به شیعیان می رسانیدند ، و این هفتاد و سه سال را غیبت صغرا  
 می گویند ، و حال غیبت کبرای آن حضرت است .

و وکلای ثابت الوکاله آن حضرت چهار نفر بودند ، اول ایشان عثمان بن  
 سعید عمری است ، که حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) او را وکیل  
 گردانید ، و بعد از آن پسرش محمد وکیل بود ، چون وفات محمد بن عثمان  
 نزدیک شد جماعتی بسیار از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند : بعد از تو  
 وکیل چه کس خواهد بود؟ در جواب گفت : که بعد از من وکیل حسین بن روح  
 نوبختی است ، و چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من علی بن  
 محمد سمیری وکیل است ، و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما  
 و اکابر شیعه به او گفتند که به کسی وصیت نما ، در جواب گفت : لله الامر وهو  
 بالغه ، و به کسی وصیت نکرد ، و ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد

۱- معادن الحکمة مرحوم علم الهدی فرزندی فیض کاشانی : ج ۲ ص ۲۶۵ - ۲۶۶ ، و بحار

الانوار : ج ۵۰ ص ۳۱۷ - ۳۱۸ .

۲- بحار الانوار : ج ۲ ص ۷۸ - ۸۷ .



بود، و آن در سنه سیصد و بیست و نه هجری بود که وفات یافت، و هر که بعد از سمری ادعای وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر می دانند، و از این جهت حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج کرده اند که ادعای وکالت می کرد.

و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج به قم آمد و در پیش عامیان و کم عقلان دعوی وکالت حضرت صاحب الامر می نمود، تا آنکه علی بن بابویه قمی به وی آزار بسیار رسانید و او را از قم اخراج نمود<sup>(۱)</sup>.

و روایت کرده است علی بن عیسی اربلی وزیر در کتاب کشف الغمّه از محمد بن ابی عبدالله کوفی که جماعتی به سوی ایشان از ناحیه مقدسه توفیعات بیرون می آمده است، و بعضی وکلا بودند این است: از بغداد عمری بود و پسرش محمد، و حاجز، و بلالی، و عطار، و از کوفه عاصمی، و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، و از اهل قم محمد بن اسحاق، و از اهل همدان محمد بن صالح، و از اهل ری دو مرد اسدی و شامی<sup>(۲)</sup>، و از آذربایجان قاسم بن علاء، و از نیشابور محمد بن شاذان.

و از غیر وکلا که آن حضرت را دیدند و دلایل امامت آن حضرت بر ایشان واضح شده: از بغداد ابو القاسم بن ابی جلیس بود، و ابو عبدالله کنندی، و ابو عبدالله جنیدی، و هارون القزاز، و ابو القاسم بن رئیس، و ابو عبدالله بن فروخ، و مسرور الطباخ مولی ابی الحسن، و احمد و محمد پسران حسن، و اسحاق کاتب از بنی نوبخت، و صاحب الفراء، و صاحب صره مختومه، و حاجز، و شادربان. و از بصره ابو الادیان، و از همدان محمد بن کشمیر<sup>(۳)</sup>، و جعفر بن حمدان، و از دینور حسن بن هارون، و احمد برادرش، و ابو الحسن. و از اصفهان ابن باذشله، و از صیمر زیدان، و از قم حسن بن نصر، و محمد بن محمد، و علی بن محمد بن اسحاق، و پدرش، و حسن بن یعقوب، و احمد بن اسحاق، و سعد بن عبدالله.

۱- بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۷۰-۳۷۱ از کتاب غیبت شیخ طوسی.

۲- در کشف الغمّه: بسامی.

۳- در مصدر: کشمرد.

واز اهل ری قاسم بن موسی، وپسرش، وپسر محمد بن هارون، وصاحب الحصاة، وعلی بن محمد، ومحمد بن محمد کلینی، و ابو جعفر الرقا. واز قزوین مرداس، وعلی بن احمد. واز فارس دو مرد بودند واسم ایشان را بیان نکرده، واز شهر زور ابن حال و باز می گوید از فارس مجروح. واز مرو صاحب الف دینار، وصاحب المال، ورقعة البیضاء، و ابو ثابت، واز نیشابور محمد بن شعیب بن صالح، واز یمن فضل بن یزید، وحسن پسر او، وجعفری، وابن اعجمی، وشمشاطی. واز مصر صاحب المولودین، وصاحب المال، و ابو رجا. واز نصیبین ابو محمد بن الوجناء، واز اهواز حصینی<sup>(۱)</sup>.

### در بیان کسانی که در خدمت آن حضرت حاضر می شوند

موافق احادیث معتبره بسیار<sup>(۲)</sup> بلکه اجماعی شیعه است که جمعی از بزرگان مؤمنان که مرده اند در زمان آن حضرت زنده می شوند، و جمعی از خاصان شیعیان که زنده اند به خدمت آن حضرت حاضر می شوند، و منکر این و منکر متعه و منکر حج تمتع مع طواف نساء کافر است در مذهب شیعه، و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و الیاس. و به روایت دیگر اسماعیل صادق الوعد پسر حزقیل، این پنج نفر حاضر می شوند.

و به روایت متواتره بسیار همه انبیاء حاضر می شوند تا آدم (علیه السلام)، و چهار تن از فرزندان حسن بن علی (علیه السلام)، و چهار تن از مکه، و مثل آن از بیت المقدس، و دوازده کس از اهل شام، و مثل آن از یمن، و سه نفر از آذربایجان، و مانند آن از بنی غزوه، و سه نفر از بغداد، و چهار کس از بنی تمیم، و دو نفر از بنی اسد، و هفت تن از بغداد، و چهار کس از اولاد عقیل، و مثل آن از واسط، و هفت تن از بصره، و مثل آن از دیلمان، و مانند آن از گیلان، و هفت نفر

۱- کشف الغمه: ج ۲ ص ۵۳۲-۵۳۳.

۲- مراجعه شود به کتاب بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۳۹ باب رجعت.

از مازندران، ودوازده تن از طالقان، و مثل آن از کوهستان، و شش نفر از ناحیه بصره، و چهار تن از خوزستان، و مثل آن از جرجان، و مانند آن از ری، و دوازده تن از قم، و سیزده تن از نواحی قم.

و یک کس از اصفهان، و چهار کس از کرمان، و سه نفر از موالید، و سه نفر از مرو، و پنج نفر از هند، و سه نفر از غزنین، و سه نفر از ماوراء النهر، و سه نفر از حبشه، و دوازده تن از کوفه، و چهار نفر از نیشابور، و دوازده تن از سبزوار، و هفت نفر از طوس و ناحیه آن، و سه نفر از دامغان، و چهار نفر از کوه پایه، و چهار نفر از مصر، و هفت نفر از شیراز، و دو نفر از طبرستان، و سه نفر از حلب، و چهار نفر از کوشش، که این جمله سیصد و سیزده تن باشند، که از میان رختخواب خود برخیزند و به خدمت حضرت حاضر شوند.

و به روایت دیگر: آن جماعت زنده شوند و در خدمت آن حضرت روند. و سلمان فارسی، و مقداد اسود، و ابو ذر، و عمار، و مالک اشتر، و محمد حنفیه، و ابو دجانة انصاری و حذیفه بن یمان، و جابر، و سایر صحابه عظام از جمله سیصد و سیزده تن اند.

### در بیان مکان آن حضرت در ایام غیبت

به طریق مخالفان در اکثر کتب ایشان آن است که نام قریه ای که حضرت صاحب الامر (علیه السلام) ساکن است کرعه است. و به طریق دیگر دو شهر در مشرق و مغرب است که ماوراء الاقلیم است، نام یکی جابلسا و نام دیگری جابلقاست.

و در کتاب نزهة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت صاحب الامر (علیه السلام) در جزیره ای است از جزایر مغرب که آن را علقمیه خوانند، و هر یک از اولاد ذکور آن حضرت طاهر و قاسم و هاشم و ابراهیم و عبدالرحمان (سلام الله علیهم) در جزیره ای از آن جزائر حاکمند، و نام آن جزایر این است: ناعمه، مبارکه، صالحیه، و خضریه، و بیضاویّه، و نوریه، و مسکن آن حضرت در

جزیره ای است که آن را کاملیه می گویند، و زوجه آن حضرت از دختران ابی لیث است. و دو انگشتر در دست مبارك اوست یکی از حسن بن علي (عليهما السلام) و نقش آن اني واثق برحمتک است، و یکی از حضرت امام حسین (عليه السلام) است و نقش آن انا مستجير بک يا امان الخائفين است.

و مؤید این قول است آنکه در شام شهری هست حزین نام سید صالح شیعی از مردم آن ولایت گفت: که ما در مکه بودیم و شخصی را دیدیم که در بازار منی می گردید و زری در دست داشت و می خواست که چیزی بخرد، و کسی آن زر را نمی گرفت، بدو گفتم تو را چه حالت است؟ گفت: چند درهم دارم کسی از من نمی گیرد چون کنم؟ گفتم: بنمای، چون نگاه کردم سکه آن این بود «الله ربنا و محمد نبينا و المهدي امامنا» پرسیدم تو از کجایی؟ گفت: از بلاد مغربم در میان دریای اخضر، و ما را پادشاهی است مهدی نام، و این سکه به نام مبارك اوست که عمر بسیار دارد، من گفتم: که کیست این مهدی؟ و از کدام طایفه است؟ انگشت به لب گزید و گفت: حرف مزن اگر تو شیعه ای می دانی که کیست، من از آن دراهم الله اعلم نه بود یاده گرفتم و دراهم شامی در عوض دادم، و چون به ولایت آمدم هر یک به رسم تبرک از من بردند.

و دیگر فرنگی جدید الاسلام که طبیب بود می گفت: من در اکثر جزایر دریای اخضر سیاحت و تجارت می کردم، به حوالی اکثر جزیره ها که می رسیدم در میان دیده بان نظر می کردم شهری می دیدم عظیم و وسیع، و همه اهل آن شهر عریان بودند، و در کنار دریا آمد و شد می کردند، و به هم برمی آمدند و داد و ستد می کردند، و گاه بود تشخیص می کردم از دور مردی را که ریش او سیاه است یا سفید یا سرخ موی است، و چون نیک ملاحظه می کردم اثری از او نمی دیدم.

و علي بن عز الدين استرآبادی نقل می کند که سید علي قمی نقل می کند که سید علي بن دقماق که جد و پدر او در کمال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهورند حکایت کرد پیش از این به پنج سال: با جماعتی در دیار شام بودیم، ناگاه کشتی پیدا شد نه به طریق کشتیهای ما، چون نزدیک رسید مردمی که در آنجا

بودند نیز کلام و لباس ایشان به طریق دیگر بود، رفتیم به پیش واحوال پرسیدیم، چنان معلوم شد که قریب یک ماه است که در دریا راه گم کرده اند و به آبادانی نرسیده اند، پس احوال پرسیدند که شما بر چه دین هستید، چون معلوم کردند که از اهل اسلامند خوشدل شدند اما محترز بودند، تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقه اثناعشریه ایم به یکبارگی رام شدند، و با ما به کنار خشکی برآمدند، و گمان ایشان یقین شد که مخالف در این ولایت نمی باشد، پس بیرون آمدند و نماز ظهر را به جماعت گذاردند، و دراهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرند، و سکه آن دراهم به نام مبارک امام مهدی بود.

ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت بود یا منافق دیگری گفت: که این جماعت که می بینی رافضی اند، اگر این دراهم را در ولایت شام بدر آورند مردمان ایشان را ایدای بلیغ خواهند نمود، چون این سخن شنیدند به شب نه ایستادند فی الحال به کشتیهای خود سوار شدند، و از همان راه که آمده بودند مراجعت کردند، و سید مشار الیه فرمود: که هنوز پیش پدر واقربای من از آن دراهم چهار سکه باقی است.

و در کتاب اربعین محمد بن علی العلوی به سندی که متصل است به محمد بن یحیی الانباری که او روایت کرده است که گفت: در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلده طیبه مدینه الاسلام وزیر سعید عالی شأن عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمع کثیری به ضیافت طلبید، و بعد از آن جمعی از خواص را امر به توقف نمود، و به صحبت مشغول شدند، و آمدن باران یاران را مانع آمد که از آنجا حرکت توانند کرد، و از هر در سخن می گفتند، و از هر باب حکایت در میان بود، تا سر رشته کلام به مذاهب و ادیان کشید.

و به حسب اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر مرد عزیزی با وقار و تمکین نشسته بود، که در این مدت او را ندیده بودم، وزیر با او در کمال ادب سلوک می کرد، و با او در مقام توقیر و احترام بود، چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت: جمع قلیلی اند شیعه و در نظر دیگران خوار و ذلیل اند، و اهل سنت

جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبار، آن مرد عزیز خواست که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیقت و قلت دلیل بطلان نیست، به وزیر گفت: اطال الله بقاءك اگر رخصت باشد حکایتی که از برای من واقع شده و به رأی العین مشاهده نموده ام معروض دارم، والا ساکت باشم.

وزیر تأملی کرد و گفت: بفرمایید تا متفحص شویم، گفت: بدانید که نشو و نمای من در شهر ماهیه بود که آن شهری است عظیم در غایت عظمت، چنانکه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد، و در کثرت مردم آن شهر و نواحی را حصری نیست و همه نصرانیند، و در آن حدود جزایر بسیار است، و صحاری آن که منتهی به نوبه و حبشه می شود، و عدد خلق آن را کسی نمی داند به غیر از خدا، و همه نصرانی اند، و سگان حبشه و نوبه که آن نیز حدی ندارد، و همه نصرانی اند بر ملت عیسی، و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها همچون عدد بهشتیان باشد نسبت به دوزخیان، و اینها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجازند، چنانکه بر شما ظاهر است.

بعد از آن خواست که به وزیر ظاهر سازد که اگر کثرت دلیل حقیقت است، شیعه از سنی بیشتر است، گفت: قبل از این به بیست و یک سال با پدرم به عزم تجارت از مدینه ماهیه بیرون رفته سفر دریا اختیار کردیم، و قائد تقدیر به موجب: خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد

کشتی ما را کشیده به جزیره ای رسانید، از آنجا گذشته کشتیها به رساتیق و مدینه عظیم پر از اشجار و آنها رسانید، و چون از ناخدا سؤال کردیم گفت: واللّه من همچون شما آنجا را ندیده ام و نه از کسی شنیده ام، چون به شهر اوّل رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزهت و آب و هوای در کمال لطافت، و مردی در نهایت پاکیزگی و نظافت، نامش پرسیدیم، گفتند: مدینه مبارکه، از والی آن پرسیدیم، گفتند: فلان، از مقرر سلطنت سؤال کردیم، گفتند: شهری است زاهره نام، از اینجا تا آنجا از راه دریا ده روز است، و از راه صحرا یک ماه، پایتخت سلطان آنجاست، گفتم: عمان و گماشتگان حاکم کجایند که اموال ما را ببینند و عشر

وخراج خود را بگیرند تا مشغول خرید و فروش شویم؟ گفتند: حاکم این شهر ملازم نمی باشد، تجار خراج خود را برداشته به خانه حاکم می برند، و ما را به خانه حاکم دلالت کردند.

چون در آمدیم دیدیم مردی صوفی سیرت صافی سریرت در زی صلحا جامه ای از پشم پوشیده و عبایی در دوش افکنده، و ذوات و قلمی در پیش خود نهاده کتابت می کرد، سلام کردیم جواب و مرحبا گفت، و اعزاز و اکرام نمود، صورت حال را تقریر کردیم، گفت: به شرف اسلام رسیده اید یا نه؟ گفتیم: بعضی مسلمانیم و بعضی در دین موسی و عیسی باقی اند، گفت: اهل ذمه جزیه خود را بدهند، و مسلمانان باشند تا تحقیق مذهب ایشان بشود، پس پدرم جزیه خود را و مرا و سه نفر دیگر را که نصرانی بودیم داد، و یهودان نه نفر بودند جزیه خود را دادند، پس استکشاف حال مسلمانان کرد.

چون ایشان بیان عقیده خود کردند، نقد معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد، فرمود: که شما در زمره اهل اسلام نیستید، بلکه در سلک خوارج منتظمید، و مال شما بر مؤمنان حلال است، هر که ایمان به خدا و رسول مجتبی و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر مولای ما ندارد در زمره مسلمانان نیست و داخل خوارج است، مسلمانان که این را شنیدند و مال خود را در معرض تلف دیدند، سر به جیب تفکر فرو برده، بعد از تأمل بسیار استدعا نمودند که احوال را به سلطان نوشته، آن جماعت را به زاهره فرستند شاید فرجی آنجا روی نماید، قبول نمود و فرمود به زاهره روند، و این آیه را خواند ﴿لِيَهْلِكَ مِنْ هَلِكٍ عَنِ بَيْتِهِ وَيَحْيَىٰ مِنْ حَيٍّ عَنِ بَيْتِهِ﴾ و ما ایشان را به جهت مصاحبت ایام گذشته تنها نتوانیم گذاشت.

از آن شهر کس و معلم گرفته روانه شده، روز چهاردهم به زاهره رسیدیم، عرصه ای دیدیم جنة عرضها السماوات والأرضین آیتی بود در شأن او، و ادخلوها بسلام آمین کلمه ای بود در باره آن، چون آب زندگانی، و هوایش فرخ افزای، چون ایام جوانی در کنار دریا واقع شده، و انهار بسیار در آن جاری، و گرگان

وگوسفندان باهم در دشتش بسیار، و درنده و سباع و هوامش بی آزار، نه از کسی رمیدی و نه ضرر به کسی رسانیدی، شهری عظیم در وسعت و فراخی چون جنات نعیم، بازار بسیار و امتعهٔ بیشمار، و مردمش بهترین خلایق روی زمین، همه به راستی و امانت و دیانت هم قرین، اگر کسی به ذرع و کیل چیزی خریدی خود متعرض آن شده حق خود برداشتی، و دروغ و لغو و غیبت در میانشان نایاب، همه کارشان محض قربت و از برای ثواب، چون مؤذّب بانگ نماز گفتی همه در مسجدها حاضر، و بعد از فراغ به کسب و کار خود ناظر.

ما جمع غریبان را چنان تعجبی از آن وضع غریب روی داده بود که تمام در حیرت بودیم، جمعی ما را به خانهٔ سلطان راهنما شدند، به قصری در میان باغ پر اشجار و انهار درآوردند، جوانی را دیدیم در لباس درویشان در مسندی نشسته، و جمعی با ادب در خدمت او کمر بسته، با رسیدن ما مؤذّن بانگ نماز گفت، و آن باغ پر از مردم شد، سلطان امامت کرد.

و بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع مردم متفرّق شدند و به جانب ما ملتفت شد فرمود: که تازه وارد شده اید؟ گفتیم: بلی، ما را دلداری داد و مرحبا گفت، و از سبب ورود پرسید، احوال گذشته را معروض داشتیم، و چون بر حال ما مطلع شد خطاب به مسلمانان کرده فرمود: که مسلمانان چندین فرقه اند، در آن میان شخصی بود روزبهان نام داشت ویر مذهب شافعی بود متکلم شده اظهار عقیدهٔ خود نمود، فرمود: که از این جماعت کدام با تو متفق اند؟ گفت: همه شافعی اند الا یک شخص حسان بن ثابت نام دارد که او مالکی است، خواست که او را به راه نجات دلالت کند، گفت: ای شافعی به اجماع قائلی و عمل به قیاس؟ گفت: بلی یابن صاحب الامر، چون مردم او را این چنین نام می بردند.

فرمود: ای شافعی آیهٔ مباهله را خوانده ای و می دانی؟ گفت: بلی، فرمود: کدام است؟ خواند ﴿قُلْ تَعَالُوا فِدْعِ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ تا آخر، فرمود: تو را قسم می دهم به قرآن که مراد پروردگار از این آیه چه کسانیست؟ روزبهان خاموش شد، فرمود: تو را به خدا قسم می دهم که در



سلک اصحاب کسا به غیر از مصطفی و مرتضی و بتول عذرا حضرت زهرا و حسن و حسین سید الشهداء دیگری بود؟ روزبهران گفت: نه یابن صاحب الامر، واللّه این آیه نازل نشد مگر در شأن ایشان، و به این مخصوص نبود غیر ایشان.

و بعضی از آیات دیگر و احادیث به یک فصاحت زیان و طلاق بیان ادا کرد که حضار مجلس را دیده ها گریان و سینه ها بریان شد، شافعی برخوایسته گفت: اغفر اغفر یابن صاحب الامر، نسب عالی را بیان فرمائید، و این سرگشته وادی ضلالت را راه هدایت نمائید، فرمود: من طاهر بن حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، که در شأن او نازل شده ﴿وکل شیء أحصیناه فی امام مبین﴾ واللّه که مراد رب العالمین نیست مگر حضرت امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین، که خلیفه بی فاصله خاتم النبیین است، و هیچکس را نرسد که بعد از آن حضرت مرتکب امر خلافت شود به غیر از شاه ولایت، و خطه ایوان عدالت و هدایت و کرامت، و کریمه ﴿ذریة بعضها من بعض﴾ در شأن ماست، و حق تعالی ما را به این مرتبه عالی اختصاص داده.

پس فرمود: ای شافعی ما از اهل بیت رسولیم، و مراد از اولو الامر مائیم، روزبهران چون استماع این سخنان از شاهزاده عالمیان نموده بیهوش شد، و بعد از ساعتی به هوش آمده گفت: الحمد لله الذي منحني بالاسلام، و نقلني من التقليد الى اليقين بالاکرام والانعام، و رفقای روزبهران از کافر و مسلمان آن دولت نصیب شد.

پس آن سرور اهل دین فرمود که ما را به دار الضیافه بردند، و کمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند، و تا هشت روز برخوان احسان شاهزاده مهمان بودیم، و مردم به دیدن ما می آمدند و مهربانی می کردند، و غریب نوازی می نمودند، و بعد از هشت روز رخصت گفتند که ما را ضیافت نمایند، شرف قبول ارزانی داشته تا یک سال هر روز کسی از اهل شهر ما را به مهمانی می بردند، و نهایت کرم و مردی می نمودند، و اطعمه لذیذه و ملبس شهیه به التماس به ما می دادند، و عرض آن

شهر دو ماه راه بود.

واهل آن شهر گفتند که از این شهر گذشته مدینه ای است که آن را ربقه<sup>(۱)</sup> نام گویند، و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است، طول و عرضش برابر این شهر، مردمش در خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ بال مانند این شهر، و چون از آن شهر بگذرند به شهر دیگری مثل این شهر آن را صافیہ خوانند، سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است، و بعد از آن شهری است به همه زینت دینی و دنیوی آراسته و نام آن طلوم، متولی آن عبدالرحمان بن صاحب الامر، در حوالی آن رساتیق و ضیاع کثیره، و طول و عرض آن دو ماه است، و منتهی می شود به شهری که عیاطیس نام دارد، و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است، مسافت آن چهار ماه است، مزین به کثرت اشجار و بسیاری انهار، نمونه جنات تجری من تحتها الأنهار، هر که بدان خطه دل گشا در آید دیگر میل بر آمدن و بیرون آمدن نخواهد کرد.

القصة عرض و طول آن ملک مذکوره یک سال راه بیشتر است، و سکنه آن ممالک نامحدود بالتمام شیعه اثنا عشریه مؤمن و متقی، تولا به ائمه معصومین (علیهم السلام) و تبراً از مشایخ ثلاثه می نمایند، و مجموع به خضوع و خشوع نماز گذارند و روزه دارند، و زکات و خمس اموال خود را به مصرف رسانند، و از مناهی دور باشند، مدار ایشان ترویج احکام دین، و پیروی رسول رب العالمین، امر به معروف و نهی از منکر کنند، و هر که مستطیع شود به زیارت بیت الله الحرام رود، یقین که در عدت و عدد زیاده از کافه مردمان عالمند، و این ممالک همه نسبت به صاحب الامر دارد، و حاکمش اولاد آن حضرت است.

و چون گمان مردن آن بود که در آن سال به قدم بهجت لزوم حضرت آن خطه را منور سازد انتظار بردیم و ما را آن دولت میسر نشد، و روانه دیار خود شدیم، اما حسن و روزبهان ماندند به امید آنکه آن دولت را دریابند.

و چون آن مرد عزیز حکایت را تمام کرد وزیر برخواسته به حجره خاص

خود رفت و یک یک از حضار مجلس را طلبیده از او عهد و پیمان گرفت که آن حکایت را اظهار نکنند، و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید هم نمود که حاضران افشای آن راز نکنند، و ما چون به هم می رسیدیم به رمز و ایما یاد آن شب و آن قصه می نمودیم، واللّٰه العالم.

### علامات ظهور آن حضرت

بدانکه احادیث متکثره به طرق متعدده بسیار از خاصه و عامه وارد شده است که علامت ظهور آن حضرت: خروج سفیانی است، و قتل حسنی است، و اختلاف بنی عباس است در ملک، و گرفتن آفتاب است در نصف ماه مبارک رمضان، و گرفتن ماه است در آخر این ماه بر خلاف عادت و دستور نجوم، و فرو رفتن لشگری است در زمین در مغرب، و لشگری دیگر در مشرق، و فرو رفتن لشگر سفیانی است در پیدا، و ایستادن آفتاب است نزد زوال تا نزدیک عصر در یک مقام آسمان، و طلوع نمودن آفتاب است از مغرب، و کشته شدن نفس زکیه است که محمد بن حسن زکیه نام دارد در پیش کعبه یا پشت کوفه، و بعد از پانزده روز از قتل او آن حضرت ظهور می کند، و شعیب بن صالح پیشرو لشگرش باشد.

ابن بابویه رحمه الله در کتاب نبوت از سهل بن سعد نقل کرده که گفت: هشام بن عبدالملک مرا فرستاد که در رصافه چاهی بفرمایم بکنند، و چون مقدار صد گز به ته رفتند سر آدمی پیدا شد، اطرافش را از خاک پاک کردند، تا آنکه آدمی را دیدیم که بر سنگی ایستاده و جامه سفید پوشیده، و بر سرش زخمی است و کف دست راست بر آن زخم نهاده، چون دستش را از سرش جدا می کردند خون روان می شد، و چون دستش را بر سرش می گذاشتند خون بسته می شد، بر جامه اش نگاه کردیم بر گریبانش نوشته بود: منم شعیب بن صالح رسول خدا، من به دعوت این قوم مأمور شدم، زخم بر سر من زدند، و مرا در این چاه انداختند، و خاک بر سر من ریختند، و ما این قضیه را به هشام عرض کردیم، نوشت که به

خاک همان چاه پر کنند.

وگویند: خروج وی از سمرقند است، و مردی خروج کند که او را عرقب سلمی گویند در زمین جزیره، و قتل وی در مسجد دمشق باشد.  
 و دیگر کشته شدن هفتاد نفر از صالحان است، و بریدن سر هاشمی است در میان رکن و مقام، و خراب شدن دیوار مسجد کوفه است، و پیدا شدن علمهای سیاه است از پیش خراسان، و ظهور یمانی است، و ظهور مغربی است به مصر که متصرف شود، شامات را، و نزول ترکان است در جزیره، و نزول روم است در رمله، و وطن نمودن عرب است در خراسان، و طلوع نمودن ستاره ای است در مشرق که روشنی دهد مانند ماه، پس خم شود آن ستاره به نحویکه گویا دو سر بهم رسانیده است، و هر دو طرف آن سرخ شود، و پیدا شدن ستاره دنباله دار است در وسط آسمان.

و سرخی ظاهر شود در آسمان و پهن شود، و آتش طولانی از مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند در میان آسمان، و خلع کردن عرب است و الی خود را و مالک شدن بلاد اوست، و خروج کردن عرب است بر سلطان عجم، و کشتن اهل مصر است پاشاه خود را، و خراب شدن شام است، و اختلاف رایات است که در مصر داخل شوند، و داخل شدن رایات قیس و عرب است در مصر، و رایات کنده است به سوی خراسان، و ورود اسبان چندند از جانب مغرب با آنکه ببینند آن اسبان مادیان را در حیره، و اقبال رایات سیاه است از مشرق که بگذرند از فرات و به کوفه داخل شوند، و خروج سید حسنی است از طالقان که به کوفه آید.

و خراب شدن بغداد است به خرابی شمشیر و قتل، و خروج پادشاهی است که غلبه کند بر خراسان و بگذرد از جزیره بنی کاوان، و متفرق شدن رایات ترك است در اقطار عالم، و خروج کردن چنگیزخان است و امرای ترکان و تیموریان، و انقراض دولت بنی عباس است، و خروج کردن شصت دروغگوست که همه دعوی نبوت کنند، و خروج کردن دوازده نفر از آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند، و اسناد قائم را هر یک به خود دهند، و کشتن مرد جلیل القدر است

از بنی عباس در میان حلولا و خانقین<sup>(۱)</sup>، و بستن جسر است در پهلوی کرخ در بغداد.

و بلند شدن باد سیاه است در اول روز، و زلزله تا آنکه منخسف شود بسیاری از اهل بلاد، و خوف عظیم است که بر اهل عراق واقع شود، و طاعون عظیم است در بلاد، و نقصان رسیدن حاصل و غلات است، و مردن آدمی بسیار است در همه اطراف، و آمدن ملخ است در وقت و غیر وقت و بر غلات فرود آید، و کم شدن زراعت است که آنچه بکارند بعمل نیاید، و طاعون و قتل عظیم است در بصره، و اختلاف در میان عجم است، و خراب شدن طوس است وری و اهواز و واسط و ساباط و کوفه، و خراب شدن مداین سبعة عراق است، و خروج نمودن ترکان است از سمت قطب شمال و حوالی سدّ ذی القرنین، و خروج نمودن بنی خالد است از مشرق و خراب نمودن ولایات است، و عصیان نمودن اهل خوارزم است بر امیر خود.

و سرکشی نمودن بندگان است از طاعت موالی خود، و کشتن آقایان خود است، و مسخ شدن قومی از اهل بدعت به صورت خوک و میمون، و خروج کردن خوار چند از دریای فارس، و خرابی ولایت عمان است، و غلبه دزدان و راه زنان است بر عراق و خراسان، و همچنین غلبه بندگان است بر آقایان خود، و انقراض دولت حکام قسطنطینیّه است.

و صدای عظیمی است که از آسمان آید و همه کس به لغت خود بشنوند و بدانند، و ظاهر شدن صورتی است در پیش آفتاب، و ظاهر شدن بیماری ویرقان است بر بنی آدم، و علت گرفتن محصولات است و اشجار، و طاعون عظیم است مکرر در روم، و خرابی اکثر امصار و بلاد است به سبب زلزله، و آب بر آوردن دریاچه ساوه است، و آب بر آوردن اکثر قرا و مزارع است و شهر، و آباد شدن کوفه است.

و برخاستن مردگان است از قبرهای خود تا به دنیا برگردند، و سوار شدن

زنان بر اسبان است، و پوشیدن مردان لباس زنان است و بر عکس، و رواج دعوت لغو و باطل است، و حکایات دروغ و حسد پیدا شدن در میان علماست، و رفتن علما به خانه امر است، و ملجأ شدن به ایشان است، و پیدا شدن فسق و فجور است از زنا و لواط و قتل ناحق و خیانت میان مسلمانان، و پیدا شدن بدعتهاست، و تکالیف شاقه نمودن ملوک است بر رعایای خود، و خراب شدن رعیت است از ظلم سلاطین، و جلای وطن نمودن ایشان است، و کم روئیدن گیاه صحراهاست، و آمدن باران است بیست و چهار روز متعاقب هم که زمین زنده شود، و بعد از آن بر طرف شدن بیماریها، و این علامات و حوادث که گفته اند بعضی محتومه اند و بعضی مشروطه<sup>(۱)</sup>.

### روز ظهور آن حضرت و مدت دولت آن حضرت

ظهور آن حضرت در روز شنبه<sup>(۲)</sup> عاشورای محرم که هم نوروز عجم باشد ظاهر می شود، و به روایت دیگر مطلق عاشورا در سال طاق که سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر می شود<sup>(۳)</sup>.

و علی بن علان از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از ابی الجارود از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت نموده که گفت: قائم آل محمد در این مدت مالک کلّ زمین خواهد شد سیصد و نه سال سلطنت روی زمین خواهد کرد همان قدر که اصحاب کهف را مدت خواهد بود تا روزی که ظاهر شدند، حقتعالی گشاده می گرداند شرق و غرب روی زمین را به جهت او، و از ترس شمشیر آن حضرت نخواهد ماند الا دین محمد (صلی الله علیه وآله)<sup>(۴)</sup>.

۱- مجموع این علامات در روایات مختلفه آمده است مراجعه شود به کتاب بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۸۱-۲۷۸.

۲- دو شنبه - خ.

۳- بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۸۵ و ۲۹۱.

۴- بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۹۱ ح ۳۴.

و در روایت دیگر چهل سال، و در روایت دیگر هفت سال سلطنت خواهد کرد که هر روزش برابر ده روز باشد، و هر ماهش برابر ده ماه، و هر سالش برابر ده سال خواهد بود.

و محمد بن زید کوفی از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده: که هفت تن از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند خواست: یکی از ما وراء النهر معجزه الیاس از او طلبد، امام (علیه السلام) و من یتوکل علی الله فهو حسبه گفته در روی دجله از این طرف به آن طرف رود که موزه اش تر نشود، آن لعین گوید که این جادوست، پس آب را گوید که او را بگیرد، و او هفت روز در آب زنده باشد و فریاد کند که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کند.

دوم: از اصفهان از آن حضرت معجزه ابراهیم خلیل خواهد، بفرماید تا آتش عظیم بر فروزند و آیه ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ رَبِّكَ بِالْعُشِيِّ﴾ خواند و در آتش رود به سلامت بیرون آید، آن ملعون گوید این سحر است، آتش را امر کند تا او را بگیرد، پس آن ملعون در میان آتش سوزد و گوید این سزای آنکه منکر امام عصر شود.

سوم: شخصی از اهل فارس به عصائی که در دست امام بیند گوید معجزه موسی از تو می خواهم، حضرت این آیه را تلاوت کند ﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَمُوتُ﴾ آن عصا را بیندازد عصا از دها گردد، و آن ملعون گوید این جادوست، و به امر امام (علیه السلام) او را فرو برد سرگردنش را بیرون گذارد، و گوید این جزای آنکه معجزه امام را جادو گوید.

چهارم: مردی از آذربایجان استخوانی در دست گیرد و از آن حضرت معجزه عیسی خواهد، گوید اگر تو امامی این استخوان را به سخن درآور، امام (علیه السلام) استخوان را به تکلم درآورد، گوید: ای امام معصوم هزار سال شده تا من پوسیده و افتاده ام، و به دعای تو امیدوارم از خدا در خواه تا عذاب از من بگرداند، و آن مرد ایمان نیاورد و بردارش کند، و هفت روز بر سر دار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه بیند و انکار کند.

پنجم: منکری از اهل عمان گوید: آهن در دست داود نبی نرم شد، اگر در دست تو نرم گردد امام باشی، و چون بدو نماید بر انکار ثابت باشد، عمودی از آهن در گردنش انداخته بتابد، و او در دنیا می گشته باشد و می گوید این جزای آنکه امام صادق را تکذیب نماید.

ششم: یکی از اترک گوید: اسماعیل کارد بر حلقش کارگر نشد، و من آن را معجزه می دانم، اگر از تو چنین چیزی ظاهر شود ما همه به امامت تو اقرار کنیم، کاردی به دست او دهد که پسر خود را ذبح کن، و او به قوت تمام هفتاد مرتبه کارد را بر گلوی پسر خود مالد اصلاً نبرد، آن ملعون کارد را بر زمین زند، پس به فرمان حقتعالی کارد خود را به او رساند و حلقش را بریده به دوزخش فرستد.

هفتم: یکی از اعراب از آن حضرت معجزه جدش محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) را طلبید، آن حضرت شیری را طلبیده و از او شهادت بر امامت خود طلبید، شیر به سجود افتد و به زبان در آید و گوید: توئی خلیفه حقتعالی، پس آن مرد او را معجزه نداند و گوید این از سحر است، پس شیر بر جهد او را پاره کند و گوید به جزای آنکه ایمان نیاورد.

و شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بعد از آنکه مدت شقاوت اثر بنی عباس را بیان کرد فرمود: یا ابا لبید به تحقیق که در حروف مقطعه که در اوائل سوره های قرآنی است علم بسیار هست، به درستی که حقتعالی فرمود و فرو فرستاد ﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَاب﴾ را، پس حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت هویدا شد، و کلمه حق و اسلام او ثابت و محکم شد، و در روزی که متولد شد از هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود، پس گفت: بیان این در کتاب خداست، و در حروفهای مقطعه است، هرگاه بشماری بی تکرار، و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه نزد منتهی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج می کند، پس فرمود:



که الف یکی است، و لام سی است، و میم چهل است، و صاد نود است، پس این صد و شصت و یک می شود، پس بود ابتدای خروج امام حسین (علیه السلام) در الف و لام، پس چون تمام شد خروج کرد اوّل پادشاهان بنی عباس نزد منقضی شدن این حروف نزد المصّ پس به فهم، و خروج می کند قائم ما اهل بیت نزد منقضی شدن این حروف به الر، پس به فهم و نگاه دار و پنهان دار<sup>(۱)</sup>.

بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقاً در میان عرب شایع بود، و ابجد ایشان این است: سعفص قرشت ثخذ ظغش. یعنی صاد را شصت، و صاد را نود، و سین را سیصد، و ظارا هشتصد، و غین را نهصد، و شین را هزار می گیرند، و در باقی حروف با مشهور موافقند.

پس اوّل تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه از جمیع فواتح بیرون آوردند، به آنکه مکررها را بیندازی، یعنی از الم والر وحم و غیر اینها که مکرر شده است یکی را حساب کن و حروف مبسوطه را با زیر و بینات حساب کن، مثل اینکه الف را سه بگیر، و لام را سه حرف بدین طریق: الف لام میم، الف لام صاد، الم لام را، الف لام میم را کاف ها یا عین صاد طاها طاسین یاسین صاد حامیم عین سین قاف نون، حرفهای ایشان را که می شماری صد و سه می شود، و از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود، و اوّل هر هزار سال مبدء تاریخ است، و از اوّل هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود، و عدد این حروف صد و سه است چنانچه دانستی.

پس فرمود: که الف لام میم که در اوّل سوره بقره است اشاره است به بعثت حضرت سید البشر، و چون آن حضرت فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور تاریخ خروج یکی از بنی هاشم است، و اوّل دولت بنی هاشم از حضرت عبدالمطلب بود، پس از اوّل ظهور دولت عبدالمطلب تا ظهور دولت حضرت خاتم الانبیاء نزدیک به هفتاد و یک است که عدد الم است به حساب ابجد و به حساب ترتیب قرآن.

وبعد از الم البقره الم عمران است، و آن اشاره است به خروج حضرت امام حسین (علیه السلام) زیرا که ابتداء ظهور امر رسالت تا خروج آن حضرت قریب به هفتاد و یک بود.

دیگر به حسب ترتیب سور قرآنی المص است، و آن اشاره به خروج بنی عباس است هر چند خروجشان به باطل بود، و به حساب ابجد مغاریه صد و سی و یک است، و از اوائل بعثت تا اوائل ظهور دولت ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا به بیعت ایشان بیشتر بود، و احتمال دارد که ابتداء این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد، پس با بیعت ایشان موافق می آید.

و توضیح اینکه بنای حساب المص بر حساب ابجد مغاریه است، در ضمن حدیثی که در بحار الانوار<sup>(۱)</sup> نقل شده است حاصل می شود، .

اما آنکه قیام قائم آل محمد نزد الر است فقیر را چنین به خاطر می رسد که مراد این باشد که پنج الر که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد، به قرینه آنکه در الم یکی که مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود، و در هر دو موضع و در الف لام را چون همه مراد بود بیان فرمود، و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می شود، و چون مبدء تاریخ از اوّل بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آن حضرت چندمی ماند، امید آنکه حقتعالی در زودی زود دیده جمیع مؤمنان را به غبار موکب همایون آن حضرت منور گرداند، بمحمد و آل الطاهرین .

## ترجمه چهارده حدیث راجع به امام زمان (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على أشرف الانبياء  
والمرسلين محمد وعترته الطاهرين المعصومين

اما بعد: چنین گوید فقیر خاکسار، محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله تعالی مع الائمة الابرار- که چون... این ذره بی مقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمة اطهار- صلوات الله عليهم اجمعین- را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نموده، وعموم طلبه علوم دینیہ را از کتاب مذکور انتفاع عظیم حاصل گردید، و در اثنای جمع احادیث دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمة اهل بیت -عليهم السلام-... شیعیان را بشارت [به فرج] فرموده اند، به خاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث صحیح شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل است بر احوال شریف حضرت سید الانبیاء خاتم اوصیاء، و نقاوه از کیا، و شفیع روز جزاء، و مخزن اسرار انبیاء، أعني: صاحب الزمان و خلیفة الرحمن - علیه و علی آباءه الصلاة والسلام- بوده باشد...

### حدیث اول

[خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را]

شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی، که از اعظم محدثین است در کتاب غیبت به سند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین - صلوات الله - علیه فرمود:

كَأَنِّي بَقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءُ<sup>۱</sup>».

یعنی: گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم نمایند و مردم را به آن دعوت کنند، پس از ایشان قبول نکنند، پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند. پس چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشهای خود بگذارند و جهاد کنند، پس مردم به دین حق درآیند، پس ایشان به این راضی نشوند تا آن که بر ایشان پادشاه و والی شوند، و پادشاهی در میان ایشان بماند و به کسی ندهند مگر به صاحب شما، یعنی: حضرت صاحب الزمان — صلوات الله علیه —، و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد...

### حدیث دوم [علائم قبل از ظهور]

باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور به سند معتبر از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق — صلوات الله و سلامه علیه — روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب — صلوات الله و سلامه علیه — خبر می دادند از وقایعی که بعد از آن حضرت به ظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد — صلوات الله علیه —.

پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی — صلوات الله و سلامه علیه — فرمودند که یا امیرالمؤمنین چه وقت، حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد؟ حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله و سلامه علیه — فرمودند که: خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام، بسیار بر زمین ریخته شود، بعد

بسیار است، بدرستی که الله تعالی فرورستاد «الم ذلك الكتاب» را پس حضرت محمد صلی الله علیه وآله — اظهار پیغمبری خود نمود، تا آن که نور حقیقت او هویدا شد، از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را به تفصیل بیان نمود در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است، پس فرمود که:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَاسَانَ وَعَلَبَ عَلِيَّ أَرْضِ كُوفَانَ وَمِلَّتَانِ وَجَارَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ، وَقَامَ مِثْلًا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَأَجَابَتْهُ الْآبَرُ وَالذَّيْلَمُ، وَظَهَرَتْ لِيَوْلَدِي رَايَاتِ التُّرُكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحُرْمَاتِ<sup>۲</sup>، وَكَانُوا بَيْنَ هُنَاتٍ وَهِنَاتٍ إِذَا خَرَبَتِ الْبَصْرَةَ وَقَامَ أَمِيرُ الْأَمْرَةِ.

فحکى عليه السلام حكاية طويلة، ثم قال: إِذَا جُهِزَتِ الْأُفُوفُ، وَصَفَّتِ الصُّفُوفُ، وَقَتَلَ الْكَبِشُ الْخُرُوفُ، هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَيَثُورُ الثَّائِرُ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ. ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَالْفَضْلُ، وَهُوَ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ، لَا أَيْنَ مِثْلُهُ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي ذَرْيَسِيرٍ<sup>۳</sup> يَظْهَرُ عَلَى الشَّقَلَيْنِ وَلَا يُشْرِكُ فِي الْأَرْضِ الْأَذْنَيْنِ<sup>۴</sup>، طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَلَحِقَ أَوَانَهُ وَشَهِدَ إِمَامَتَهُ<sup>۵</sup>.

یعنی: هرگاه خروج کند پادشاهی از خراسان وغالب شود بر زمین کوفه و ملتان، بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است، و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل آبر، که در حوالی استراباد است، و دیلم که قزوین و حوالی آن است، و ظاهر شود از برای فرزند من علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف، و جنگها و فتنه های عظیم ایشان را روی دهد در وقتی که جنگ کنند در بصره، و برخیزد پادشاه پادشاهان.

پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از میان انسداخته است. پس فرمودند آنگاه که تهیه شود چندین هزار لشگر، و برکشیده شود صفها، و بکشد قوچ فرزند خود را، در این هنگام دیگری پادشاه شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گرداند. پس بعد از زمانی قائم آل محمد — صلوات الله و سلامه علیه — که

۲. در مصدر: والجنبات.

۴. در مصدر: دمین.

۳. در مصدر: فی دریسین بالیین.

۵. غیبت نعمانی ص ۲۷۵، ح ۵۵.

عالمیان در آرزوی اویند ظاهر شود، امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی به مکانش نبرند، او راست شرف و فضیلت بر عالمیان، و او از فرزندان تو است یا حسین، وصف او نمی‌توان کرد، مثل او کجا به هم می‌رسد.

ظاهر شود در میان دورکن کعبه معظمه با جماعتی اندک، و بر جن و انس غالب گردد، و مردم دون، یعنی کافران و ظالمان را از زمین براندازد، و خوشا حال کسی که زمان او را دریابد و به روزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد...

### حدیث سوم

#### [تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن]

شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید مخزومی، که حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — بعد از آن که مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود گفت:

«يَا بَابِئِدَانِ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ» فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَتَبَيَّنَتْ كَلِمَتُهُ، وَوُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَقَدَمَضَى مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِائَةَ سَنَةٍ وَثَلَاثَ سِنِينَ، ثُمَّ قَالَ: وَتَبَيَّنَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرُّرٍ، وَلَيْسَ مِنْ حُرُوفِ مُقَطَّعَةِ حَرْفٍ يَنْقُضِي إِلَّا وَقِيَامُ قَائِمٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ. ثُمَّ قَالَ: الْأَلِفُ وَاحِدٌ، وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَالصَّادُ ثِسْعُونَ، فَذَلِكَ مِائَةٌ وَوَاحِدٌ وَسِتُّونَ، ثُمَّ كَانَ بَدُؤُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «الْم اللَّهُ»، فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّةُ قَائِمِ الْعَبَّاسِ عِنْدَ «الْمص» وَيَقُومُ قَائِمُنَا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بـ «آلر» فَافْتَهَمَ ذَلِكَ وَعِهِ وَآكُتْمُهُ.»<sup>٦</sup>

یعنی: به تحقیق که در حروف مقطعه که در اول سوره های قرآنی است علم

بسیار هست بدرستی که حق تعالی فرمود و فرو فرستاد [الْم ذلك الكتاب] را، پس حضرت محمد مصطفی (ص) اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت هویدا شد

و کلمه حقّ اسلام او، ثابت و محکم شد، و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صدوسه سال گذشته بوده پس گفت که بیان این در کتاب خدا هست در حرفهای مقطعه اول سوره ها، هرگاه بشماری بی تکرار، و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آن که نزد منتهی شدن آن، یکی از بنی هاشم خروج می کند. پس فرمود که الف، یکی است و لام، سی است و میم، چهل است و صاد، نود است، پس این، صدوشصت و یک می شود، پس بود ابتدای خروج حضرت امام حسین بن علی — علیهما السلام — در «الم الله». پس چون مدتش تمام شود خروج کند اول پادشاهان بنی عباس نزد «المص» و خروج می کند قائم اهل بیت — علیهم السلام — نزد منقضی شدن این حروف بد «الر» پس بفهم و نگاه و پنهان دار.

مترجم گوید: که این حدیث از جمله احادیث مشکله است و چندین وجه از اشکال دارد، و تا حال نشنیده ام که کسی حلّ این حدیث کرده باشد، و این حقیر را وجهی چند به خاطر قاصر رسیده است که در کتاب بحار الانوار<sup>۷</sup> ذکر کرده ام، و یک وجهش را در این رساله ایراد می نمایم.

اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره حساب معلوم می شود به چندین وجه در زمان سابق مقرر بوده، و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقاً در میان عرب شایع بوده است، و ابجد ایشان چنین است: سعفص قرشت ثخذ ظغش<sup>۸</sup>. یعنی صاد را شصت می گیرند، و ضاد را نود می گیرند، و سین را سیصد، و ظا را هشتصد، و غین را نهصد، و شین را هزار، و باقی حروف با مشهور موافق اند.

پس بدان که اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه وآله — از جمیع فواتح بیرون آوردند، به آن که مکررها را بیندازی، یعنی از «الم» و «الر» و «حم» و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوطه را با زبر و بیّنات حساب کنی، مثل آن که الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و همچنین.

۷. بحار الانوار ۳۸۳/۹۲.

۸. در نسخه آستانه چنین است: سعفص قرشت ثخذ ضظغ.

پس ألف لام میم، ألف لام میم صاد، ألف لام را، ألف لام میم را، کاف ها یا عین صاد، طاهها، طاسین، یاسین، صاد، حامیم، حامیم عین سین قاف، قاف نون، حرفهای ایشان را که می‌شماری صدوسه می‌شود.

و از خلق حضرت آدم — علیه السلام — تا ولادت شریف حضرت سیدالبشر موافق این حدیث معتبر، شش هزار و صدوسه سال گذشته بود، و اول هر هزار سال مبدأ تاریخ است، و از اول هزار و هفتم، صدوسه سال گذشته بود، و عدد این حروف نیز صدوسه است چنانچه دانستی.

پس فرمود که «الم» که در اول سوره بقره است اشاره است به بعثت سیدالمرسلین — صلی الله علیه وآله وسلم —، و چون حضرت فرمود که نزد انقضای هریک از فواتح سور، خروج یکی از بنی هاشم می‌شود، و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبدالمطلب بود، پس از اول ظهور دولت عبدالمطلب تا ظهور دولت خاتم انبیاء — علیه وآله الصلوة و الثناء — نزدیک به هفتاد و یک است که عدد الم است به حساب ابجد و به حساب ترتیب قرآن.

و بعد از «الم» البقرة «الم» آل عمران است، و آن اشاره است به خروج حضرت امام حسین — علیه السلام — است، زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج آن حضرت قریب به هفتاد و یک بوده.

و دیگر به حسب ترتیب سور قرآنی «المص» است، و آن اشاره است به خروج بنی عباس که باز از بنی هاشم بودند و هر چند خروجشان باطل بود و به حساب ابجد، مغاربه صدوسی و یک است، و از اول بعثت تا اوائل ظهور دولت ایشان صدوسی و یک بود هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود، و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد، پس با بیعت ایشان نیز موافق می‌آید.

و توضیح این که بنای حساب «المص» بر ابجد مغاربه است [که] در ضمن حدیثی که در بحار الانوار<sup>۹</sup> از معانی الاخبار نقل شده است حاصل می‌شود.



و اما آن که قیام قائم آل محمد — علیهم السلام — نزد «آلر» است فقیر را چنین به خاطر می‌رسد که مراد این باشد که پنج «آلر» که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد، به قرینه آن که در «آلم» که یکی مراد بود جزء آیه بعد راضم فرموده در هر دو موضع، و در «آلر» چون مراد همه بود بیان نفرمود. و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می‌شود، که تقریباً از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدأ این تاریخ از اوائل بعثت بوده.

امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مؤمنان را به غبار موکب همایون آن حضرت — صلوات الله و سلامه علیه — منور گرداند، بمحمد وآله الطاهرین.

### حدیث چهارم

[چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری — علیه السلام —]

دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی — رحمة الله علیهما — در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابویوب انصاری، و از شیعیان امام علی نقی و امام حسن عسکری — صلوات الله علیهما — و همسایه ایشان بوده در شهر سُرْمَن رَأی، گفت که روزی کافور، خادم حضرت امام علی نقی — علیه السلام — به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — تا حال، و پیوسته محلّ اعتماد ما بوده اید، و من تو را اختیار می‌کنم و مشرف می‌گردانم به فضیلتی که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را بر رازی پنهان مطلع می‌گردانم و به خریدن کنیزی می‌فرستم.

پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و این زر را و متوجه بغداد شو، و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر

شو، پس کشتیهای اسیران به ساحل رسد<sup>۱۰</sup>، جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد، و در تمام روز تاهنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن، و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می شود، پس بدان که به زبان رومی می گوید که وای پرده عفتم دریده شد.

پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز و عفت او، مرا در خریدن راغب تر گردانیده، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که اگر مانند حضرت سلیمان بن داوود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من رغبت به تو نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده. پس آن برده فروش گوید: که من برای تو، چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست. پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می کنی، و البته باید که مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم.

پس در این وقت تو برو به نزدیک صاحب کنیز و بگو که با من نامه هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاحظت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه، کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این راضی شود، من وکیلیم از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد، و آنچه فرمود همه را به عمل آوردم، پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به

۱۰. در نسخه آستانه: اسیران لب دریا رسد.

عمر بن یزید، که مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او بفروشی خود را هلاک می‌کنم، پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آن که به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی — علیه السلام — به من داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره که در بغداد گرفته بودم، و تا به حجره رسید نامه امام علی نقی — علیه السلام — را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید و بر سر و روی می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید.

پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت: که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود به من سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ مدار، تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

بدان که من ملیکه، دختر یثوعای فرزند قیصر، پادشاه روم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حتمون الصفا، وصی حضرت عیسی — علیه السلام — است، تو را خبر دهم به امری عجیب.

بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی — علیه السلام — از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشگر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبائل چهار هزار نفر، و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد.

پس چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند، و پایه‌های تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد، و پسر برادر ملك از تخت درافتاد و بیهوش شد. در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد، و اعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن، نحوستها روی نمود، که دلالت می‌کند بر این که دین مسیحی به

زودی زایل گردد.

پس جدم این امر را به فال بد دانست، و گفت به علما و کشیشان، که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را جاهای خود قرار دهید، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت این برادر دفع نحوست آن برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر مثل نحوست آن برادر بود، و سر این کار را ندانستند که این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر.

پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به حرم سرا بازگشت، و پرده های خجالت در آویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون، و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان، سر بلندی می نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود.

پس حضرت رسالت پناه محمدی - صلی الله علیه و آله - با وصی و دامادش علی بن ابی طالب - علیه السلام - و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح به قدم ادب به استقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافتند، و دست در گردن مبارک آن حضرت در آورد. پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - فرمود که یا روح الله، آمده ام که ملیکه، فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت مند خود خواستگاری نمایم، و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری - علیه السلام -، فرزند آن کسی که تو نامه اش را به من دادی. پس حضرت عیسی - علیه السلام - نظر افکند به سوی شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - . شمعون گفت: قبول کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خطبه انشاء فرمود، و با حضرت مسیح - علیه السلام - مرا به امام حسن عسکری - علیه السلام - عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت با

حواریان گواه شدند.

پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم، و این گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل می شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می داد، تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره ام کاهی می شد و بدنم می کاهید، و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید. پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آن که جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از دوی درد من سؤال نمود و هیچ سود نمی داد.<sup>۱۱</sup>

پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی به من گفتم: ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست که برای توبه عمل آورم؟ گفتم ای جد من، درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از مسلمانان که در قید زندان تواند رفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی ببخشد. پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم، و اندک طعامی تناول نمودم، پس جدم خوشحال و شاد شد، و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت.

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا — علیها الصلاة والسلام — بدیدن من آمده، و حضرت مریم — علیها السلام — با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم — علیها السلام — به من گفت که این خاتون، بهترین زنان و مادر شوهر تو است امام حسن عسکری — علیه السلام —.

پس من به دامن مبارکش در آویختم و گریستم، و شکایت کردم که امام حسن — علیه السلام — به من جفا می کند و از دیدن من ابا می نماید، پس آن حضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آن که به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم، دختر عمران بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو،

اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم — علیها السلام — از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن بدیدن تو آید، پس بگو «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». پس چون به این دو کلمه طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیده النساء مرا به سینه مبارک خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تومی فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می‌بردم، چون شب آینده درآمد و خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من، بعد از آن که دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟

فرمود: که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آن که تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آن زمان که خدا ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا، به شربت وصال دوا نفرماید.

بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی؟

گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیأتی که تو را نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو، چنان کردم، طلیعه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی، و تا حال کسی به غیر از توندانسته است که من دختر پادشاه رومم. و مرد پیری که در غنیمت، من به حصه او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم، گفت این نام کنیزان است.

بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک می‌دانی. گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت، و می‌خواست مرا بریاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و زبان عربی هر دو

می دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی به من می آموخت، تا آن که زبانم به این لغت جاری شد.

بشر گوید: که چون او را به سُرْمَن رای بردم و به خدمت حضرت امام علی نقی — علیه السلام — رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی به تو نمود عزت دین اسلام را و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او — علیهم السلام — را؟

او گفت: که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می دانی از من. پس حضرت فرمود: که می خواهم تو را گرامی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو این که ده هزار اشرفی به تو بدهم یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟ گفت: بلکه بشارت ابدی را می خواهم و مال را نمی خواهم.

حضرت فرمود که بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ گفت از آن کسی که حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — تو را برای او خطبه کرد، پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن — علیه السلام —. حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او به دیدن من نیاید.

پس حضرت، کافور، خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن، چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیزی است که می گفتم، حکیمه خاتون او را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد.

پس حضرت فرمود: که ای دختر رسول خدا، ببر او را به خانه خود و واجبات و سنتها را به او بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری، و مادر حضرت صاحب الزمان — صلوات الله علیهما — است.<sup>۱۲</sup>

## حدیث پنجم

## [چگونگی ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام]

مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شأن به سندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون - رضی الله عنها - که روزی حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم.

فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آن که پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما. فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب.

**حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادر امام علی نقی - علیه السلام - رفتم، و چون سلام کردم و نشستم بی آن که من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتداء فرمود و گفت ای حکیمه، نرجس را بفرست برای فرزندم. گفتم ای سید من از برای همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم، فرمود که ای بزرگوار صاحب، برکت خدا خواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت کند که تو را واسطه چنین امری گردانید.**

حکیمه گفت که بزودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت<sup>۱۳</sup> و عفاف را در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر، به خانه خورشید انور، یعنی والد مطهر بردم، و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری - علیه السلام - در



امامت، جانشین او گردید، و من پیوسته بعبادت زمان پدر، به خدمت آن امام البشر می‌رسیدم.

پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من، پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم تویی خاتون و صاحب من، هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت می‌کنم و منت بردیده خود می‌نهم. چون حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای خیر دهد ای عمه، پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه‌های مرا تا بروم. حضرت فرمود که ای عمه، امشب نزد ما باش، که در این شب متولد می‌شود فرزندی گرامی بر خدا، که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: از کی به هم می‌رسد ای سید من، و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌یابم. فرمود که از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری. پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثر حملی نیافتم، برگشتم و عرض کردم. حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح می‌شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد، مثل او مثل مادر موسی - علیه السلام - است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی - علیه السلام -، و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حال موسی - علیه السلام -.

و در روایت دیگر آن است که حضرت فرمود: که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی‌باشد در پهلو می‌باشد، و از رحم نمی‌آیم، بلکه از ران مادران فرود می‌آیم، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم، و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده<sup>۱۴</sup>. حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم، گفت ای خاتون، هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم، پس شب در آن جا ماندم و افطار کردم و

نزد نرجس خوابیدم، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود، و هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد، و در این شب پیش از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم، و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب به جا آورد، چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، نزدیک شد که در دلم شگی پدید آید از وعده که حضرت فرموده بود، ناگاه حضرت امام حسن — علیه السلام — از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است.

در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم، حضرت آواز دادند که سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بر او بخوان، پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شد آنچه مولا یم فرموده بود. پس من شروع کردم به خواندن سوره انا أنزلناه في ليلة القدر، شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می‌کرد در خواندن، و بر من سلام کرد من ترسیدم، حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی، که حق تعالی خود ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین.

پس چون کلام حضرت امام — علیه السلام — تمام شد نرجس از دیده من غایب شد، گویا پرده ای میان من و او حائل گردید، پس دویدم به سوی حضرت امام حسن — علیه السلام — فریاد کنان. فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید، چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد، و حضرت صاحب الامر — علیه السلام — را دیدم که روی به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سیابه را به آسمان بلند کرده و می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید، پس فرمود که: «اللَّهُمَّ انْجِزْ لِي وَعْدِي، وَاتِّمِّمْ لِي أَمْرِي، وَثَبِّتْ وَطْأَتِي، وَأَمْلَأْ الْأَرْضَ بِي عَدْلًا وَقِسْطًا» یعنی: خداوند اوعده نصرت که به من فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پرکن زمین را به سبب من از عدل و داد.

و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب — علیه السلام — متولد شد نوری از او ساطع گردید و به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند.<sup>۱۵</sup> پس حضرت امام حسن — علیه السلام — مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در برگیر و به سوی من بیاور، پس چون برگرفتم، او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، به درستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد.

حکیمه گفت: که چون آن فرزند سعادت مند را به نزد پدر بزرگوارم بردم، همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید، و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشانید، و دست مطهر بر سر آن سرور می مالید و گفت: ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی.

پس حضرت صاحب الامر — علیه السلام — استعاذه فرمود و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُتَمِّكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»<sup>۱۶</sup> این آیه کریمه موافق احادیث معتبره<sup>۱۷</sup> در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است، و ترجمه ظاهر لفظش این است که می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین، و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین، و بنماییم به فرعون و هامان... و لشگرهای ایشان از آن امامان، آنچه را حذر می کردند.

۱۵. بحار الانوار ۵۱/۵، ح ۱۰.

۱۶. سوره قصص: ۵-۶.

۱۷. بحار الانوار ۵۱/۵۴، ح ۳۵.

برگشتیم به ترجمه حدیث: پس حضرت صاحب الامر - علیه السلام - صلوات فرستاد بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان - علیهم الصلاة والسلام - تا پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیار نزدیک سر آن حضرت پیدا شدند، پس به یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یک مرتبه به نزد ما بیاور، مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند، پس حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را.

پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود: که ساکت باش که شیراز غیر پستان تو نخواهد خورد و به زودی به سوی تو اش برمی گردانند<sup>۱۸</sup>، چنانچه حضرت موسی - علیه السلام - را به مادرش برگردانیدند، چنانچه حق تعالی فرموده است: که پس برگردانیدیم موسی را به سوی مادرش تا دیده مادرش به او روشن گردد.

حضرت حکیمه فرمود: که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود که این روح القدس است که موکل است به ائمه - علیهم السلام - ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه می دارد و ایشان را به علم زینت می دهند. حکیمه گفت: که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم ای سید من این طفل دو ساله است؟ حضرت تبسم نمود و فرمود: که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما می کنند، یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند، و قرآن می خوانند، و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه به خدمت او می رسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام -، تا آن که چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را ملازمت

کردم به صورت مردی کامل، مشاهده کردم. او را نشناختم به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا می‌فرماید که نزد او بنشینم؟ فرمود که این فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، وعن قریب من از میان شما می‌روم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی.

پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — به عالم قدس ارتحال نمود، و من حضرت صاحب الامر — علیه السلام — را هر صبح و شام ملازمت می‌نمودم، و از هر چه سؤال می‌کردم مرا خبر می‌دهد، و گاه هست که می‌خواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب می‌فرمود.<sup>۱۹</sup>

و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب — علیه السلام — مشتاق لقای آن حضرت شدم و رفتم به خدمت حضرت امام حسن — علیه السلام — و پرسیدم که مولای من کجاست؟ فرمود که سپردیم او را به آن کس که از ما و تو، به او احق و اولی بود، چون روز هفتم شود بیا به نزد ما، چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم، بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده، و بر روی من می‌خندید و تبسم می‌فرمود. پس حضرت آواز دادند که فرزند مرا بیاور، چون به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب — علیه السلام — شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه — علیهم السلام — فرستاد و بسم الله گفت، و آیه که گذشت تلاوت نمود.

پس حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه خدای تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است. پس ابتدا کرد و صحف آدم را به زبان سریانی خواند، و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی — صلوات الله علیه و علیهم اجمعین — همه را خواند، پس قصه‌های پیغمبران یاد کرد.

پس حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را به من عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را به سرا پرده های عرش رحمانی بردند. پس حق تعالی به او خطاب فرمود که مرحبا به تو ای بنده من که تو را خلق کرده ام برای یاری دین خود، و اظهار امر شریعت خود و تویی هدایت یافته از بندگان من، قسم به ذات مقدس خود می خورم، که به اطاعت تو ثواب می دهم و به نافرمانی تو عقاب می کنم مردم را، و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم، و به مخالفت تو عذاب می کنم. ای دو ملک برگردانید او را به سوی پدرش، و از جانب من او را سلام برسانید، و بگویند که او در حفظ و حمایت من است، او را از شر دشمنان حراست و محافظت می نمایم، تا هنگامی که او را ظاهر گردانم، و حق را به او برپا دارم، و باطل را به او سرنگون سازم، و دین حق برای من خالص باشد.<sup>۲۰</sup>

و از نسیم، خادم امام حسن - علیه السلام - منقول است که در ساعتی که حضرت صاحب الامر - علیه السلام - متولد شد عطسه کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» پس فرمود که ظالمان گمان می کنند که حجت الهی را باطل و ضایع می توانند کرد، وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن، هر آینه شکها برطرف شود و چون یک شب از ولادت آن حضرت گذشت به خدمت آن حضرت رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله، من خوشحال شدم، پس فرمود که می خواهی تو را در عطسه بشارتی بدهم؟ گفتم: بلی، فرمود: که امان است از مرگ تا سه روز.<sup>۲۱</sup>

### حدیث ششم

[سؤالات سعد بن عبدالله از امام زمان - علیه السلام - در محضر امام

عسکری - علیه السلام -]

شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین - رضوان الله علیهم - به

۲۰. بحار الانوار ۵۱/۲۷.

۲۱. بحار الانوار ۵۱/۴-۵.

سند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند که او گفت: روزی مبتلا شدم به مباحثه بدترین نواصب، و بعد از مناظرات بسیار گفتم: وای بر تو و اصحاب تو، شما گروه روافض، مهاجران و انصار را طعن می کنید، وانکار محبت پیغمبر نسبت به ایشان می نمایید، اینک ابوبکر به سبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود، و از بس که پیغمبر او را دوست می داشت در شب غار، او را با خود برد، چون که می دانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از آن حضرت معطل شود، و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آن که می دانست که اگر کشته شود ضرری به امور مسلمانان نمی رسد، و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشدم.

پس گفتم: ای گروه روافض، شما می گوید که عمر و ابوبکر منافق بودند، و حکایت شب عقبه و دتبا انداختن را دلیل خود می آورید، بگو که اسلام ایشان، از روی طوع و رغبت بود یا از روی جبر و اکراه؟ با خود فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفتم که پس نفاق چه معنی دارد، و اگر بگویم که از جبر و اکراه بود خواهد گفتم که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند. از جواب او ساکت شدم و دیگر برگشتم، و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله، و این دو مسأله را درج کردم که به خدمت حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بفرستم با احمد بن اسحاق که وکیل آن حضرت بود در قم. چون او را طلب کردم گفتند متوجه سُرْمَن رَأی شد، من از عقب او روان شدم، چون به او رسیدم و حقیقت حال را گفتم، گفت: خود با من بیا و از حضرت سؤال کن، با او رفیق شدم تا به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم. رخصت فرمود، داخل شدیم، و احمد بن اسحاق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت آن حضرت فرستاده بود.

چون نظر بر روی مبارک آن حضرت انداختیم روی آن حضرت مانند ماه شب چهارده بود از حسن و صفا و نور و ضیاء، و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند

مشرقی، در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود، و نزد آن حضرت اناری بود از طلا که به جواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند، و یکی از بزرگان بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود، و در دست حضرت نامه بود و کتابت می فرمودند و آن طفل مانع می شد، آن انار را می انداختند و آن طفل متوجه آن می شد و خود کتابت می فرمودند. پس احمد همیان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت، حضرت به آن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو.

حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم به سوی مالهای حرام و هدیه های رجس و باطل؟ پس حضرت صاحب - علیه السلام - فرمود که ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم.

پس اسحاق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب - علیه السلام - فرمود: که این از فلان است که در فلان محله قم می باشد، و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است که از پدر، میراث به او رسیده است و فروخته است، و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است.

حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که راست گفתי ای فرزند، بگو که چه چیز در میان این حرام است تا بیرون کند؟

فرمود که در این میان یک اشرفی است به سگه ری، که به تاریخ فلان زده اند، و تاریخش بر آن نقش است، و نصف نقشش محوشده است، و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانک و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو دینار است. و وجه حرمتش این است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را در نزد جولایی که از همسایگان او بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر آن گذشت و دزد آن را ربود، و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود به همان وزن، و داد که



آن را بافتند و فروخت، و این دو دینار قیمت آن جامه<sup>۲۲</sup> است و حرام است. چون کیسه را احمد گشود دودینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر — علیه السلام — فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود. پس صرة دیگر بیرون آورد حضرت صاحب — علیه السلام — فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صرة است و ما دست به این دراز نمی کنیم، پرسید که چرا؟ فرمود: که این اشرفیها قیمت گندمی است که در میان او و برزگانش مشترک بود، و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها در آن همیان است.

حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که راست گفתי ای فرزند. پس گفتم به احمد که بردار این کیسه ها را و وصیت کن که به صاحبانش برسانند که ما نمی خواهیم، و اینها حرام است. بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور. احمد گفت: که آن را در میان خورجین پنهان کرده بودم فراموش کردم برخاست که بیاورد، پس حضرت به جانب من التفات نمودند و فرمودند: که ای سعد به چه مطلب آمده؟ گفتم: شوق ملازمت تو مرا آورده است. فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد؟ گفتم حاضر است، فرمود: که از نور چشم من پرس آنچه می خواهی، و اشاره به حضرت صاحب الامر — علیه السلام — فرمود. گفتم ای مولای من و فرزند مولای من، روایت به ما رسیده است که حضرت پیغمبر — صلی الله علیه و آله — طلاق زنان خود را به اختیار حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — گذاشت، حتی آن که در روز جمل حضرت امیررسولی فرستاد به نزد عایشه، و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی به آن غش و فریبی که از تو صادر شد، و فرزندان خود را به جهالت و ضلالت به هلاکت انداختی، اگر دست از این عمل برمی داری خوب، و آلا تورا طلاق می گویم. این چه طلاق بود که بعد از وفات پیغمبر به آن حضرت مفوض بود؟ حضرت صاحب — علیه السلام — فرمود که حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر

را عظیم گردانیده بود، و ایشان را به شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود، حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به حضرت امیر - علیه السلام - فرمود که این شرف برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند، و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف بینداز.

بعد از آن پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان به حضرت موسی - علیه السلام - می فرماید که «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى<sup>۲۳</sup>» که ترجمه ظاهر لفظش این است که بکن نعلین خود را به درستی که تو در وادی پاکیزه، که طوی نام دارد. به درستی که اتفاق علما است که نعلین آن حضرت از پوست مرده بود. لهذا خدا امر فرمود که بکند. حضرت فرمود که هر که این سخن را می گوید بر موسی - علیه السلام - افترا بسته، و او را با رتبه نبوت جاهل دانسته است، زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه؟ اگر نماز جایز بود، پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود، هر چند که آن مکان، مقدس و مطهر باشد، و اگر نماز در آن جایز نبود، پس موسی - علیه السلام - حلال و حرام را نمی دانست، و جاهل بود به چیزی که در آن نماز نمی توان کرد، و این قول کفر است. گفتم: پس شما مطلب الهی را بفرمائید.

فرمود که موسی در وادی مقدس بود، گفت: خداوند من محبت را برای تو خالص گردانیده ام، و دل خود را از یاد غیر توشسته ام، و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود، و آمده بود که برای ایشان آتش ببرد<sup>۲۴</sup>. حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل به در کن، اگر محبت تو از برای ما خالص است، و دل تو از خیال دیگران مطهر است، و در وادی مقدس ما ثابت قدمی.

پس نعلین کنایه از این محبتها است، چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب چیزها به مثالها به نظر می آید. کفش مثالی زن است، و کسی که خواب می بیند که کفش او را دزد برد زنش می میرد یا از او دور می شود.

۲۳. سوره طه: ۱۲.

۲۴. در نسخه آستانه: چیزی برد.

سعد گفت که دیگر پرسیدم از تأویل «کهیصص»؟

فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا به حضرت زکریا خبر داده، و بعد از آن به حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — اعلام فرموده است، و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را به او تعلیم نماید که در شادند به آنها پناه برد، جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آن حضرت نمود. پس حضرت زکریا — علیه السلام — چون نام محمد و علی و فاطمه و حسن — علیه السلام — را یاد می کرد غم او برطرف می شد، و چون نام مبارک حضرت امام حسین — علیه السلام — را یاد می کرد گریه<sup>۲۵</sup> بر او مستولی می شد و ضبط خود نمی توانست کرد.

روزی مناجات کرد که خداوند! چرا نام آن چهار بزرگوار را بر زبان می رانم غمهای من زایل می شود و مسرور می گردم، و نام آن عالی مقدر را که ذکر می کنم غمهای من به هیجان می آید، و مرا از گریه طاقت نمی ماند.

پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آن جناب را به زکریا وحی فرمود، و گفت «کهیصص» پس «کاف» اشاره به کربلا است، و «ها» هلاک عترت طاهره، سید انبیاء است، و «یا» یزید است که کشنده و ظالم ایشان است، و «عین» عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا، و «صاد» صبر ایشان است.

چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد، و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بی قراری شد، و مرثیه بر مصیبت آن حضرت می خواند و می گفت: الهی آیا دل بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد، آیا بلای چنین مصیبتی را به ساحت عزت او راه خواهی داد؟ آیا به علی و فاطمه جامعه این مصیبت را خواهی پوشانید؟ آیا چنین درد و المی را به منزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد. بعد از این سخنان می گفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من به او روشن شود، و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفته محبت او گردان، پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان به درد

آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش به درد خواهد آمد.

پس حق تعالی یحیی را به او کرامت فرمود، و مانند حضرت امام حسین علیه السلام به شهادت فایز گردید، و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود، و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود.

پس عرض کردم که بفرما دلیل چیست بر این که اُمت برای خود امام اختیار نمی‌توانند کرد؟ فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟ گفتم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد. فرمود که چه می‌دانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال این که از ضمیر او خبر ندارند، گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر، مفسد ظاهر شود، و از همین علت است که مردم نمی‌توانند برای خود امام تعیین نمایند. پس فرمود که به جهت تأیید این مطلب، برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آن را قبول کند، بگو که پیغمبرانی که خدا به خلق فرستاده، و ایشان را مؤید از میان خلق برگزیده، و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشان را مؤید به وحی و عصمت گردانیده، و علم‌های هدایت اُمت اند، و اختیار ایشان از جمیع اُمت بهتر است<sup>۲۶</sup> و موسی و عیسی از جمله ایشانند، آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان اُمت اختیار کنند به خوبی<sup>۲۷</sup> عقل خود، و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود، و ایشان گمان برند که او مؤمن است؟ گفتم: نه. فرمود: که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود به طور برد، که همه را مؤمن می‌دانست و مخلص و معتقد می‌شمرد ایشان را، و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند، چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده. پس هرگاه برگزیده خدا، کسی را اختیار کند به گمان اینکه اصلح اُمت است، و افسد اُمت ظاهر شود، پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارد، و مهاجران و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند، پس می‌باید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم به ضمائر

۲۶. در نسخه آستانه: اختیار جمیع اُمت را از ایشان بهتر می‌دانند.

۲۷. در نسخه گوهرشاد: بحولی.

و خفیات امور است.

بعد از آن به اعجاز فرمود: که ای سعد خصم تومی گفت که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت به غار برد، چون که می دانست که او خلیفه است مبادا کشته شود، چرا نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر — صلی الله علیه و آله — فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود، و این سی سال را به عمر چهار خلیفه قسمت کرده اید، پس به گمان فاسد شما این هر چهار خلیفه به حق اند؟ پس اگر این طبعی باعث بردن به غار بوده، بایست که همه را با خود ببرد، و بنا بر آن که تومی گویی، آن حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده، و شفقت بر ایشان را ترک کرده، و حق ایشان را سبک شمرده.

و آنچه خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر از روی طوع بود یا کراهت؟، چرا نگفتی که از روی طوع بود، از برای طمع دنیا، زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند، و ایشان از روی تورات و کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان می خواندند، و می گفتند که او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد، و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت التصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد، و از کفر و عناد می گفتند که پیغمبر نیست اما به دروغ دعوی خواهد کرد. چون حضرت دعوی رسالت فرمود، ایشان از روی گفته یهود، به ظاهر کلمتین گفتند از برای طمع این که شاید ولایتی و حکومتی حضرت به ایشان بدهد و در باطن کافر بودند، و چون در آخر مأیوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند، و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد، و دتبا را انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند. پس خدا جبرئیل را فرستاد، و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد، و ضرری نتوانستند رسانید، و حال ایشان، مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — از روی طمع به ظاهر بیعت کردند که حضرت به هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد، و چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و به جزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت: که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن — علیه السلام — برای

نماز برخاستند، و حضرت صاحب الامر علیه السلام با ایشان برخاستند، و من برگشتم احمد بن اسحاق را در راه دیدم که گریان می آید. گفتم: چرا دیر آمدی؟ و سبب گریه چیست؟ گفت: آن جامه که حضرت فرموده، پیدا نشد. گفتم: باکی نیست برو به حضرت عرض کن. پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز می کرد.

سعد گفت: که حمد الهی کردیم، و چند روز که در آنجا بودیم هر روز به خدمت حضرت می رفتیم، و حضرت صاحب الامر علیه السلام را نزد حضرت ملازمت می کردیم. پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم به خدمت آن حضرت رفتیم، احمد در خدمت ایستاد و گفت: یا بن رسول الله رفتن نزدیک شده، و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است، از خدا سؤال می کنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی، و بر پدرت مرتضی، و بر مادرت سیده النساء، و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت، و بر ائمه طاهرین پدران، و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت، و از خدا طلب می نمایم که شأن تو را رفیع گرداند، و دشمن تو را منکوب گرداند، و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را.

چون این را گفت حضرت گریست چندان که قطرات گریه از روی مبارکش فروریخت و فرمود: ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن، به جوار رحمت الهی خواهی رفت. احمد چون این را شنید، بی هوش شد، و چون به هوش آمد و گفت: از تو سؤال می نمایم به خدا و به حرمت جدت که مرا مشرف سازی به جامه که کفن خود کنم. حضرت دست به زیر بساط کردند سیزده درهم به در آوردند، و فرمودند: که این را بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن، و کفن که طلبیدی به تو خواهد رسید، و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمی کند.

سعد گفت: که چون برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد، و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد، و چون به حلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم، احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود، و بعد

از زمانی گفت که همه بروید و مرا تنها بگذارید، ما هر یک به جای خود برگشتیم، چون صبح شد چشم گشودم. کافور، خادم حضرت امام حسن — علیه السلام — را دیدم که می گوید خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق، و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند، از غسل و کفن احمد فارغ شدیم، برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما، این را گفت و از نظر ما غایب شد، پس برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی. ۲۸

### حدیث هفتم

[وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری — علیه السلام — و مورد نظر قرار

گرفتن امام زمان — علیه السلام — از طرف خلفای جور]

محمد بن بابویه قمی — رحمه الله علیه — روایت کرده است از ابوالادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — می کردم، و نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. پس روزی در کوفتی که در آن مرض به عالم بقا ارتحال فرمودند به خدمت آن جناب رفتم. نامه چند نوشتند به مدائن، و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد، و صدای شیون از خانه من خواهی شنید، و مرا در آن وقت غسل دهند. ابوالادیان گفت که ای سید، هر گاه که این واقعه هائله روی دهد امر امامت با کیست؟ فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند او امام بعد از من است. گفتم دیگر علامتی بفرما. گفت هر که بر من نماز کند او جانشین من است. گفتم دیگر بفرما. فرمود که هر که بگوید که در همین چه چیز است او امام شما است، مهابت حضرت مانع شد که کدام همیان است.

پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مدائن رسانیدم، و جوابها گرفته برگشتم، و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم، و صدای نوحه و شیون شنیدم که از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود.

۲۸. بحار الانوار ۵۲/۷۸-۸۸ از اکسان صدوق، و از کتاب دلائل الامامة طبری، و از کتاب احتجاج

چون به در خانه آمدم، جعفر را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت می گویند. من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، زیرا که بیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پیش رفتم و سلام کردم و تعزیت و تهنیت گفتم، و هیچ سؤال از من نکرد. در این حال عقید، خادم، بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که ای سید برادر تو را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن، جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، و چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — را کفن کرده اند و بر روی نعش گذاشته اند.

پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند، چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی، گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو. جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد، و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد، و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی — علیه السلام — دفن کردند. و متوجه من شد و فرمود که ای بصری، بده جواب نامه ها که با تو است، پس نامه ها را تسلیم کردم، و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن — علیه السلام — فرموده بود ظاهر شد، و یک علامت مانده است. پس بیرون آمدم. حاجز و شاء به جعفر گفت — برای آن که حجت بر او تمام کند که او امام نیست — کی بود این طفل؟ گفت والله که من او را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم.

در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن — علیه السلام —، چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر. پس نزدیک رفتند و تعزیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا ما تسلیم نمائیم، جعفر برخاست و گفت: که مردم از ما علم غیب می خواهند. در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر — علیه السلام — و



گفت: با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست، و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست، و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند. آن جماعت نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است، و مراد حضرت امام حسن عسکری — صلوات الله وسلامه علیه — همین همیان بود.

پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود، و این وقایع را نقل کرد، معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل، کنیز حضرت امام حسن — علیه السلام — را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده و انکار کرد، از برای دفع مظنه ایشان گفت: حملی دارم از آن حضرت، به این سبب او را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند، به ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر، مرد، و صاحب الزنج در بصره خروج کرد، و ایشان به حال خود درماندند، و کنیزک از خانه قاضی به خانه خود بازگشت<sup>۲۹</sup>.

و شیخ طوسی — رحمه الله علیه — به روایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود، و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بکشیم، و سبک بار به تعجیل برویم به سامره، و خانه حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — را به ما نشان داد و گفت: چون به در خانه می رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیاید سرش را برای من بیاورید.

پس چون به خانه حضرت رسیدیم، در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت، پرسیدیم، که در خانه کسی هست؟ گفت: صاحبش، و هیچ گونه ملتفت نشد به جانب ما، و از ما پروایی نکرد.

پس داخل خانه شدیم، خانه پاکیزه دیدیم، در مقابل پرده ای مشاهده کردیم که هرگز از آن پاکیزه تر ندیده بودیم که گویی الحال از دست کارگر به در آمده، و در خانه

هیچ کس نبود. چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی به نظر درآمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده، و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است، و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده، نیکوترین مردم به حسب هیأت و مشغول نماز است، و هیچ گونه به سوی ما التفات ننمود.

أحمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بی هوش شد، و بعد از ساعتی به هوش باز آمد، پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز به دین منوال گذشت.

من متحیر شدم، و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم: معذرت می‌خواهم<sup>۳۰</sup> از خدا و از توای مقرب درگاه خدا، والله که ندانستم که نزد کی می‌آیم، و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه می‌کنم به سوی خدا از این کردار. پس به هیچ وجه متوجه گفتار من نشد، و مشغول نماز بود، ما را هیبتی عظیم در دل به هم رسید، و برگشتیم و معتضد انتظار ما می‌کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند.

در میان شب رسیدیم و داخل شدیم، و تمام قصه را حکایت کردیم، پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید؟ گفتیم: نه. پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه به دیگری نقل کرده‌اید هر آینه همه را گردن بزنم، و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او<sup>۳۱</sup>.

و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشگریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیما، غلام خلیفه پسر من رأی آمد، و در خانه حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - را شکست بعد از فوت آن حضرت.

پس حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - از خانه بیرون آمد و تبرزین در

۳۰. در نسخه آستانه: می‌طلبم.

۳۱. بحار الانوار ۵۲/۵۱-۵۲ از کتاب غیبت نعمانی.

دست داشت و به سیما گفت: که چه می‌کنی در خانه من؟ سیما بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می‌گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تو است ما بر می‌گردیم، پس از خانه بیرون آمد.

علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: که تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه، گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی‌ماند<sup>۳۲</sup>.

### حدیث هشتم

#### [وقایع بعد از ظهور حضرت حجت علیه السلام]

شیخ معتمد، حسن بن سلمیان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است به سند معتبر از مفضل بن عمر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور آن می‌کشند و امیدوار فرج او هستند یعنی: مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ فرمود که حق تعالی ابا نموده از این که برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود: که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است، و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است.

مفضل گفت: ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت؟ فرمود: که بی خبر ظاهر گردد، و نامش بلند شود، و امرش هویدا گردد، و از آسمان منادی به اسم و کنیه و نسبش ندا کند، تا آن که حجت شناخت او بر خلق تمام شود، با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه‌ها و احوالش را بیان کرده ایم، و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جد

۳۲. بحار الانوار ۱۳/۵۲ از غیبت شیخ طوسی، و مراجعه شود به اصول کافی ۱/۳۳۱.

اوست، تا آن که مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمی دانستیم. پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند، چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۳۳</sup> یعنی: حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق، تا او را غالب گرداند بر همه دینها، و هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می آورند. و در آیه دیگر فرموده است که «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»<sup>۳۴</sup> یعنی: قتال کنید با کافران تا آن که در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا. پس فرمود: که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین به یک دین حق برگردد، و از هیچ کس به غیر دین حق قبول نکند، چنانچه حق تعالی فرموده است که «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۳۵</sup> یعنی: هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند، و او در آخرت از زیان کاران باشد.

مفضل پرسید که آیا در ایام غیبت، آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود؟ و کی با او سخن خواهد گفت؟ فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن، و امر و نهیش بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعیانش برسانند. والله ای مفضل، گویا می بینم آن حضرت را که داخل مکه شود، و بُرد حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — را در بر، و عمامه زردی بر سر داشته باشد، و در پاهایش دو نعلین حضرت رسول — صلی الله علیه و آله —، و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد، و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد، و به این هیئت بیاید به نزد خانه کعبه، تنها و بی رفیق. پس چون شب در آید و دیده ها به خواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند.

پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است، و امر تو جاری است، پس حضرت صاحب الامر — علیه السلام — دست بر روی مبارک کشد و گوید:

۳۳. سوره توبه: ۳۳.

۳۴. سوره انفال: ۳۹.

۳۵. سوره آل عمران: ۸۵.

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که وعده ما را راست گردانید، و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم، پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا. پس بایستد میان رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم، و به صدای بلند آواز کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من، و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید به سوی من.

پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان، در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم، و بر هر حالی که بوده باشند، پس بشنوند همه به یک آواز، پس همگی متوجه به خدمت آن حضرت شوند، و به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در ما بین رکن و مقام. پس عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد، و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و جانهای ایشان به او فرح یابد، اما ندانند که قائم آل محمد — علیه السلام — ظاهر گردیده است.

پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت ظاهر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد، و دست خود را بگشاید مانند دست موسی — علیه السلام — از نور عالم را روشن کند، پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است.

پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایر ملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جن به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقبا به مبايعت سرافراز گردند. آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است؟ و چه جماعت اند اینها که با اویند؟ پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد. گویند که هیچ یک از اصحابش را می شناسید؟ گویند که نمی شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه، و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می شناسیم، و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند ندا کند که اهل

آسمانها و زمینها، بشنوند که ای گروه خلائق این مهدی آل محمد است و به نام و کنیه جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم، و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی — علیهم السلام —، با او بیعت نماید تا هدایت یابید، و مخالفت امر او ننمایید که گمراه می شوید.

پس اول کسی که آن ندا را لبیک می گوید و اجابت می کند ملائکه اند، پس مؤمنان جن، پس سیصد و سیزده نفر نقبا می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، و هیچ صاحب گوشه از خلائق نمی ماند مگر آن که آن صدا را می شنود، و متوجه می شوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها.

پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب طلوع کند شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیاس ظاهر شده است، و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه، با او بیعت نماید تا هدایت یابید، و مخالفت نکنید که گمراه شوید، پس ملائکه و جن و نقبا، همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است. گویند که شنیدیم اما باور نکردیم، پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود، و در تمام آن روز حضرت صاحب — علیه السلام — پشت به کعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون، پس نظر کند به من که علم و کمال همه، با من است، و هر که خواهد که نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین — علیهم السلام — پس نظر کند به من، و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه، نزد من است، و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر می دهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران می خواهد بیاید و از من بشنود.

پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند، امت آدم و شیث گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است، و خواندند بر ما از آن صحف آنچه نمی دانستیم. پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود — علیهم السلام — را، پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته، و آنچه از

ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند، پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نازل ساخته بی آن که تغییر و تبدیل شده باشد، چنانچه در قرآنهاى دیگر شده.

پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت برگشته باشد و بگوید که ای سید منم بشیر، امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تورا بشارت دهم به هلاک شدن لشگر سفیانی. پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را از برای مردم نقل کن.

بشیر گوید: که من و برادرم در میان لشگر سفیانی بودیم، مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما، در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم و مجموع لشگر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم، و اهلش را به قتل رسانیم. چون به صحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است، آخر شب فرود آمدیم، پس صدایی از آسمان آمد که بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را، پس زمین شکافته شد و تمام لشگر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد، و کسی و چیزی بر روی زمین نماند به غیر از من و برادرم. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت برگردانید چنانچه می بینی. پس با برادرم گفت که ای نذیر برو به سوی سفیانی ملعون در دمشق، و او را بترسان به ظاهر شدن مهدی آل محمد — علیه السلام —، و خبر ده او را که لشگر تورا حق تعالی در بیدا هلاک گردانید، و با من گفت که برو ای بشیر و ملحق شو به حضرت مهدی — علیه السلام — که در مکه است و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن، پس حضرت دست بر روی بشیر بمالد و به حالت اول برگردد، و با حضرت بیعت کند، و در لشگر آن سرور بماند.

مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند

شد؟

فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنان که مردی

با اهل و یاران خود صحبت دارد.

مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود؟

فرمود: که بلی و الله ای مفضل، و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت، ما بین نجف و کوفه، و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن، و به روایت دیگر چهل و شش هزار از جن، و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

مفضل پرسید: که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد؟ فرمود که اول ایشان را به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس اطاعتش نمایند، و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود.

مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد؟

فرمود: که خراب می‌کند و از بنایی که حضرت ابراهیم و اسماعیل — علیهما السلام — گذاشته بودند بنا می‌کند و از نو می‌سازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می‌کند، و مسجد کوفه را خراب می‌کند و از اساس اولش بنا می‌کند، و قصر کوفه را خراب می‌کند که هر که آن را بنا نهاده، ملعون است.

مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود؟

فرمود که نه ای مفضل، بلکه شخصی را از اهل بیت خود در آن جا جانشین خواهد کرد، و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید. پس بیایند به خدمت آن حضرت، سر در زیر افکنده و گریبان تضرع کنند و گویند که ای مهدی آل محمد توبه می‌کنیم، توبه ما را قبول فرما، پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت ترسانند، و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید، باز آن والی را بکشند. آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که به ایشان بگویند که برگردند به حق، هر که ایمان بیاورد او را ببخشید، و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید، پس چون عسکر فیروز اثر به سوی مکه باز کردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد، بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود: که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود، و مجلس دیوان و



حکمش مسجد کوفه خواهد بود، و محلّ جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود، و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود.

مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آن که در کوفه یا در حوالی کوفه باشد، یا دلش مایل به سوی کوفه باشد، و در آن زمان جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد، و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد، و قصرهای کوفه به کربلای معلی متصل گردد، و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محلّ آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد، و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند، و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی بایستد و بخواند خدای را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا کند.

پس حضرت صادق — علیه السلام — آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل به درستی که بقعه های زمین با یکدیگر تفاخر کردند، پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد، حق تعالی وحی فرمود که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا به درستی که آن بقعه مبارکه ای است که در آن جانندای «آئی انا الله» از شجره مبارکه به موسی رسید، و آن همان مکان بلندی است که مریم و عیسی را در آن جای دادم، و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین — علیه السلام — را بعد از شهادت شستند. در همان موضع حضرت عیسی روح الله، بعد از ولادت غسل دادند و خود در آن جا غسل کرد، و آن بهترین بقعه ای است که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — از آن جا عروج نمود، و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آن جا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم — علیه السلام —.

مفضل پرسید که ای سید، پس مهدی دیگر به کجا متوجه خواهد شد؟ فرمود: که به سوی مدینه جدم رسول خدا — صلی الله علیه و آله —، و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران شود. پس از آن جا حضرت مهدی — علیه السلام — متوجه کوفه شود، و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار از جن، و سیصد و سیزده تن از نقبا.

مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود؟ فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود، وای بر کسی که در آن جا ساکن باشد، از عَلمهای زرد و عَلمهای مغرب، و از عَلمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن می‌گردد، والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است، و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد، و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود. والله که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است، و گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است، و دخترانش حورالعین است، و پسرانش ولدان بهشتند، و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر، و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول، و حکم به ناحق، و گواهی ناحق، و شراب خوردن، و زنا کردن، و مال حرام خوردن، و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه‌ها و لشگرها به مرتبه‌ای که اگر کسی گذرد نشان دهد که این جا، زمین آن شهر است.

پس خروج کند جوان خوشرویی حسینی<sup>۳۶</sup> به جانب دیلم و قزوین، و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید این آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری می‌طلبید، پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا از طالقان، چه گنجها؟ نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بریابوهای اشهب سوار، همه مکمل و مسلح، و پیوسته بکشند ظالمان را تا به کوفه درآید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می‌شود و به او خبر می‌رسد که حضرت مهدی — علیه السلام — و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده‌اند، به اصحاب خود می‌گوید که بیایم برویم و ببینیم که این مرد کیست؟ و چه می‌خواهد؟ والله که خود می‌داند که مهدی آل محمد است، اما مطلبش آن است که به اصحابش ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را.

پس حسینی در برابر حضرت مهدی — علیه السلام — می ایستد و می گوید: که اگر راست می گویی که تویی مهدی آل محمد، کجاست عصای جدت رسول خدا — صلی الله علیه و آله — و انگشتر او و بُرد و زره او که فاضل می نامیدند، و عمامه اش که سحاب می گفتند، و اسبش که یربوع نام داشت، و ناقه اش که غضبا می گفتند، و استرش که دلدل می گفتند، و حمارش که یعفور می نامیدند و براق، و کومصحف امیرالمؤمنین — علیه السلام — که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟

پس همه را حضرت مهدی — علیه السلام — حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح، و ترکه هود و صالح، و مجموعه ابراهیم، و صاع یوسف، و کیل و ترازوی شعیب، و عصای موسی، و تابوت موسی، و زره داوود، و انگشتر سلیمان و تاج او، و اسباب عیسی، و میراث جمیع پیغمبران. پس حضرت مهدی — علیه السلام — عصای حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — را بر سنگ صلبی نصب کند، در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند.

پس حسینی گوید: که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا، پس حضرت مهدی — علیه السلام — دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت نمایند، به غیر از چهل هزار نفر از زبیدیّه، که با لشکر او باشند و مصحف ها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود، پس حضرت مهدی — علیه السلام — هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز، پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

مفضل پرسید که دیگر چه کار خواهد کرد؟ فرمود که لشکرها بر سفیانی خواهد فرستاد، تا آن که او را بگیرند، و در دمشق بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند.

پس حضرت امام حسین — علیه السلام — ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا، و هیچ رجعتی از این خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب — علیه السلام — و برای اوقبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یک

رکنش در بحرین و یک رکنش در صنعا یمن و چهارم در مدینه طیبه، و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه. پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان، و هر که در جنگهای آن حضرت شهید شده باشد. پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او یا رد گفته او می نمودند و می گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید، و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند. و همچنین برمی گردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر - علیه السلام - و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند، و هر که آزار ایشان کرده تا آن که پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند، و در آن وقت ظاهر می شود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ» تا آخر آیه.

مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که مراد اول و دومی است.

مفضل پرسید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین - علیه السلام - با حضرت صاحب الامر - علیه السلام - خواهند بود؟ فرمود: که بلی ناچار است که ایشان جمیع روی زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را، و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها، تا آن که هیچ موضعی از زمین نماند مگر ایشان طی نمایند و دین خدا را در آن جا برپا دارند. پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را، که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت نماییم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت، و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و رد گفته ها و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن و به در بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود و شهید کردن ما به زهر، و محبوس گردانیدن ما.

پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - گریان شود و فرماید که ای

فرزندان، نازل شده است به شما آنچه به جد شما پیش از شما واقع شده. پس ابتدا کند حضرت فاطمه — علیها السلام — و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندان که حجتها برایشان اقامه کردم سود نداد، و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار، و آب دهان خود را بر آن انداخت و پاره کرد، و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان به تو کردم، و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند، خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین — علیه السلام — غصب کردند. پس آمدند که او را به بیعت ببرند، او ابا کرد، هیزم بر درخانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند. من صدا زدم که ای عمر، این چه جرأتست که بر خدا و رسول می‌نمایی، می‌خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟ عمر گفت: که بس کن ای فاطمه که محمد — صلی الله علیه و آله — حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند. علی را بگو که بیاید و بیعت کند، و اگر نه آتش می‌اندازیم در خانه و همه را می‌سوزانیم.

پس من گفتم: خداوندا به تو شکایت می‌کنم این که پیغمبر تو از میان رفته، و امتش همه کافر شده‌اند و حق ما را غصب می‌کنند، پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار، خدا، پیغمبری و امامت هر دو را به شما نداده است، پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در، بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه، از من سقط شد و من فریاد می‌کردم که وا ابتاه، و رسول الله، دختر تو فاطمه را دروغگو می‌نامند و تازیانه بر او می‌زنند و فرزندش را شهید می‌کنند، و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین — علیه السلام — دوید و مرا به سینه خود چسباند و گفت: ای دختر رسول خدا، پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا قسم می‌دهم تو را که مقنعه از سرنگشایی و سر به آسمان بلند نکنی، و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

پس حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — شکایت کند که چندین شب با حسنین به خانه مهاجر و انصار رفتم از آنهایی که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان

گرفته بودی، و از ایشان طلب یاری کردم، همه وعده یاری کردند، و چون صبح شد هیچ یک به نصرت من نیامدند، بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت: که به درستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند، پس صبر کردم از برای خدا، و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده، تا آن که مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم.

پس حضرت امام حسن — علیه السلام — برخیزد و شکایت کند که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید، زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه، و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستد. پس به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم، و ایشان را به جنگ معاویه خواندم به غیر از بیست کس کسی جواب نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من مقصر شدند، خداوندا، تو بفرست برای ایشان بلا و عذاب خود را، پس از منبر فرود آمدم، و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم. پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشکرها را به انبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بی گناه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم به ایشان، که شما را وفایی نیست، و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم: که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم، آخر نشد به غیر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی — علیهما السلام — با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند، پس چون حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نظرش بر او افتد بگیرد و جمیع اهل آسمانها و زمینها به گریه آن حضرت گریان شوند، و حضرت فاطمه نعره ای بزند که زمین بلرزد، و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و امام حسن — علیه السلام — از جانب راست حضرت

رسول بایستند و حضرت فاطمه -علیها السلام- از جانب چپ آن حضرت. پس حضرت امام شهید نزدیک آید، حضرت رسول او را به سینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین، دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد، و از جانب راست امام حسین -علیه السلام- حمزه سید الشهداء باشد، و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین -علیه السلام- برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه -علیها السلام- آیه تلاوت کند که ترجمه ظاهر لفظش این است که آن روز که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده، و هر آنچه کرده است از کار بد، آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد.

پس حضرت صادق -علیه السلام- بسیار گریست و فرمود: که روشن مباد دیده ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان؟ فرمود که ثواب غیرمتناهی اگر شیعه ما باشند.

مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که حضرت فاطمه -علیها السلام- برخیزد و بگوید که خداوندا، وفا کن به وعده ای که با من کرده ای در باب آنها که بر من ظلم کردند، و حق مرا غصب کردند، و مرا زدند و به جزع آوردند به ستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند. پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی، و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند، پس نماند احدی از کشندگان و ستمکاران بر ما، و آنها که راضی بودند به ستمهای ما مگر آن که هزار مرتبه آن روز کشته شوند.

مفضل گوید گفتم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما در آن روز زنده خواهید شد. فرمود که مگر نشنیده اند سخن جدّ ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرّر خبر داده ایم از رجعت، مگر نشنیده اند این آیه را «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ ذُوقَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»<sup>۳۷</sup> یعنی البته بچشانیم

به ایشان از عذاب پست تریش از عذاب بزرگ تر. و فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگ تر عذاب قیامت است.

پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند می گویند که معنی رجعت آن است که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود، وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد. پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است. ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ»<sup>۳۸</sup> تا آخر که ترجمه اش گذشت، والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است، و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است، و فرعون و هامان اول و دومی است.

پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین — علیهما السلام — و پدرم امام محمد باقر — علیه السلام — پس شکایت کنند به جد خود رسول خدا — صلی الله علیه و آله — آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است.

پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی به من رسیده است.

پس برخیزد فرزندم امام موسی — علیه السلام — و شکایت کند به جدش از هارون الرشید.

پس برخیزد علی بن موسی الرضا — علیهما السلام — و شکایت کند از مأمون.

پس برخیزد امام محمد تقی — علیه السلام — و شکایت کند از مأمون و غیر او.

پس برخیزد امام علی النقی — علیه السلام — و شکایت کند از متوکل.

پس برخیزد امام حسن عسکری — علیه السلام — و شکایت کند از معتزل.

پس برخیزد مهدی آخر الزمان، همانم جدش حضرت رسول — صلی الله علیه

و آله — با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه، در روزی که پیشانی نورانش در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند، و ملائکه در دور و کنار او باشند تا



بایستند نزد جد امجدش و بگویند که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی، و نام و نسب و کنیه مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند، و گفتند که متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می بود این قدر غایب نمی ماند، پس صبر کردم از برای خدا تا حال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرماید که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»<sup>۳۹</sup> و گویند که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۴۰</sup> پس بخواندم «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَتَتَّصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا»<sup>۴۱</sup>!

مفضل پرسید: که چه گناه داشت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — که حق تعالی می فرماید که تا بیامرزد از برای تو الله — تعالی — آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است، و بعد از این چه خواهد شد؟

حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان برادر من، علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند، گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بارکن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن، پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد، و همه را از برای آن حضرت آمرزید.

پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما امامان ما.

حضرت فرمود: که ای مفضل این مخصوص تو و أمثال تو است از شیعیان

۳۹. سورة الزمر: ۷۴.

۴۰. سورة توبة: ۳۳.

۴۱. سورة فتح: ۱.

خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فایده به حال ایشان نمی توانیم رسانید، زیرا که حق تعالی می فرماید که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند.

مفضل پرسید که آن آیه که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خواهند خواند که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی - علیه السلام - و رجعت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خواهد بود، و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد آمد که «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَيَتَّكُونَ الدِّينَ كُلَّهُ لِلَّهِ»<sup>۴۲</sup>.

پس حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که پس برگردد حضرت مهدی - علیه السلام - به سوی کوفه و حق تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب بارید، و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر.

مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد؟

حضرت فرمود: که اول مرتبه حضرت مهدی - علیه السلام - ندا کند در تمام عالم که هر که قرضی به یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید، پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل.<sup>۴۳</sup>

۴۲. سوره انفال: ۳۹.

۴۳. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۹-۱۹۲. بحار الانوار ۱/۵۳-۳۵.

### حدیث نهم

#### [خبر دادن پیغمبر اکرم به ظهور ائمه معصومین و دعای آنها]

شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی به سند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی - علیه السلام - که آن حضرت روایت نمود از آباء طاهرین خود از حضرت امام حسین - صلوات الله علیهم اجمعین - که آن حضرت فرمود که روزی رفتم به خدمت جدم سید انبیاء - صلی الله علیه و آله - و ابی بن کعب در خدمت آن حضرت بود، چون داخل شدم فرمود که مرحبا به تو ای زینت آسمانها و زمینها.

ابی گفت که: چگونه غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود؟ حضرت فرمود که: ای ابی، به حق آن خداوندی که مرا به راستی به خلق فرستاده است که رتبه حسین - علیه السلام - در آسمان بزرگتر است از زمین، و در جانب راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است، و کشتی نجات امت است، و پیشوای خلق است، و در او سستی و ضعف نیست، فخر است، و علم است، و ذخیره نجات عالمیان است.

و به درستی که حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه ای طیب و مبارک پاکیزه ترکیب داده، و او را دعایی تلقین فرموده است، که هیچ مخلوقی خدا را به آن دعاها نخواند مگر آن که الله - تعالی - او را در قیامت با آن حضرت محشور گرداند، و در آخرت شفاعت خواه او باشد، و حق تعالی غمهای او را زایل گرداند، و راه دین و دنیا را بر او واضح گرداند، و قرضش را ادا کند، و کارش را آسان کند، و او را بر دشمن غالب گرداند، و پرده عیبهای او را نبرد.

ابی گفت که آن دعا کدام است یا رسول الله؟

فرمود: که می گویی هرگاه که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا سَأَلْتُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عُسْرِي يُسْرًا».

چون این دعا را بخوانی خدا کارهای تورا آسان گرداند، و سینه تورا به علم و معرفت بگشاید، و تورا شهادت لاله الا الله در وقت مردن تلقین کند.

ابی گفت: یا رسول الله آن چه نطفه است؟

فرمود: که آن نطفه ای است که در صلب حبیب من حسین است. فرمود که مثل آن نطفه، مثل ماه است که به آن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد، و هر که تابع او شود به صلاح آید، و هر که او را گم کند و پیروی او ننماید در کوی ضلالت فرورود. پرسید که اسمش چیست؟ و دعایش کدام است؟ فرمود: که نامش علی است، و دعایش اینست «يَا دَائِمُ يَا دَائِمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ» هر که این دعا بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین — علیهما السلام — محشور گرداند، و آن حضرت قائد او باشد به سوی بهشت.

ابی پرسید که یا رسول الله آیا او را خلفی و وصیی هست؟ فرمود: که بلی از برای او است میراثهای آسمانها و زمین. پرسید که چه معنی دارد میراثهای آسمانها و زمین؟

فرمود: که حکم به حق کردن در میان مردم، و تأویل و تفسیر احکام الهی، و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت. ابی پرسید که چه نام دارد؟ فرمود که نامش محمد است، و به درستی که ملائکه انس می یابند به او در آسمانها، و در دعاهای خود می گوید که «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوَدُّ فَأَغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي — و اگر دیگری بخواند به جای شیعتی و شیعه آل محمد بخواند — وَطَيْبٌ مَا فِي صُلْبِي» پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکی از جمیع بدیها، و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عزوجل این نطفه را طیب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کننده و هدایت یافته، و راضی به قضای الهی و پسندیده جناب خود گردانیده و خدا را به این دعا می خواند.

«يَا دَائِمُ غَيْرُ مُتَوَانٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي — اگر دیگر بخواند بجای لشيعتی لشيعته علی بن ابی طالب علیه السلام بخواند — مِنَ النَّارِ وَقَاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضًا، وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَأَقْضِ دِيُونَهُمْ، وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكَبَائِرَ الَّتِي

بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّيْمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجًا» .  
 هر که این دعا را بخواند خدای عزوجل او را حشر کند در قیامت رو سفید با  
 جعفر بن محمد — علیهما السلام — به سوی بهشت، ای ابی به درستی که خدا به وجود  
 آورده است از او نطفه پاک و مبارک نیکویی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل  
 ساخته، و او را نزد خود موسی نام کرده.

ابی گفت یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف می کنند و هر  
 یک از دیگری متولد می شوند، و میراث علم از یکدیگر می برند، و هر یک فضیلت  
 دیگری را بیان می کنند، فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب  
 پروردگار عالمیان. ابی پرسید که او را دعایی هست به غیر از دعای پدرانش؟ فرمود که  
 بلی می گوید در دعایش «يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَيَا بَاسِطَ الرَّزْقِ، وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى  
 وَبَارِئِ النَّسَمِ وَمُخَيِّ الْمَوْتَى وَمُمِيتِ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمِ الثَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»  
 هر که این دعا را بخواند خدا حاجاتش را برآورد، و در قیامت او را با موسی بن جعفر  
 — علیهما السلام — محشور گرداند.

و به درستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک پاکیزه و  
 پسندیده، و نزد خود او را علی نام کرده، و پسندیده خدا است در علم او و حکم او، و او  
 را حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت به او حجت خود را تمام کند و در  
 دعایش اینست:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَى وَتَبَثْنِي عَلَيْهِ وَاحْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا أَمِنَ مَنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ  
 وَلَا حُزْنَ وَلَا جَزَعٌ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» .

و به درستی که خدای عزوجل در صلب او ترکیب داده است نطفه مبارک طیب  
 پاکیزه پسندیده، و نام کرده او را محمد بن علی، و او شفاعت کننده شیعیان است، و  
 وارث علم جلال الهی است، و علامت بینه راه هدایت است، و حجت ظاهره پروردگار  
 است، و در حین ولادت خواهد گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و می گوید در  
 دعای خود «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُفْنِي  
 الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ حَلْمَتْ عَمَّنْ عَصَاكَ وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» هر که این دعا را

بخواند حضرت امام محمد تقی — علیه السلام — شفاعت او کند در روز قیامت.  
 والله — تعالی — در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده  
 نیست، و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است، و او را نزد خود علی بن محمد نام  
 کرده است، و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده، و علوم خود را به او سپرده، و هر راز  
 پنهانی را بر او آشکار گردانیده، و هر که او را ملاقات کند و رازی در سینه اش باشد از  
 آن راز خبر می دهد و دشمنش را به او می شناساند و در دعایش می گوید: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ  
 يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ، وَأَسْأَلُكَ التَّجَاةَ يَوْمَ يُتَفَخُّ فِي  
 الصُّورِ» هر که این دعا را بخواند حضرت امام علی النقی — علیه السلام — در قیامت  
 شفیع و کشاننده او باشد به سوی بهشت.

و به تحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه ای قرار داده و او را نزد خود حسن نام  
 کرده، و او را نوری گردانیده در شهرها، و جانشین خود گردانیده در زمین و موجب عزت  
 گردانیده برای امت جدش، و راهنمایی گردانیده برای شیعیانش، و شفاعت خواهی  
 گردانیده برای ایشان نزد پروردگارش، و عذابی گردانیده برای هر که مخالفت او کند،  
 و حجتی گردانیده برای هر که ولایت و محبتش را به جان قبول کند، و برهانی گردانیده  
 برای هر کس که او را امام خود داند و در دعای خود می گوید: «يَا عَزِيزَ الْعِزْفِيِّ عِزِّهِ يَا  
 عَزِيزُ أَعِزَّنِي بِعِزِّكَ، وَأَيِّدْنِي بِنَصْرِكَ وَأَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَذْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ،  
 وَاجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ، يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» هر که این دعا را بخواند  
 خدا او را با آن حضرت محشور گرداند، و از آتش جهنم او را نجات دهد هر چند مستحق  
 جهنم شده باشد.

والله — تعالی — در پشت او قرار داده است نطفه پاکیزه طیب طاهر مطهری که  
 راضی باشد به او هر مؤمنی که خدا در روز اُلت پیمان ولایت آن حضرت را از او  
 گرفته است، و کافر شود به او هر منکری که در آن روز قبول پیمان نکرده، پس او است  
 امام پرهیزکار و پاکیزه کردار، خوشنود کننده ابرار و پسندیده پروردگار، و هدایت کننده و  
 هدایت یافته، حکم می فرماید به عدالت، و امر می نماید به حق، و خدا را تصدیق  
 می نماید و خدا تصدیق او می نماید در هر چه گوید.

و خروج می‌کند از مکه در وقتی که دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد، او را گنجها هست نه از طلا و نه از نقره، بلکه اسبان نفیس فربه، و مردان شجاع صاحب علامت، که خدا بگرد آورد ایشان را از برای او از شهرهای دور به عدد اهل بدر سیصد و سیزده کس، و با او صحیفه‌ای به مهوری سربسته، که در آن صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان، و نسبهای ایشان، و شهرهای ایشان، و طبیعتهای ایشان، و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته است، ایشان جمعی باشند که چه بسیار جد و اهتمام در طاعت آن حضرت داشته باشند.

ابی پرسید که دلالتها و علامتهای آن حضرت کدام است یا رسول الله؟  
فرمود که او را عَلمی هست که چون هنگام خروج آن حضرت شود آن عَلم بی سبب گشوده شود و بلند گردد، و خدا آن عَلم را گویا گرداند، پس ندا کند آن حضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا، پس بکش دشمنان خدا را، و او را دورایت و علامت هست، و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش می‌شود شمشیر خود، از غلاف کنده می‌شود و ندا می‌کند آن حضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا، پس جایز نیست تو را که بنشیننی از جهاد دشمنان خدا. پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیابد ایشان را، و حدود الهی را برپا دارد و به حکم خدا حکم کند. و چون بیرون آید، جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل از جانب چپ او باشد، و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر داده‌ام اگر چه بعد از مدتی باشد و امور خود را به خدا می‌گذارم.

یا ابی خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید، و بهشت از برای کسی است که او را دوست دارد، و سعادت مند کسی که به امامت او قائل باشد، و خدا شیعیان را از هلاکت نجات بخشد، و به اقرار به خدا و رسول و جمیع ائمه — علیهم السلام — خدا درهای بهشت از برای ایشان بگشاید. صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود، و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده‌ای است که هرگز نورش زایل نگردد.

ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال وصف کردن ایشان از جانب خدا؟

فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد، و نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است.<sup>۴۴</sup>

### حدیث دهم

#### [علائم ظهور آن حضرت]

محمد بن بابویه و شیخ طوسی — رحمة الله علیهما — به سندهای معتبر از علی ابن موسی الرضا — علیهما السلام — روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیمی که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند، و آن در وقتی است که سومین از فرزندان من وفات یابد، و بعد از او امام ایشان غایب باشد، و اهل آسمان و زمین بر او بگریزند، و چه بسیار از مؤمنان بر او دل سوخته و محزون باشند، و چشمه زلال امامت منبعش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب، سه آواز از آسمان به ایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند، یک صدا آن که «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی: البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران. صدای دوم «أَزِفَةَ الآزِفَةَ» یعنی: نزدیک شد آن امری که به نزدیکی وصف می کردند یا نزدیک شدن بود. صدای سوم بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که «هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّفِي هَلَاكِ الظَّالِمِينَ» یعنی این امیرالمؤمنین است که برگشته است به دنیا که هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت فرج مؤمنان برسد، و مُرده‌ها آرزو کنند که کاش زنده می بودیم، و خدا سینه های مؤمنان را از کینه های منافقان و غمهای ایشان نجات دهد.<sup>۴۵</sup>

و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم آل محمد — علیه السلام — در اول روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با فلان و شیعه او است. پس آنها که صاحب یقین نباشند و دل‌هایشان به مرض شک و شبهه مبتلی باشد به

۴۴. بحار الانوار ۳۶/۳۶-۲۰۴-۲۰۹ از اکمال الدین و عیون اخبار الرضا صدوق.

۴۵. بحار الانوار ۵۲/۵۲-۲۸۹-۲۹۰ از کتاب غیبت شیخ و امالی شیخ صدوق.



صدای دوقم گمراه شوند، و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت — علیهم السلام — را شنیده باشند که ندای دوقم از شیطان است و اعتقاد به گفته ایشان داشته باشند برایمان ثابت بمانند<sup>۴۶</sup>.

و در احادیث معتبره وارد شده است که آن حضرت در روز شنبه، عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجرالاسود اندازد، و اول کسی که با او بیعت کند جبرئیل باشد که به صورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند، پس جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر بر بیت المقدس و به آواز فصیح ندایی کند که همه خلایق بشنوند و بگویند «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» یعنی: آمد امر الهی پس طلب زود آمدن آن مکنید<sup>۴۷</sup>.

و به روایت دیگر آن که بنام و نسب حضرت قائم — علیه السلام — ندا کند جبرئیل ندایی که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده است از دهشت بنشیند<sup>۴۸</sup>.

و از جمله علامات آن حضرت آن است که به صورت جوانان ظاهر شود که هر بیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته باشد یا کمتر، و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آن حضرت ظاهر نشود.

و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج مهدی — علیه السلام — هست: صدای آسمانی، و خروج سفیانی، و فرو رفتن لشکر او بر زمین، و گشتن نفس زکیه از سادات حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه، و خروج کردن یمانی از جانب یمن. و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آن حضرت حاضر باشند، بعضی شب از میان رختخواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند، و بعضی علانیه برابر سوار شوند و در همان صبح نزد آن حضرت حاضر شوند، و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی

۴۶. بحارالانوار ۵۲/۲۹۲ از کتاب غیبت نعمانی.

۴۷. بحارالانوار ۵۲/۲۹۰ از کتاب غیبت شیخ و ص ۲۸۵ از کمال الدین شیخ صدوق.

۴۸. بحارالانوار ۵۲/۲۹۰ از کتاب غیبت شیخ.

برایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و کنیه و نسبش نوشته باشد.

و از جمله علامات ظهور آن حضرت که از اخبار معتبره ظاهر می شود گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان، و گرفتن ماه در آخرش، هر دو برخلاف عادت و قواعد منجمین، و فرورفتن مردم بر زمین در بیدار چنانچه گذشت، و یکی در مغرب و یکی در مشرق، و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اول روز تا اواسط وقت عصر، و طلوع کردن آفتاب از مغرب، و ظاهر شدن ستاره دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه، پس خم شود به حدی که نزدیک باشد که هر دو طرفش به یکدیگر برسد، و سرخی که در آسمان ظاهر شود و به اطراف آسمان منتشر گردد، و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت روز بماند، و عربان بر شهرهایی مستولی شوند، و اهل مصر پادشاه خود را بکشند، و شام خراب شود، و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود، و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند، و علمهای قبیله کنده از عرب متوجه خراسان شوند، و شصت دروغگو به هم رسند، و باد سیاهی در بغداد در اول روز بلند شود، و زلزله شود که اکثر شهر بر زمین فرورود، و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه ها بر عراق مستولی شود، و ملخی در وقتش و غیر وقتش نازل شود، و دو طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود، و جماعتی از اهل بدعت به صورت میمون و خوک مسخ شوند.

و علامات بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر آنها کردیم<sup>۴۹</sup>.

### حدیث یازدهم

#### [وقایع بعد از ظهور]

شیخ محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم نعمانی — رضی الله عنهم — روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق — علیه السلام —

که آن حضرت فرمود که گویا می بینم حضرت قائم — علیه السلام — را در نجف کوفه که زره حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — را بپوشد، و بر اسب سیاهی سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد، پس اسب را به حرکت درآورد، به نحوی که به اعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان است.

پس علم رسول خدا را بگشاید و بر پا کند، چوبش از عمود عرش باشد، و بر سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق تعالی نوشته باشد آن علم را به سوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آن که خدا ایشان را هلاک گرداند، پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آن که دلش در شجاعت مانند قطعه آهن شود، و به هر مؤمن، خدا قوت چهل مرد را کرامت فرماید، و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آن که حق تعالی این فرج را در قبر او بر او داخل گرداند، و مؤمنان در قبرها به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را به ظهور قائم آل محمد — علیه السلام — بشارت دهند. پس بر آن حضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح — علیه السلام — در کشتی بودند، و از آنها که با حضرت ابراهیم — علیه السلام — بودند در هنگامی که نمرود او را به آتش انداخت، و آنها که با حضرت موسی — علیه السلام — بودند در وقتی که دریا برای او شکافته شد، و آنها که با حضرت عیسی — علیه السلام — بودند در وقتی که خدا او را به آسمان برد، و چهار هزار ملک علامت دار و هزار ملک دیگر که به ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — نازل شدند، و چهار هزار ملک که به یاری حضرت امام حسین — علیه السلام — نازل شدند.

پس حضرت رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گردآلوده نزد قبر آن حضرت اند و گریه می کنند بر آن حضرت تا روز قیامت، و سرکرده ایشان ملکی است که او را منصور می گویند هر که به زیارت آن حضرت می رود آن ملائکه او را استقبال می کنند، و هر که وداع می کند او را مشایعت می نماید، و هر که بیمار می شود از زائران، او را عیادت می کنند، و هر که می میرد از ایشان، بر جنازه اش نماز می کنند و برای او استغفار می کنند، و اینها همه در زمین اند و انتظار می کشند که حضرت

قائم آل محمد - علیه السلام - خروج کند و او را یاری کنند<sup>۵۰</sup>.

اما آنچه از روایات معتبره بسیار که به طرق متعدده، مشایخ عظام روایت نموده اند که معلوم می شود از سیرت و اوصاف آن حضرت - علیه السلام - بعضی را بر سبیل اختصار به حذف اسناد در این رساله مختصر ایراد می نمایم.

به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا، و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق، ذوالقرنین ابر ذلول را اختیار نمود، و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قائم آل محمد - علیه السلام - ذخیره کرد، و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین خواهند گردید، و انواع بادهای مسخر او خواهند بود، و در سن پیران و هیئت پیران و هیئت جوانان ظاهر خواهد شد، و قوت بدنش به مرتبه باشد که اگر دست بپندازد به بزرگترین درختان زمین، از ریشه برکند، و اگر در میان کوهها صدایی بزند همه سنگها از هم بریزد، و به مشرق و مغرب عالم بگردد، و هیچ کوه و صحرا و دریا نماند مگر آن که آن حضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را در آن جا برپا دارد، و گنجها و معدنهای زمین همه برای او ظاهر گردد، و به هر طرف که متوجه شود یک ماهه راه رعب و ترسش در دلها بیفتد، و هر که را ببیند به صورت بشناسد که مؤمن است یا منافق، نیکوکار است یا بد کردار، و به طریق حکم حضرت داوود و سلیمان - علیهما السلام - به علم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد، و به هر جا که رود ابری بر سر آن حضرت سایه کند و صدایی از ابر آید که به زبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است، زمین را پر از عدل می کند بعد از آن که پر از جور شده باشد. و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده می شود که مسافتهای بسیار به اندک زمانی طی نمایند، و آن حضرت را سایه نباشد، و چون از مکه بیرون آیند منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچ کس آب و توشه با خود برندارد، و سنگ حضرت موسی را که باریک شتر است با خود داشته باشد، و به هر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب کند، دوازده چشمه از

۵۰. بحار الانوار ۵۲/۳۲۸-۳۲۹ از کامل الزیارة و غیبة نعمانی.

ان جاری شود که هر تشنه ای که از آن بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود، و چون به نجف اشرف برسند و در آنجا ساکن شوند، پیوسته آب و شیر از آن جا جاری باشد و هر گرسنه از آن بخورد سیر شود و هر تشنه سیراب گردد.

و در روایت دیگر آن است که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چهار پایان ایشان بخورند، و عصای حضرت موسی - علیه السلام - با آن حضرت باشد که هر وقت که بیندازد به شکل ازدهایی شود که چون دهان بگشاید، از کام بالا تا کام پایین او، چهل ذراع باشد و هر چه را فرماید فرو برد، و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد در وقتی که او را به آتش انداختند و چون پوشید آن را آتش در او تأثیر نکرد، و همان پیراهن بود که حضرت یوسف - علیه السلام - در مصر که آن را گشود حضرت یعقوب - علیه السلام - در شام بویش را شنید، و چون بر رویش انداختند دیده هایش روشن شد، وقتی که حضرت صاحب الامر - علیه السلام - ظاهر شود آن را پوشیده باشد، و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد، و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار و انبیاء همراه داشته باشد، و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد، و اگر پناه به درختی یا سنگی برد و پنهان شود آن درخت و سنگ بگوید که کافر نزد ما است بیا و او را بکش، و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد پس عقلهای ایشان کامل گردد.

و در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد، و دلهاشان از آهن محکم تر باشد، و اگر همت بندند کوههای آهن را از جا برکنند و همه چیز اطاعت ایشان کنند حتی درندگان زمین و پرندگان هوا. و اگر یکی از اصحاب آن حضرت بر زمین پا بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم آل محمد - علیه السلام - بر روی من پا گذاشته است، و حق تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد، و هر یک از ایشان از نیزه گذاراتر و از شیر با جرأت تر باشند، و دشمن را در زیر پا بمالند و خرد کنند، و خدا گوشها و دیده های ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند به جمال شریف آن حضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی به

برکت آن حضرت از ایشان برطرف شود، و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که از روزی که غصب خلافت امیرالمؤمنین — علیه السلام — کردند قطع شد، نازل گردد. و کینه‌ها از دلهای مردم برطرف شود، و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر به یکدیگر نرسانند حتی آن که یک زن تنها از عراق به شام برود و همه جا پا بر سبزه و گیاه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد، و هیچ دزدی و درنده‌ای او را ضرر نرساند.

و اول که آن حضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه که کلید داران کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزد، و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدایند، و فرزندان قاتلان امام حسین — علیه السلام — را بکشد برای آن که به کرده پدران خود راضی بوده اند، و هر که به کارزشتی راضی باشد چنان است که آن کار را خود کرده است، و... رازنده گرداند و انتقام فاطمه زهرا — سلام الله علیها — و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد، و کسی که زکاة ندهد او را گردن بزند، و زمین به نور آن حضرت روشن گردد و تاریکی برطرف شود، و مردم را احتیاج به آفتاب و ماه نباشد، و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک به وجود آید، و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، و از پشت قبر حضرت امام حسین — علیه السلام — نهری به سوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود.

و حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — فرمود که گویا می بینم پیرزالی زنبیلی از گندم در سردارد و می برد به نهر کربلا که آسیا کند بی آن که کرایه بدهد. و آن حضرت و عیال آن حضرت در مسجد سهله قرار گیرند، و عمارتهای مسجدها را خراب کند، و چوب بستنی راست کند مانند چوب بستنی که در زمان حضرت موسی — علیه السلام — بود، و کنگره‌های مسجدها را خراب کند، و منارها را خراب کند، و شاهراه مسلمانان را شصت ذراع گرداند، و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند برطرف، و هر پنجره و روزنه و ناودان بیت الخلا، که بر شارع گشاده باشند خراب کند، و فلک را خدا امر فرماید که حرکت کند که هر روز برابری روز

باشد، و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم — علیه السلام — بنا کند، و مسجد الحرام و مسجد رسول را خراب کند و به طریقی که در زمان حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — بوده بنا کند، و مقام حضرت ابراهیم — علیه السلام — را به آن جایی که حضرت گذاشته بود و عمر به تعصب جاهلیت تغییر داد برگرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع سنتها را بر پا دارد. و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که هر چند گردند فقیری بیابند برای زکات و تصدق نیابند، و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید، و از هیچ کس به غیر از اسلام راضی نشود.

و بسا باشد که شخصی بر بالای سر آن حضرت ایستاده و او امر و نهی فرماید، ناگاه بفرماید که بگردانیدش و پیش آورید، پس بفرماید که او را گردن بزنند به سبب امری که در ضمیر او بر آن حضرت ظاهر شود. و قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام — جمع فرمود و آن اشقیاء قبول نکردند ظاهر سازد.

و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود که گویامی بینم که شیعیان مادر میان مسجد کوفه خیمه ها بر پا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه می نمایند. و چون حضرت والی و حاکمی به شهری از شهرها فرستد می فرماید که کتاب تو کف دست تو است هر امری که تو را روی دهد و بر تو مشتبه شود و حکم الهی را در آن ندانی نظر کن بر کف دست خود که در آن جا به قدرت الهی آنچه خواهی، نوشته است.

و حضرت لشکری به استانبول فرستد، پس چون به خلیج استانبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آبراه روند، چون مردم روم آن حال را مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب راه روند خودش چون خواهد بود، پس دوازده شهر را بکشایند و ایشان داخل شوند، و آنچه حضرت امر فرموده باشد به عمل آورند. و چون مردم به خدمت حضرت روند چنین سلام کنند که «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ».

و در زمان آن حضرت در مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب طهور و چشمه ای از آب خوردن جاری باشد. و چون قائم — علیه السلام — در کوفه قرار گیرد لشکری به جانب شام فرستد که بنی امیه را بکشند، ایشان بگریزند به جانب فرنگ، اهل فرنگ به ایشان گویند که ما شما را به شهر خود

نمی‌گذاریم تا نصرانی نشوید و به دین ما درنیایید، ایشان به دین نصاری درآیند و چلیپاها به گردن اندازند و داخل شهر فرنگ شوند، چون لشکر قائم آل محمد علیه السلام وارد فرنگ شود، نصاری طلب امان و صلح کنند و اصحاب قائم آل محمد علیه السلام فرمایند که شما را امان ندهیم تا گریخته‌های ما را ندهید، پس بنی امیه را بگیرند و همه را گردن بزنند.

و چنانچه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - بعد از نبوت آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب ننمود و احکام تازه برایشان جاری ساخت، حضرت صاحب الامر - علیه السلام - نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آن حضرت واقع شده است متعرض نخواهد شد. این مختصری بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت و جلال، و هر که بسط این کلام را در این باب خواهد رجوع نماید به کتاب بحار الانوار<sup>۵۱</sup>.

### حدیث دوازدهم

#### [رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام -]

شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده‌اند که حضرت امام حسین - علیه السلام - پیش از شهادت، اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روزی به من گفت که ای فرزند زود باشد که تو را ببرند بسوی عراق به زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آن جا ملاقات کرده‌اند و آن را عمورامی نامند، و تو در آن زمین شهید شوی، و جماعتی از اصحاب تو، با تو شهید شوند که درد آهن به ایشان نرسد، پس حضرت این آیه را خواندند که «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»<sup>۵۲</sup> و فرمودند که: چنان که آتش به امر الهی بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو سرد شود. پس حضرت امام حسین - علیه السلام - فرمود که بشارت باد شما را، والله که

۵۱. تمام فقرات احادیث این باب مراجعه شود به بحار الانوار ۵۲/۳۰۹-۳۹۱.

۵۲. سوره انبیاء: ۶۹.



اگر ایشان ما را بکشند به نزد پیغمبر خود می‌رویم، پس می‌مانم در آن عالم آنچه خدا خواهد، پس اول کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیامت من باشم، بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - و ظاهر شدن قائم اهل بیت - علیه السلام - پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز به زمین نیامده باشند پیش از آن، و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل - علیهم السلام - و لشکری چند از ملائکه، و نازل شوند محمد و علی و من و برادرم - علیهم السلام - و جمیع آنها که خدا به امامت برایشان منت گذاشته است سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است.

پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - علم خود را بجناباند و با شمشیر خود به دست قائم آل محمد - علیه السلام - بدهد، پس ما بعد از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد، پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از شیر. پس حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - به من دهد شمشیر حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - را، و بفرستد مرا به مشرق و مغرب عالم، و به هیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آن که به امر الهی خون او را بریزم، و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا برسم به هند، و جمیع شهرهای هند را فتح کنم. و حضرت دانیال و حضرت یوشع - علیهما السلام - هر دو زنده شوند و به نزد حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه به شما وعده دادند.

پس حضرت امیر - علیه السلام - هفتاد کس با ایشان همراه کند و به سوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند، پس لشکری به جانب شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح کنند، پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا آن که بر روی زمین به غیر از طیب و حلال گوشتی نباشد، و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را، و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن، هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم، و هر که از اسلام کراهت داشته باشد به حکم خدا خونش را

بریزم، و هیچ یک از ایشان نباشد مگر آن که حق تعالی ملکی بر او نازل گرداند که دست بر رویش بمسالد و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت به او بنماید، و بر روی زمین هیچ کوری و زمین گیری و مبتلایی نماند مگر آن که خدای تعالی دردهاشان را به برکت ما اهل بیت زایل گرداند، و خدای عزوجل برکت خود را از آسمان به زمین فرستد تا آن که هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند، و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان و میوه تابستان در زمستان بخورید، چنانچه حق تعالی می فرماید که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۵۳</sup> یعنی: اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه بگشاییم برایشان برکتها از آسمان و زمین، و لکن تکذیب پیغمبران کردند، پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم به کرده‌های بدایشان.

پس فرمود: که بدرستی که الله — تعالی — ببخشد در آن زمان به شیعیان کرامتی که برایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا آن که هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را به هر چه از ایشان صادر شود<sup>۵۴</sup>.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین — علیه السلام — باشد، و آنقدر در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد<sup>۵۵</sup>.

و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»<sup>۵۶</sup> که حضرت امام حسین — علیه السلام — بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و همگی خودهای طلاکار بر سر داشته باشند<sup>۵۷</sup>.

و در روایات دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند، چنانچه با حضرت موسی — علیه السلام — بودند و همه ایشان به مردم برسانند که این حسین بن علی

۵۳. سوره اعراف: ۹۶.

۵۴. بحار الانوار ۵۳/۶۱-۶۳ از کتاب خرایج راوندی.

۵۵. بحار الانوار ۵۳/۴۶ از کتاب اختصاص.

۵۶. سوره اسراء: ۶.

۵۷. بحار الانوار ۵۳/۸۹ از تفسیر عیاشی.

—علیهما السلام— است که خروج کرده است تا آن که مردم به او شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست، و در آن وقت حضرت صاحب الامر—علیه السلام— در میان ایشان باشد. پس چون معرفت حضرت امام حسین—علیه السلام— در دل‌های مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم—علیه السلام— از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین—علیه السلام— او را غسل دهد و کفن کند و حنوط نماید و نماز کند و در لحد گذارد، زیرا که امام را به غیر از امام دیگری غسل نمی‌دهد و نماز نمی‌کند بر او<sup>۵۸</sup>.

و به روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین—علیه السلام— بعد از حضرت صاحب الامر—علیه السلام— سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد، پس چون مدت آن حضرت تمام شود حضرت امیرالمؤمنین—علیه السلام— ظاهر شود و نوبت پادشاهی آن حضرت باشد.

و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق—علیهما السلام— منقول است که برید عجلی از آن حضرت پرسید که اسماعیل که خدا در قرآن مجید او را به صادق الوعد وصف نموده، آیا اسماعیل پسر ابراهیم است؟ حضرت فرمود که نه، بلکه اسماعیل فرزند حزقیل است. حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید، پس او را تکذیب کردند پوست سر و رویش را کردند، آنگاه خدا برایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا به نزد آن پیغمبر عالی مقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم تو را عذاب کنم به انواع عذابها. اسماعیل گفت که مرا به عذاب ایشان حاجت نیست. خدا وحی کرد به او که چه حاجت داری؟ حاجت خود را عرض کن. حضرت اسماعیل گفت پروردگارا، تو پیمان از ما پیغمبران گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمد—صلی الله علیه و آله— به پیغمبری و برای اوصیای او به ولایت و امامت، و خبر دادی خلقت را به آنچه ستمکاران آن امت با حسین بن علی—علیهما السلام— جگر گوشه آن پیغمبر—صلی الله علیه و آله— بعد از او خواهند کرد و وعده داده‌ای حسین—علیه السلام— را که او را به

دنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده، پس حاجت من در درگاه تو آن است که ای پروردگار من، مرا برگردانی به دنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم، پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسماعیل با حضرت امام حسین — علیه السلام — در رجعت به دنیا برخواهد گشت<sup>۵۹</sup>.

و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین — علیه السلام — با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان در رجعت برخواهد گشت<sup>۶۰</sup>.

### حدیث سیزدهم

#### [رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان]

شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده اند از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — فرمود که حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — روزی در خطبه خود فرمود که بدرستی که حق تعالی یگانه و فرد و بی همتا است، و دریگانگی خود منفرد است، و در اول آفرینش به کلمه ای تکلم نمود، پس آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب مقدس نبوی — صلی الله علیه و آله — و ذریهٔ مرا خلق فرمود. پس تکلم به کلمه ای دیگر نمود و او را روحی گردانید، و در آن نور ساکن کرد، و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد، پس ماییم روح برگزیدهٔ خدا و ماییم کلمات تامات الهی، و خدا به ما حجت خود را بر خلق تمام کرده است. پس ما همیشه در نور سبزی بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم نبود، ما خدا را عبادت می کردیم و تقدیس او می گفتیم، و این حال پیش از آن بود که خدا خلائق را بیافریند. پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان به ما بیاورند و ما را یاری کنند، و این است معنی آیه کریمه.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

۵۹. بحار الانوار ۵۳/۱۰۵.

۶۰. بحار الانوار ۵۳/۱۰۶.

مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»<sup>۶۱</sup>.

و مفاد ظاهر لفظش آن است که یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه به شما بدهم از کتاب و حکمت، پس بیاید به سوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شما است از دین و کتاب، هر آینه همه ایمان آورید به او، و هر آینه البته او را یاری کنید.

حضرت فرمود که یعنی ایمان به محمد — صلی الله علیه و آله — بیاورید و وصی او را یاری کنید، و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند، و بدرستی که خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم، و به تحقیق که من یاری آن حضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم به عهدی که خدا از من گرفته بود به یاری پیغمبرش، و آحدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند، زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند داد، و در آن وقت ما بین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود، و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد — صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین — زنده خواهد کرد، و در پیش روی من جهاد خواهند کرد، و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده خواهند زد در برابر من.

زهی عجب و چگونه تعجب نکنم از مرده‌هایی که خدا ایشان را زنده و همه صدا به تلبیه بلند کرده باشند، و فوج فوج آیند و گویند: لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ. یعنی اجابت کردیم و به خدمت تو ایستاده‌ایم ای خواننده مردم از جانب خدا، و در میان کوچه‌ها و بازارهای کوفه درآیند و شمشیرها بر دوش گذارند و بزنند بر سر کافران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا به عمل آورد آن وعده‌ای را که به اهل بیت رسالت داده در این آیه کریمه که «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»<sup>۶۲</sup> یعنی: وعده داده است

۶۱. سوره آل عمران: ۸۱.

۶۲. سوره نور: ۵۵.

خدا آن جماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین خود گرداند در زمین، چنانچه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش از ایشان بودند، و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان، و خوف و ترس ایشان را بدل کند به ایمنی که عبادت من بکنند و هیچ گونه شرک به من نیاورند.

حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی، و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد، بدرستی که مرا است برگشتنی بعد از برگشتن و زنده شدنی بعد از زنده شدن، و من صاحب رجعتها و برگشتنیهای بسیارم و صاحب صولتها و انتقامهای بی شمارم و صاحب دولتهای عجیبم. منم حصار آهن، منم بنده خدا و برادر رسول خدا، منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا، منم کلمه خدا، و منم اسماء حسناى الهی، و منم امثال علیا، و منم آیات کبری، و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را به جهنم رسانم، با من است تزویج اهل بهشت، به سوی من است بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان با من است، و منم مؤذن در اعراف، و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان، و دابة الارض که خدا در قرآن فرموده منم و در آخر الزمان ظاهر شوم، و عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد من است، و انگشتر سلیمان بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش بنده مؤمن حقا و کافر حقا، منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار، و منم آن کسی که خدا به او داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان خلایق را، و منم آن که خدا مسخر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی بادهای و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را، ای گروه مردم برسید از من از آنچه خواهید<sup>۶۳</sup>.

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — منقول است که

چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او نمود و فرمود که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم، و چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم، و این آخر رجعت‌های حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — است.

راوی گفت که مگر آن حضرت را چندین رجعت هست؟

فرمود که بلی آن حضرت را برگشته‌است و هر امامی که در هر قرنی و زمانی بوده است برمی‌گردد و با او برمی‌گردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده است تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند، و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — برمی‌گردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آن را روحا می‌گویند نزدیک به کوفه، پس جنگی بکنند که هر گز چنین جنگی نشده باشد از اول تا آخر دنیا. و گویا می‌بینم اصحاب امیرالمؤمنین — علیه السلام — را که شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند، و گویا می‌بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود، پس در آن حال، خداوند جبار ابری بفرستد که میان او پیر از ملائکه باشد و حضرت رسالت پناه محمد — صلی الله علیه و آله — در پیش ابر آید و حربه‌ای از نور در دست داشته باشد، و چون شیطان نظرش بر آن حضرت افتد از عقب برگردد، پس اصحابش به او گویند که کجا می‌روی الحال که ظفر برایشان یافته‌ای؟ شیطان گوید که من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید من می‌ترسم از عقاب الهی. پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — در رسد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه به آن یک ضربت هلاک شوند. پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود، و شرک و کفر از زمین برطرف شود، و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند، و از هر شیعه هزار پسر از صلب او به هم رسد و هر سال یک پسر، و در آن وقت باغ سبزی که خدا در سوره رحمن فرموده است که مدهامتان، نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه به هم رسد، و چندان وسعت داشته باشند که

خدا خواهد<sup>۶۴</sup>.

و احادیث معتبره بسیار وارد شده است در تفسیر آیه کریمه «يَوْمَ نَخْشُرُ مِنَ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا»<sup>۶۵</sup> یعنی روزی که محشور گردانیم از هر امتی گروهی از آنها که تکذیب می‌کنند به آیات ما، که این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور می‌گردانند؛ چنان که در جای دیگر فرموده محشور می‌گردانیم ایشان را و احدی از ایشان را ترک نمی‌کنیم<sup>۶۶</sup>.

و در حدیث دیگر منقول است در تفسیر آیه کریمه «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»<sup>۶۷</sup> که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که این آیه در باب ناصبیان است که در رجعت، فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود<sup>۶۸</sup>.

و احادیث در باب آن که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - است که نزدیک به قیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرف عامه و خاصه مستفیض است. و در بعضی احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خطاب فرمود که یا محمد! علی آخر کسی است که قبض روح او خواهم کرد از امامان، و اوست دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت<sup>۶۹</sup>.

و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است.

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مروی است که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - با حضرت امام حسین - علیه السلام - رجعت خواهد کرد، و از جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید. پس خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل کوفه، و از سایر

۶۴. بحار الانوار ۵۳/۴۲-۴۳ از کتاب اختصاص.

۶۵. سوره نمل: ۸۳.

۶۶. بحار الانوار ۵۳/۵۱، از تفسیر قمی.

۶۷. سوره طه: ۱۲۴.

۶۸. بحار الانوار ۵۳/۵۱ از تفسیر قمی.

۶۹. راجع به احادیث دابة الارض مراجعه شود بحار الانوار ۵۳/۵۲ و ۶۸ و ۱۰۰ و ۱۱۷.



مردم هفتاد هزار کس و در صفین با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده بود و معاویه و اصحابش را همگی به قتل رساند، پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون به بدترین عذابها معذب گرداند.

پس بار دیگر حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — با حضرت پیغمبر — صلی الله علیه و آله — برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — علم خود را به آن حضرت بدهد و انبیاء همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گرداند در زمین، و سایر امامان عاملان و نایبان آن حضرت باشند در اطراف عالم. و خدا را مردم در زمین بسدون تقیه و علانیه عبادت کنند، و حق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اول دنیا تا آخر دنیا تا آن که به عمل آید آن وعده ای که در قرآن مجید به آن حضرت فرموده که او را بر جمیع آنها غالب گرداند.<sup>۷۰</sup>

و در روایت دیگر منقول است که چون نزدیک قیام قائم آل محمد — علیه السلام — بشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند، پس به آن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهاشان بروید، و گویا می بینم ایشان را که از جانب جهنمه آیند و خاک از سرهایشان ریزد.<sup>۷۱</sup> و در حدیث دیگر مروی است که چون حضرت قائم — علیه السلام — بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند، پانزده نفر از قوم موسی — علیه السلام — که مردم را هدایت به حق می کردند و به حق عدالت می کردند، و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر، پس ایشان یاوران و حاکمان او باشند در شهرها.<sup>۷۲</sup>

۷۰. بحار الانوار ۵۳/۷۴-۷۵ از کتاب اختصاص.

۷۱. بحار الانوار ۵۳/۹۰ از کتاب ارشاد.

۷۲. بحار الانوار ۵۳/۹۰-۹۱ از کتاب اعلام الوری و ارشاد.

و ایضاً منقول است که چون آن حضرت ظاهر شود به قبر هر مؤمنی، ملکی بیاید و بگوید که امام تو ظاهر شده است اگر می خواهی تورا زنده گردانیم که به او ملحق شوی، و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود بمان تا روز قیامت<sup>۷۳</sup>.

و از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که چون حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت پادشاهی کند، و حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - چهل و چهار هزار سال<sup>۷۴</sup>.

و در احادیث معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت از تفسیر این آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» یعنی آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرده است تورا برمی گرداند به محل بازگشت. حضرت فرمود که والله که دنیا منقضی نشود تا آن که حضرت رسول و امیرالمؤمنین - علیهما السلام - هر دو به دنیا برگردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در همان جا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشند<sup>۷۵</sup>.

و ابن طاووس - علیه الرحمة - از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال از سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد - علیهم السلام - است و پادشاهی ایشان<sup>۷۶</sup>.

و از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود که گویامی بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین به انواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین - علیه السلام - بر آن نشسته باشد و در دور و کنار آن نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج به دیدن آن حضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی به ایشان رسد که ای دوستان من هر چه خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید، امروز روزی است که هیچ حاجت از

۷۳. بحار الانوار ۹۱/۵۳ از کتاب غیبت شیخ طوسی.

۷۴. بحار الانوار ۱۰۴/۵۳.

۷۵. بحار الانوار ۱۱۳/۵۳ - ۱۱۴.

۷۶. بحار الانوار ۱۱۶/۵۳.

حاجات دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آن که برآورم و طعام و آب ایشان از بهشت برای ایشان آید<sup>۷۷</sup>.

بدان که از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم - علیه السلام - جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد، به دنیا برمی گردند، نیکان برای آن که به دیدار ائمه خود، دیده های ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکیه های ایشان در دنیا به ایشان برسد، و بدان از برای آن که آزار بکشند و آن دولتی که نمی خواستند به اهل بیت رسالت برسد اضعاف آن را در دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند.

و اما سایر مردم در قبرها می مانند تا روز قیامت که محشور گردند، زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر. و اما سایر خلق پس ایشان را به حال خود می گذارند، و آیه کریمه نیز دلالت به رجعت دارد چنانچه دانستی. و اکثر علمای ما دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند، مثل ابن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه، و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسأله نزاع بوده است، و ستیان در این باب برایشان طعن می زده اند و ایشان جوابهای شافی می گفته اند، و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند.

و شیخ نجاشی - علیه الرحمة - در کتاب رجال نقل کرده است که ابوحنیفه به نزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر سبیل سخریه گفت که تو چون به رجعت اعتقاد داری پانصد درهم به من قرض بده تا در رجعت به تو پس دهم، او در جواب گفت که تو ضامنی بده که به صورت آدم برخواهی گشت بلکه به صورت میمون یا خوک برگردی.

و شیخ ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق - علیه السلام - که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و

متعہ را حلال نداند<sup>۷۸</sup>.

و این حقیر در کتاب بحار الانوار<sup>۷۹</sup> قریب به دوست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبره ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد به آن کتاب رجوع نماید.

و احادیث در باب رجعت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و حضرت امام حسین — علیه السلام — به اعتقاد فقیر متواتر است، و در باب سایر ائمه نزدیک به تواتر، و آنچه در این رساله ایراد نمودیم برای مصنف کافی است، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

### حدیث چهاردهم

#### [وظیفه مردم در زمان غیبت]

شیخ صدوق محمد بن بابویه به سند معتبر از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق — علیه الصلاة والسلام — روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان، پس خوشا حال جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حق ولایت اهل بیت — علیهم السلام — باقی بمانند. بدرستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد آن است که خداوند عالم ایشان را ندا کند که ای بندگان من که ایمان آوردید به راز پنهان من و تصدیق نمودید به غیب من. پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من، بدرستی که شما بندگان و کنیزان منید به حق و راستی، از شما عبادت قبول می نمایم و بس، و از شما عفو می کنم و بس، و شما را می آمرزم و بس، و به سبب شما باران می فرستم بر بندگان و دفع می کنم بلاها را از ایشان، و اگر نه شما می بودید، هر آینه عذاب خود را بر ایشان می فرستادم.

راوی گوید که عرض کردم که یابن رسول الله، کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمال است؟ فرمود: زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه ها بودن<sup>۸۰</sup>.

۷۸. من لایحضره الفقیه ۱۴۸/۲. و بحار الانوار ۹۲/۵۳ از کتاب مزبور.

۷۹. بحار الانوار ۳۹/۵۳ — ۱۴۴.

۸۰. بحار الانوار ۱۴۵/۵۲ از کمال الدین شیخ صدوق.

و به روایت دیگر نقل کرده است از زرارة بن اعین که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که بدرستی که قائم آل محمد - علیه السلام - را غیبتی خواهد بود پیش از قیام به امر قتال و جهاد.

گفتم: چرا؟ فرمود از ترس کشتن، پس فرمود: ای زراره او است که مؤمنان انتظار ظهور او می‌کشند و او است که مردم شک در ولادت او خواهند کرد. بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است، و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش به دو سال متولد شده است. و حق تعالی به غیبت آن حضرت شیعیان را امتحان فرموده است، و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت و ضلالت.

زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان چه کار بکنم؟ فرمود که اگر آن زمان را دریابی بر این دعا مداومت نما:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»<sup>۸۱</sup>.

و در حدیث معتبر دیگر از علی بن الحسین - علیهما السلام - منقول است که آن حضرت فرمود ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به درستی که اهل زمان غیبت آن حضرت که قائل به امامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود، زیرا که حق تعالی به ایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت و شناسایی آن قدر که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده است و ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در پیش روی آن حضرت با دشمنان او جهاد می‌کردند به شمشیر، و ایشانند صاحبان اخلاص به حقیقت، و ایشانند شیعیان ما براستی، و ایشانند خوانندگان مردم به دین خدادار پنهان و آشکارا، و فرمود انتظار فرج کشیدن بهترین فرجها

است ۸۲.

و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد به امامت صاحب الامر — علیه السلام — داشته باشد و انتظار فرج آن حضرت کشد به منزله کسی است که در زیر علم آن حضرت باشد، بلکه به منزله کسی است که در خون خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله ۸۳.

و در روایت معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که زود باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود، و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن دعا اینست «یا الله یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ».

و سید بزرگوار علی بن طاووس در کتاب مصباح الزائر روایت کرده است از حضرت صادق — علیه السلام — که هر که این دعا را چهل صبح بخواند از یاوران و انصار قائم آل محمد — علیهم السلام — باشد، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را در زمان آن حضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آن حضرت بکند، و حق تعالی به عدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه به او عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او محو نماید و دعا این است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ العَظِیمِ وَرَبَّ الکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ وَرَبَّ البَیْتِ المَسْجُورِ وَمُنزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجیلِ وَالرُّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالحَرُورِ وَمُنزِلَ الفُرْقَانِ [القرآن - خ ل] العَظِیمِ وَرَبَّ المَلائِکَةِ المَقَرَّبِینَ وَالأنبیاءِ وَالمُرْسَلِینَ.

اللَّهُمَّ انِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الکرِیمِ وَبِئُورِ وَجْهِکَ المُنیرِ وَمُلْکِکَ القَدِیمِ یا حَیُّ یا قِیُومُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أشرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُونَ وَبِاسْمِکَ الَّذِی یَصْلُحُ بِهِ الأوَّلُونَ وَالأخْرُونَ، یا حَیُّ قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ وَیا حَیُّ بَعْدَ کُلِّ حَیٍّ یا مُخِیِّ المَوتِی وَمُحِیِّ الأَحْیاءِ وَیا حَیُّ لا إلهَ إِلا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانا الامامَ الهادِیَ المَهْدِیَ القائِمَ بِأمرِکَ صَلواتُ اللهِ عَلَیهِ وَعَلى آبائِهِ

۸۲. بحار الانوار ۱۲۲/۵۲ از کتاب احتجاج.

۸۳. بحار الانوار ۱۲۶/۵۲.

الطاهرين عن جميع المؤمنين والمؤمنات في مشارق الارض ومغاربها وسهلها وجبلها  
وبرها وبحرها وعتي وعن والدي من الصلوات زنة عرش الله ومداد كلماته وما اخصاه  
علمه واحاط به كتابه.

اللهم اني اجدد له في صبيحة يومي هذا وما عشت من ايامي عهداً وعقداً وبيعةً  
له في عنتي لا احوك عنها ولا ازول ابدأ.

اللهم اجعلني من انصاره واعوانه والذابين عنه والمُسارعين اليه في قضاء  
حوائجه والمتمثلين لاوامره والمحامين عنه والسابقين الى ارادته والمستشهادين بين  
يديه.

اللهم ان حال بني وبيته الموت الذي جعلته على عبادك حتماً، فاخرجني من  
قبري مؤثراً كفي شاهراً سقي مجرداً قناتي ملبياً دعوة الداعي في الحاضر والبادي.

اللهم ارنس الطلعة الرشيدة، والغرة الحميدة واكحل ناظري بنظرة مني اليه  
وعجل فرجه وسهل مخرجه وأوسع منهجه واسلك بي محجته وانفذ امره واشدد ازره.

واعمر اللهم به بلادك وأخي به عبادك، فإنك قلت وقولك الحق ظهر الفساد  
في البر والبحر بما كسبت أيدي الناس، فأظهر اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك  
المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل إلا مرقه ويحق الحق ويحققه.

واجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادك وناصرأ لمن لا يجد له ناصرأ غيرك ومجدداً  
لما عطل من أحكام كتابك ومشيدياً لما ورد من أعلام دينك وسنن نبيك، واجعله  
اللهم بمن حصنته من بأس المعتدين.

اللهم وسر نبيك محمداً صلى الله عليه وآله برويته ومن تبعه على دعوته وارحم  
استكانتنا بعده، اللهم اكشف هذه الغمة عن الأمة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم  
يروونه بعيداً ونراه قريباً برحمتك يا أرحم الراحمين».

پس دست راست را بر ران راست خود سه مرتبه می زنی و سه مرتبه می گویی:

«العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان»<sup>۸۴</sup>.

# تحفة الزائر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كيفيت زیارت حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه)

بدانکه زیارت آن حضرت در همه جا خصوصاً در سرداب مقدسه که محلّ غیبت آن حضرت است مستحبّ است .

وبسندهای صحیح و معتبر از محمد بن عبدالله حمیری منقول است که از ناحیه مقدسه فرمان حضرت صاحب الامر (صلوات الله علیه) بسوی او بیرون آمد که چون خواهید متوجه شوید بما بسوی خدا و بسوی ما پس بگوئید چنانچه خدا فرموده است .

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّائِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ  
فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا مِشَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ



# تحفة الزائر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كيفيت زیارت حضرت صاحب الزمان (صلوات الله عليه)

بدانکه زیارت آن حضرت در همه جا خصوصاً در سرداب مقدسه که محل غیبت آن حضرت است مستحب است .

وبسندهای صحیح و معتبر از محمد بن عبدالله حمیری منقول است که از ناحیه مقدسه فرمان حضرت صاحب الامر (صلوات الله عليه) بسوی او بیرون آمد که چون خواهید متوجه شوید بما بسوی خدا و بسوی ما پس بگوئید چنانچه خدا فرموده است .

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِشَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ

عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْفَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ، وَعَدَا  
غَيْرَ مَكْذُوبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ  
حِينَ تَقْرَأُ وَتَبِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرُكِعُ  
وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهْلِلُ وَتُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ،  
السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا  
تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَمُ الْمَأْمُولُ، السَّلَامُ  
عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُكَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
حُجَّتَهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ  
حُجَّتَهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى  
حُجَّتَهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ،  
وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ، أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنْ رَجَعْتُمْ حَقَّ لَارِيبٍ فِيهَا، يَوْمَ  
لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ  
حَقٌّ وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَالصِّرَاطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ  
حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ،  
يَا مَوْلَايَ شَقِيٍّ مَنْ خَالَفَكَ، وَسَعِيدٍ مَنْ أَطَاعَكَ، فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ،  
وَأَنَا وَلِيُّكَ، بَرِيءٌ مِنْ عَدْوِكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخِطْتُمُوهُ،  
وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَفَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ  
لَهُ، وَبِرَسُولِهِ، وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلِيكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَنَصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ  
وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ.

وبعد از این دعا می خوانی: اللَّهُمَّ أَنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدِ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ، وَكَلِمَةَ نُورِكَ، وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ، وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ، وَفِكْرِي نُورَ النِّيَّاتِ، وَعَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ، وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمَوَالَاتِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى أَلْقَاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ فَتُغَشِّنِي رَحْمَتَكَ، يَا وَلِيَّيَ يَا حَمِيدُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ، وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ، وَالِدَاعِي إِلَى سَبِيلِكَ، وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ، وَالثَّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَبَوَّارِ الْكَافِرِينَ وَمُجَلِّي الظُّلْمَةَ، وَمُنِيرِ الْحَقِّ، وَالنَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ، وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ، وَالْوَلِيِّ النَّاصِحِ، سَفِينَةِ النُّجَاةِ، وَعَلَمِ الْهُدَى، وَنُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى، وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدَى، وَمُجَلِّي الْغَمَاءِ، الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَلِيَّكَ وَابْنَ أَوْلِيَاءِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاَنْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ، وَانصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ، وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ، وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ، وَعَنْ شِمَالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَأَمْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ، وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ.

وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانصُرْ نَاصِرِيهِ، وَأَخْذُلْ خَاذِلِيهِ، وَأَقْصِمِ قَاصِمِيهِ، وَأَقْصِمِ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، بَرًّا وَبَحْرًا، وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمَلُونَ، وَفِي عَدْوِهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ  
وَالْإِكْرَامِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (۱).

و به سند معتبر منقول است از احمد بن ابراهیم که گفت: شکایت کردم به  
محمد بن عثمان که از نواب حضرت صاحب الامر بوده است که بسیار مشتاقم به  
دیدن مولای خود گفت: با اشتیاق خواهش دیدن آن حضرت هم داری؟ گفتم:  
بلی پس گفت: خدا ثواب دهد تو را بر اشتیاق تو و روی مبارک آن حضرت را به تو  
بنماید بآسانی و عافیت، پس گفت: که آرزوی دیدن آن حضرت در این ایام غیبت  
مکن که باید مشتاق خدمت آن حضرت باشی، و سؤال نکنی اجتماع با آن حضرت  
را که این از امور حتمی خداست و تسلیم و انقیاد مر امر خدا را لازم است، ولیکن  
متوجه شو بسوی آن حضرت به زیارت کردن آن حضرت بعد از دوازده رکعت  
نماز که در هر رکعت سوره قل هو الله أحد بخوانی، و بعد از هر دو رکعت سلام  
بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی پس بگو:

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لِمَنْ  
يَهْدِيهِ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ، قَدْ آتَاكُمْ اللَّهُ يَا آلَ يَاسِينَ خِلَافَتَهُ، وَعَلِمَ مَجَارِي أَمْرِهِ فِيمَا  
قَضَاهُ وَدَبَّرَهُ، وَرَبُّهُ وَأَرَادَهُ فِي مَلَكُوتِهِ، فَكَشَفَ لَكُمْ الْغِطَاءَ وَأَنْتُمْ خَزَنَتُهُ وَشُهَدَاؤُهُ  
وَعُلَمَاؤُهُ وَأُمَنَّاؤُهُ، وَسَاسَةُ الْعِبَادِ، وَأَرْكَانُ الْبِلَادِ، وَقَضَاةُ الْأَحْكَامِ، وَأَبْوَابُ  
الْإِيمَانِ، وَسُلَالَةُ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ، وَعِترَةُ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ تَقْدِيرِهِ  
مَنَاحِ الْعَطَاءِ بِكُمْ انْفَاذُهُ مَحْتَوًى مَقْرُوناً، فَمَا شَيْءٌ مِنَّا إِلَّا وَأَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ وَإِلَيْهِ  
السَّبِيلُ، خِيَارُهُ لَوْلِيكُمْ نِعْمَةٌ، وَانْتِقَامُهُ مِنْ عَدُوِّكُمْ سُخْطَةٌ، فَلَانْجَاةٌ وَلَا مَفْرَعٌ إِلَّا  
أَنْتُمْ، وَلَا مَذْهَبَ عَنْكُمْ، يَا أَعْيُنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ، وَحَمَلَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَمَسَاكِينَ تَوْحِيدِهِ فِي  
أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ، وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَبَقِيَّتَهُ كَمَالُ نِعْمَتِهِ، وَوَارِثُ أَنْبِيَائِهِ  
وَخُلَفَائِهِ، مَا بَلَّغْنَا مِنْ دَهْرِنَا، وَصَاحِبُ الرَّجْعَةِ لَوْعَدِ رَبَّنَا الَّتِي فِيهَا دَوْلَةُ الْحَقِّ  
وَقَرَجْنَا، وَنَصَرَ اللَّهُ لَنَا وَعَزَّنَا.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالغُوثُ وَالرَّحْمَةُ  
 الْوَاسِعَةُ وَعَدَا غَيْرَ مَكْذُوبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَرَأَى وَالْمَسْمَعِ الَّذِي بَعِنَ  
 اللَّهُ مَوَائِقَهُ، وَبِيَدِ اللَّهِ عَهْدُهُ، وَبِقُدْرَةِ اللَّهِ سُلْطَانُهُ، أَنْتَ الْحَلِيمُ الَّذِي لَا تُعْجَلُهُ  
 الْغَضَبَةُ، وَالكَرِيمُ الَّذِي لَا تَبْخُلُهُ الْحَفِيزَةُ، وَالْعَالِمُ الَّذِي لَا تُجْهَلُهُ الْحَمِيَّةُ،  
 مُجَاهِدَتِكَ فِي اللَّهِ ذَاتُ مَشِيَّةِ اللَّهِ، وَمُقَارَعَتِكَ فِي اللَّهِ ذَاتُ انْتِقَامِ اللَّهِ وَصَبْرِكَ فِي  
 اللَّهِ ذُو انَاةِ اللَّهِ، وَشُكْرِكَ ذُو مَزِيدِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَحْفُوظًا بِاللَّهِ، اللَّهُ نُورٌ أَمَامَهُ وَوَرَاءَهُ وَيَمِينُهُ وَشِمَالُهُ وَفَوْقَهُ  
 وَتَحْتَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَخْزُونًا فِي قُدْرَةِ اللَّهِ نُورٌ سَمِعَهُ وَبَصَرَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
 وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، وَيَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ  
 اللَّهِ وَدَيَّانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ  
 اللَّهِ وَدَلِيلَ ارَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَتُرْجَمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي  
 أَنْاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ،  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي  
 وَتَقْنُتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرُكِعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَعُودُ وَتُسَبِّحُ،  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهْلِلُ وَتُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ  
 حِينَ تُمَجِّدُ وَتَمْدَحُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُمَسِي وَتُصْبِحُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَفِي النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي  
 الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حُجَجَ اللَّهِ وَدُعَاتِنَا، وَهُدَاتِنَا وَرُعَاتِنَا، وَقَادَتِنَا  
 وَأَائِمَّتِنَا، وَسَادَتِنَا وَمَوَالِينَا، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ نُورُنَا، وَأَنْتُمْ جَاهُنَا أَوْقَاتَ صَلَوَاتِنَا،  
 وَعِصْمَتِنَا بِكُمْ لِدُعَاتِنَا، وَصَلَاتِنَا، وَصِيَامِنَا، وَاسْتِغْفَارِنَا، وَسَائِرِ أَعْمَالِنَا، السَّلَامُ  
 عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

اشْهَدْ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا

عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لِأَحْيَبِ الْأَهْوَاءِ وَأَهْلُهُ، وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ الْحَسَنَ حُجَّتَهُ،  
وَأَنَّ الْحُسَيْنَ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ  
جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتَهُ،  
وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ،  
وَأَنْتَ حُجَّتَهُ، وَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ دُعَاةٌ وَهُدَاةٌ رُشْدِكُمْ، أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَخَاتِمَتُهُ.

وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقًّا لِأَشْكَّ فِيهَا، وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ  
أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقًّا، وَأَنَّ مُنْكَرًا وَنَكِيرًا حَقًّا، وَأَنَّ النَّشْرَ  
حَقًّا، وَالْبَعْثَ حَقًّا، وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقًّا، وَالْمِرْصَادَ حَقًّا، وَأَنَّ الْمِيزَانَ حَقًّا، وَالْحِسَابَ  
حَقًّا، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقًّا، وَالْجَزَاءَ بِهَمَا لِلْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ حَقًّا، وَأَنَّكُمْ لِلشَّفَاعَةِ  
حَقًّا، لَا تُرْذَوْنَ وَلَا تُسَبِّقُونَ، بِمَشِيَةِ اللَّهِ وَبِأَمْرِهِ تَعْلَمُونَ، وَلِلَّهِ الرَّحْمَةُ وَالْكَلِمَةُ  
الْعُلْيَا، وَبِيَدِهِ الْحُسْنَى وَحُجَّةُ اللَّهِ التَّعْمَى، خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِعِبَادَتِهِ، أَرَادَ مِنْ  
عِبَادِهِ عِبَادَتَهُ، فَشَقِيٌّ وَسَعِيدٌ، قَدْ شَقِيَ مَنْ خَالَفَكُمْ، وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ.

وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَاشْهَدْ بِمَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، تَخَزَنُهُ وَتَحْفَظُهُ لِي عِنْدَكَ أَمْرٌ  
عَلَيْهِ، وَأَنْشُرُ عَلَيْهِ، وَأَقِفُ بِهِ وَلِيًّا بَرِيئًا مِنْ عَدُوِّكَ، مَا قَاتَا لِمَنْ أَبْغَضَكُمْ، وَأَدَا لِمَنْ  
أَحْبَبْتُمْ، فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخِطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ  
مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ، وَالْقَضَاءُ الْمُنْتَبِتُ مَا اسْتَأْثَرْتُمْ بِهِ مَشِيَتِكُمْ، وَالْمَمْحُورُ مَا لَا اسْتَأْثَرْتُمْ بِهِ  
سُنَّتِكُمْ.

فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَمُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
حُجَّتَهُ، الْحَسَنُ حُجَّتَهُ، الْحُسَيْنُ حُجَّتَهُ، عَلِيٌّ حُجَّتَهُ، مُحَمَّدٌ حُجَّتَهُ، جَعْفَرٌ حُجَّتَهُ،  
مُوسَى حُجَّتَهُ، عَلِيٌّ حُجَّتَهُ، مُحَمَّدٌ حُجَّتَهُ، عَلِيٌّ حُجَّتَهُ، الْحَسَنُ حُجَّتَهُ، وَأَنْتُمْ  
حُجَّتُهُ وَبِرَاهِينُهُ، أَنَا يَا مَوْلَايَ مُسْتَبَشِرٌ بِالْبَيْعَةِ الَّتِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ شَرْطَهُ قِتَالًا فِي  
سَبِيلِهِ اشْتَرَى بِهِ أَنْفُسَ الْمُؤْمِنِينَ، فَفَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ

وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوَالِي أَوْلِيكُمْ وَأَخْرِكُمْ، وَنُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ، وَبِرَاءَتِي مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَهْلِ الْحَرْدَةِ وَالْجِدَالِ ثَابِتَةً، لِشَارِكُمْ أَنَا وَلِيٌّ وَحِيدٌ، وَاللَّهُ إِلَهُ الْحَقِّ جَعَلَنِي بِذَلِكَ آمِينَ آمِينَ، مَنْ لِي إِلَّا أَنْتَ فِيمَا دِنْتُ، وَأَعْتَصَمْتُ بِكَ فِيهِ تَحْرُسُنِي فِيمَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ، يَا وَقَايَةَ اللَّهِ وَسِتْرَهُ وَبَرَكَتَهُ، اغْنِنِي أَدْنِي أَدْرِكُنِي صِلْنِي بِكَ وَلَا تَقْطَعْنِي.

اللَّهُمَّ بِهِمْ إِلَيْكَ تَوَسَّلِي وَتَقَرُّبِي، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصِلْنِي بِهِمْ وَلَا تَقْطَعْنِي بِحُبَّتِكَ، وَسَلَامُكَ عَلَى آلِ يَاسِينَ، مَوْلَايَ أَنْتَ الْجَاهُ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّي إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَهُ مِنْ ذَلِكَ وَأَسْتَقِرُّ فِيكَ فَلَا يَخْرُجُ مِنْكَ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا يَا كَيِّنُونَ<sup>(۱)</sup>، يَا مُكُونُ، يَا مُتَعَالَ يَا مُتَقَدِّسُ، يَا مُتَرَحِّمُ، يَا مُتَرَتِّفُ، يَا مُتَحَنِّنُ، أَسْأَلُكَ كَمَا خَلَقْتَهُ غَضًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدِ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ، وَكَلِمَةَ نُورِكَ، وَوَالِدَ هِدَاةِ رَحْمَتِكَ، وَأَمَلًا قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ، وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ، وَفِكْرِي نُورَ الثَّبَاتِ، وَعَزْمِي نُورَ التَّوْفِيقِ، وَذَكَائِي نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ، وَسَمْعِي نُورَ وَعْيِ الْحِكْمَةِ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاتِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَنَفْسِي نُورَ قُوَّةِ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاءِ مُحَمَّدٍ وَأَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَمَسْمَعِكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ دُعَائِي، فَوْقَنِي مُنْجِزَاتِ اجَابَتِي، أَعْتَصِمُ بِكَ مَعَكَ مَعَكَ مَعَكَ سَمْعِي وَرِضَايَ يَا كَرِيمُ.

وسید بن طاوس فرمود است که این زیارت معروف است به ندبه، واز ناحیه مقدسه بسوی حمیری بیرون آمده است، و امر فرموده است که در سرداب مقدس بخوانند<sup>(۲)</sup>.

۱- در بحار: ایا کینون، همچنین بقیه اسماء حسنی با ایا شروع شده است.

۲- بحار الانوار: ج ۱۰۲ ص ۹۲-۹۷.

وزیارت دیگر ذکر کرده است که بعد از این در عرض حوائج وتوسل به ائمه (علیهم السلام) خواهد آمد.

وسید و شیخ محمد بن المشهدی رحمه الله نقل کرده است از محمد بن علی بن قره که او نقل کرده است از کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری که دعای ندبه از برای صاحب الزمان مستحب است که در عیدهای چهار گونه بخوانند و آن دعا این است :

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
تَسْلِيمًا، اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ، الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ  
لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ، إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ، الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ،  
وَلَا اضْمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَا،  
وَزُخْرُفِهَا، وَزَبْرَجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَقَبِلْتَهُمْ  
وَقَرَّبْتَهُمْ، وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ، وَالشَّاءَ الْجَلِيَّ، وَأَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ،  
وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الدَّرَائِعَ إِلَيْكَ، وَالْوَسِيلَةَ إِلَى  
رِضْوَانِكَ.

فَبَعْضٌ أَسَكَّنَتْهُ جَنَّتَكَ، إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا، وَبَعْضٌ حَمَلَتْهُ فِي فُلِكَ،  
وَنَجَّيْتَهُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ، وَبَعْضٌ اتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا، وَسَأَلَكَ  
لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ، وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَبَعْضٌ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ  
تَكْلِيمًا، وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ أُخْيِهِ رِدًّا وَوَزِيرًا، وَبَعْضٌ أَوْلَدَتْهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي، وَآيَتَهُ  
الْبَيِّنَاتِ، وَأَيَّدَتْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، وَكُلَّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً، وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَاءًا،  
وَتَخَيْرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَهُ مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفَظٍ، مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ، إِقَامَةً لِدِينِكَ،  
وَحُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَلِكَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَيَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، وَلِكَلَّا  
يَقُولَ أَحَدٌ لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنذِرًا، وَأَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا، فَتَبَعَ آيَاتِكَ مِنْ  
قَبْلِ أَنْ نَذَلَ وَنَخْزَى.



إلى أن انتهيت بالأمر إلى حبيك ونجيك محمد صلى الله عليه وآله، فكان كما انتجته سيد من خلقته، وشفوة من اصطفيته، وأفضل من اجتبته، وأكرم من اعتمدته، قدمته على أنبياءك، وبعثته إلى الثقلين من عبادك، وأوطنته مشارقك ومغاربك، وسخرت له البراق، وعرجت به<sup>(۱)</sup> إلى سماءك، وأودعته علم ما كان وما يكون إلى انقضاء خلقك، ثم نصرته بالرعب وحففته بجبرئيل وميكائيل، والمسومين من ملائكتك، ووعدته أن تظهر دينه على الدين كله ولو كره المشركون، وذلك بعد أن بوّأته مبوء صدق من أهله، وجعلت له ولهم أول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركاً وهدى للعالمين فيه آيات بينات، مقام إبراهيم، ومن دخله كان آمناً، وقلت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً.

ثم جعلت أجر محمد صلواتك عليه وآله، مودتهم في كتابك، فقلت قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى، وقلت ما سئلتكم من أجر فهو لكم، وقلت ما أسئلكم عليه من أجر إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلاً، فكانوا هم السبيل إليك، والمسلك إلى رضوانك.

فلما انقضت أيامه، أقام وليه علي بن أبي طالب صلوات الله عليهما وعلى آلهما هادياً، إذ كان هو المنذر، ولكل قوم هادٍ، فقال والملاء أمامه، من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم آل من وآله، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وقال من كنت نبيه فعلي أميره، وقال أنا وعلي من شجرة واحدة، وسائر الناس من شجر شتى، وأحله محل هارون من موسى، فقال له أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدي وزوجه ابنته سيدة نساء العالمين، وأحل له من مسجده ما حل له، وسد الأبواب إلا بابه، ثم أودعه علمه وحكمته فقال أنا

مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبِهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَالْحِكْمَةَ، فَلْيَأْتِهَا مِنْ بِأَبِهَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ  
 أَنْتَ أَخِي وَوَصِيٌّ وَوَارِثِي، لَحْمِكَ مِنْ لَحْمِي، وَدَمُّكَ دَمِي، وَسِلْمُكَ سِلْمِي،  
 وَحَرْبُكَ حَرْبِي، وَالْأَيْمَانُ مُخَالِطٌ لِحَمِّكَ وَدَمِّكَ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي، وَأَنْتَ  
 غَدًا عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي، وَأَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي، وَشِيعَتُكَ عَلَى مَنَابِرٍ  
 مِنْ نُورٍ مُبِيضَةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ جِيرَانِي، وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ  
 الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي.

وَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ، وَنُورًا مِنَ الْعَمَى، وَحَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَصِرَاطَهُ  
 الْمُسْتَقِيمِ، لَا يُسْبِقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحْمٍ، وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنْاقِبِهِ،  
 يَحْذُرُ حَذْرَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا، وَيُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ، وَلَا تَأْخُذُهُ فِي  
 اللَّهِ لَوْمَةٌ لَاتِمٌ، قَدْ وَتَرَ فِيهِ صِنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَقَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَنَاهَشَ ذُؤَابَانَهُمْ،  
 وَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحَنْبِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ، فَأَضَبَتْ عَلَى عِدَاوَتِهِ،  
 وَأَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ.

وَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ، وَقَتَلَهُ أَشَقَى الْآخِرِينَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوْلِينَ، لَمْ يُمَثَلْ أَمْرُ  
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ،  
 مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحْمِهِ، وَأَقْصَاءِ وَوَلَدِهِ إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَا لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ،  
 فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسَبِيٌّ مِنْ سَبِيٍّ، وَأَقْصَى مِنْ أَقْصَى، وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى  
 لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، وَكَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ، يورثها مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ  
 وَسُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ  
 الْحَكِيمُ.

فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا، فَلْيَبِكِ  
 الْبَاكُونَ، وَأَيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ، وَلْيَمِثْلِهِمْ فَلْيَتَدِرَّ الدُّمُوعُ، وَلْيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ،  
 وَيَضْجُ الضَّاجُونَ، وَيَعْجُ الْعَاجُونَ، أَيْنَ الْحَسَنُ، أَيْنَ الْحُسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءَ الْحُسَيْنِ،

صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ، أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ، أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ، أَيْنَ أَقْمَارُ الْمُنِيرَةِ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ، أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَقَوَاعِدُ الْعِلْمِ.

أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ، أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعُوجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمَتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمُ أُنْبِيَةِ الشِّرْكِ وَالنِّفَاقِ، أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ وَالطُّغْيَانِ، أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغِيِّ وَالشَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ، أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكِذْبِ وَالْإِفْتِرَاءِ أَيْنَ مَبِيدُ الْعَتَاةِ وَالْمُرْدَةِ، أَيْنَ مُسْتَاصِلُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالتَّضْلِيلِ وَالْإِلْحَادِ، أَيْنَ مَعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُدِلُّ الْأَعْدَاءِ.

أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمِ عَلَى التَّقْوَى، أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى، أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ الْأَوْلِيَاءُ، أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَنَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى، أَيْنَ مُؤَلِّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا، أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا، أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَافْتَرَى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَى، أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالتَّقْوَى.

أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَابْنُ خَدِيجَةَ الْغَرَاءِ وَابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى، يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوِقَاءُ وَالْحِمَى يَا بِنَ السَّادَةِ الْمُقْرَبِينَ يَا بِنَ النُّجَبَاءِ الْإِكْرَمِينَ، يَا بِنَ الْهُدَاةِ الْمُهْدِيِينَ، يَا بِنَ الْخَيْرَةِ الْمُهْدِيِينَ، يَا بِنَ الْغَارِفَةِ الْإَنْجَبِينَ يَا بِنَ الْأَطَائِبِ الْمُسْتَظْهِرِينَ، يَا بِنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَجِبِينَ، يَا بِنَ الْقِمَاقِمَةِ الْإِكْبَرِينَ يَا بِنَ الْبَدُورِ الْمُنِيرَةِ يَا بِنَ السَّرْجِ الْمُنِيرَةِ، يَا بِنَ الشُّهْبِ الشَّاقِبَةِ، يَا بِنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ يَا بِنَ

السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ يَا بِنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ، يَا بِنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ، يَا بِنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ،  
 يَا بِنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْتُورَةِ، يَا بِنَ الْمَعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ، يَا بِنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ، يَا بِنَ  
 الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، يَا بِنَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ، يَا بِنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ  
 حَكِيمٌ.

يَا بِنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ، يَا بِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، يَا بِنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ  
 الْبَاهِرَاتِ، يَا بِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ، يَا بِنَ النِّعَمِ السَّابِغَاتِ، يَا بِنَ طَهِّهِ وَالْمُحْكَمَاتِ،  
 يَا بِنَ يَاسِينَ وَالذَّارِيَاتِ، يَا بِنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ، يَا بِنَ مَنْ دَنَى فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ  
 قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى دُنُوًّا وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.

لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ تُرَى، أِبْرَضِي  
 أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوًى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَلَا تُرَى، وَلَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا  
 وَلَا نَجْوَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى، وَلَا يَنَالُكَ مِنِّي ضَجِيجٌ  
 وَلَا شَكْوَى.

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيِّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَازِحٍ مَا تَزُوحُ عَنَّا،  
 بِنَفْسِي أَنْتَ أَمْنِيَّةٌ شَائِقَةٌ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ذَكَرْنَا فَحَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ  
 عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعْمُ  
 لِاتِّضَاهِي، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى.

إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَإِلَى مَتَى وَآيَ خِطَابٍ أَصِفُ فَيْكَ وَآيَ  
 نَجْوَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَجَابَ دُونَكَ وَأَنَاغِي، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَيَخْذُلُكَ  
 الْوَرَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى.

هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلُ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ، هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدُ جَزَعَهُ إِذَا  
 خَلَا، هَلْ قَدَيْتَ عَيْنٌ فَسَاعَدْتَهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، هَلْ إِلَيْكَ يَا بِنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ  
 فَتُلْقَى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَهُ فَتَحْطَى، مَتَى نَرُدُّ مَنَاهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَتَرَوَى، مَتَى

نَتَفَعُ مِنْ عَذْبِ مَاءِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى، مَتَى نُغَادِيكَ وَنُرَاوِحُكَ فَتَقْرُ مِنْهَا عَيْنًا،  
مَتَى تَرَانَا وَتَرَكَ وَقَدْ نَشَرْتَ لِرِوَاءِ النَّصْرِ تُرَى، أَتْرَانَا نَحْفُ بِكَ وَأَنْتَ تَأْمُ الْمَلَاءُ  
وَقَدْ مَلَكْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَذَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَعِقَابًا، وَأَبْرَتَ الْعُنَاةَ، وَجَحَدَةَ  
الْحَقِّ، وَقَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَاجْتَنَنْتَ أَصُولَ الظَّالِمِينَ، وَنَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَافُ الْكُرْبِ وَالْبَلْوَى، وَإِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ الْعَدْوَى،  
وَأَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، فَاعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عَيْدِكَ الْمُبْتَلَى، وَآرِهِ سَيِّدَهُ  
يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَأَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَالْجَسْوَى، وَبَرِّدْ غَلِيْلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ  
اسْتَوَى، وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَى وَالْمُنْتَهَى.

اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عَيْدُكَ الْتَائِقُونَ<sup>(١)</sup> إِلَى وَلِيِّكَ، الْمَذْكُورِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنَا  
عِصْمَةً وَمَلَاذًا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَمِعَاذًا، وَخَلَقْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ عَنَّا تَحِيَّةً  
وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبُّ إِكْرَامًا، وَاجْعَلْ مُسْتَقَرَّةً لَنَا مُسْتَقَرًّا وَمَقَامًا، وَأَتِمِّمْ  
نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ آيَاهُ أَمَانًا، حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ وَمُرَافِقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَاءِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّ أَمْرِكَ، وَصَلِّ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ  
السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ، وَصَلِّ عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْقَسُورِ وَحَامِلِ اللِّوَاءِ فِي الْمَحْشَرِ، وَسَاقِي  
أَوْلِيَائِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ، وَالْأَمِيرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ الَّذِي مِنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ شَكَرَ، وَمَنْ  
أَبَى فَقَدْ خَطَرَ وَكَفَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَحْبَبِهِ وَعَلَى نَجْلِهِمَا الْمَيَامِينَ الْفَرَرِ مَا  
طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا أَضَاءَ قَمَرٌ، وَعَلَى جَدَّتِهِ الصِّدِّيقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ،  
وَعَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةَ، وَعَلَيْهِ أَفْضَلُ وَأَكْمَلُ وَأَتَمُّ وَأَدْوَمُ وَأَكْبَرُ وَأَوْفَرُ  
مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ.

وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً لَا غَايَةَ لِعَدَدِهَا، وَلَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا، وَلَا نَفَادَ لِمَدِّهَا، اللَّهُمَّ

وَأَقِم بِهِ الْحَقَّ، وَأَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَأَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَأَذِلِّلْ بِهِ أَعْدَاءَكَ، وَصَلِّ  
اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصَلَّةً تُوَدِّي إِلَى مُرَافَقَةِ سَلْفِهِ، وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ،  
وَيَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ، وَاعِنَا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَالْأَجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ، وَالْأَجْتِنَابِ  
عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَأَمُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاؤِهِ، وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدُعَاءَهُ وَخَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ  
سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَقُرْزاً عِنْدَكَ.

وَاجْعَلْ صَلَاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً، وَذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً، وَدُعَاءَنَا بِهِ مُسْتَجَابًا، وَاجْعَلْ  
ارْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً، وَهَمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً، وَحَوَائِجَنَا بِهِ مَقْضِيَةً، وَأَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ  
الْكَرِيمِ، وَأَقْبَلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ وَأَنْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ عِنْدَكَ،  
ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا بِجُودِكَ، وَأَسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَأْسِهِ  
وَيَدِهِ رِيًّا رَوِيًّا هَنِيئًا سَائِغًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پس نماز زیارت بکن و هر دعائی که خواهی بکن که مستجاب است انشاء  
اللہ تعالیٰ و شیخ محمد بن المشهدی نماز را ذکر نکرده است (۱).

وایضاً سید علیہ الرحمة ذکر کرده است که مستجاب است که هر روز بعد  
از نماز صبح حضرت صاحب الامر صلوات اللہ علیہ را چنین زیارت کند:

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ  
وَالْمُؤْمِنَاتِ، فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، حَيْثُمْ  
وَمَيْتُهُمْ، وَعَنْ وَالِدِيَّ وَوَلَدِيَّ وَعَنِّي مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ،  
وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ، وَمُنْتَهَى رِضَاؤِهِ، وَعَدَدَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، اللَّهُمَّ أَنِّي  
أَجِدُّ لَكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ، عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي رَقَبَتِي، اللَّهُمَّ كَمَا  
شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ، وَقَضَلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، وَخَصَصْتَنِي بِهَذِهِ النِّعْمَةِ، فَصَلِّ  
عَلَى مَوْلَايَ وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْيَاعِهِ، وَالذَّابِّينَ عَنْهُ،  
وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ، فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعَتْ أَهْلَهُ

فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيَانٌ مَرَّصُوصٌ عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَكَ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (١).

وبسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد، و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید، و هزار گناه از او محو کند، و آن عهد این است:

اللَّهُمَّ رَبُّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبُّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبُّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمَنْزِلِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبُّ الظِّلِّ وَالْحُرُورِ، وَمَنْزِلِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ، وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلَادُ وَالْآخِرُونَ، يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ، وَيَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ حِينَ لَا حَيَّ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ، يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدِي مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ، وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ، وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ، وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي، عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا، وَلَا أَزُولُ أَبَدًا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالذَّابِينَ عَنْهُ، وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ، وَالْمُتَمَثِّلِينَ لِأَوْامِرِهِ، وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ، وَالسَّابِقِينَ إِلَى ارَادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمَوْتِ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا

كفني، شاهراً سيفي مجرداً قناتي، ملئياً دعوة الداعي في الحاضر والبادي.  
 اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلَعَ الرَّشِيدَةَ، وَالْفِرَةَ الْحَمِيدَةَ، وَآكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مِنِّي  
 إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنَهْجَهُ، وَأَسْأَلُكَ بِي مَحَبَّتِهِ، وَأَنْفِذْ  
 أَمْرَهُ، وَاشْدُدْ أَرْزَهُ، وَأَعْمُرْ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ، وَأَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ  
 الْحَقُّ، ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، فَاطْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيكَ  
 وَأَبْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ، الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ، حَتَّى لَا يَظْفِرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَزَقَهُ،  
 وَيَحِقُّ الْحَقُّ وَيُحَقِّقُهُ، وَأَجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ، وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ  
 نَاصِرًا غَيْرَكَ، وَمُجَدِّدًا لِمَا عَطِلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ، وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ  
 دِينِكَ، وَسَنِّنْ نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنَتْهُ مِنْ بَأْسِ  
 الْمُعْتَدِينَ.

اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْتِهِ، وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ،  
 وَأَرْحَمِ اسْتِكَانَتَا بَعْدَهُ، اللَّهُمَّ اكشِفْ هَذِهِ الْغَمَّةَ عَنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ  
 لَنَا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پس سه مرتبه دست راست به ران راست خود می زنی و در هر مرتبه  
 می گوئی: الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ (١).

وبسند معتبر منقول است از یونس بن عبدالرحمن که حضرت امام رضا (ع)  
 امر می فرمود که از برای صاحب الامر علیه السلام این دعا بخوانند:

اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنَّا وَلِيَّكَ وَخَلِيفَتِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ، وَلِسَانِكَ الْمَعْبُورِ  
 عَنكَ، وَالنَّاطِقِ بِحِكْمَتِكَ، وَعَيْنِكَ النَّاطِرَةِ بِإِذْنِكَ، وَشَاحِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ،  
 الْجَحْجَاحِ الْمُجَاهِدِ، وَالْعَائِدِ بِكَ، الْعَائِدِ عِنْدَكَ، وَأَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ  
 وَبَرَأْتَ وَأَنْشَأْتَ وَصَوَّرْتَ، وَأَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ



شِمَالِهِ، وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ، بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يُضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ، وَأَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَأَبَاءَهُ السَّادَةَ، أَيْمَتَكَ وَدَعَائِمَ دِينِكَ.

وَأَجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي لَا تُضِيعُ، وَفِي جِوَارِكَ الَّذِي لَا يُخْفِرُ، وَفِي مَنَعِكَ وَعِزِّكَ الَّذِي لَا يُقْهَرُ، وَآمِنُهُ بِأَمَانِكَ الْوَثِيقِ الَّذِي لَا يُخْذَلُ مِنْ آمَنَتِهِ بِهِ، وَأَجْعَلْهُ فِي كَفِّكَ الَّذِي لَا يُرَامُ مَنْ كَانَ فِيهِ، وَأَنْصُرْهُ بِنَصْرِكَ الْعَزِيزِ، وَأَيِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ، وَقُوَّةِ بِقُوَّتِكَ، وَأَرْدِفْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَوَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَلْبِسْهُ دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ، وَحُفَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ حَفًّا.

اللَّهُمَّ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ، وَأَرْتُقْ بِهِ الْفَتَقَ، وَأَمْتِ بِهِ الْجَوْرَ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَزَيِّنْ بِطَوْلِ بَقَائِهِ الْأَرْضَ، وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَأَنْصُرْهُ بِالرُّعْبِ، وَقَوِّ نَاصِرِيهِ، وَأَخْذَلْ خَاذِلِيهِ، وَدَمِّمْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ، وَدَمَّرْ عَلَى مَنْ غَشَّاهُ، وَأَقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَعُمْدَةَ وَدَعَائِمَهُ، وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤُوسَ الضَّلَالَةِ، وَشَارِعَةَ الْبِدْعِ، وَمُمِيتَةَ السُّنَّةِ، وَمُقَوِّبَةَ الْبَاطِلِ، وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ، وَأَبِرْ بِهِ الْكَافِرِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، حَتَّى لَا تَدَعَّ مِنْهُمْ دِيَارًا، وَلَا تَبْقَى لَهُمْ آثَارًا.

اللَّهُمَّ طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ، وَأَشْفِ مِنْهُمْ عِبَادَكَ، وَأَعِزِّ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَحْيِ بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَدَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ، وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ، وَبُدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ، حَتَّى تُعِيدَ دِينَكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ جَدِيدًا، غَضًّا مَحْضًا صَحِيحًا، لَا عَوَجَ فِيهِ، وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ، وَحَتَّى تُبْرِئَ بَعْدْلِهِ ظَلَمَ الْجَوْرَ، وَتُطْفِئَ بِهِ نِيرَانَ الْكُفْرِ، وَتُوضِحَ بِهِ مَعَاقِدَ الْحَقِّ، وَمَجْهُولَ الْعَدْلِ، فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ، وَأَصْطَفَيْتَهُ عَلَى عَيْبِكَ، وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ، وَسَلَّمْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ.

اللَّهُمَّ فَإِنَّا نَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَوْمَ حُلُولِ الطَّامَةِ، أَنَّهُ لَمْ يُنْبِذْ ذَنْبًا سَلَا

أَتَى حَوْبًا، وَلَمْ يَرْتَكِبْ مَعْصِيَةً، وَلَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طَاعَةً، وَلَمْ يَهْتِكْ لَكَ حُرْمَةً، وَلَمْ يُدَلِّ لَكَ فَرِيضَةً، وَلَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَرِيعَةً، وَأَنْتَ الْهَادِي الْمُهْتَدِي، الطَّاهِرُ التَّقِيُّ النَّقِيُّ، الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ، الزَّكِيُّ، اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ وَجَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرِّبُهُ عَيْنُهُ، وَتُسَرُّ بِهِ نَفْسُهُ، وَتَجْمَعُ لَهُ مَلِكُ الْمَمَالِكِ قَرِيبَهَا وَبَعِيدَهَا، وَعَزِيزَهَا وَذَلِيلَهَا، حَتَّى يَجْرِيَ حُكْمُهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ، وَيَغْلِبَ بِحَقِّهِ عَلَى كُلِّ بَاطِلٍ.

اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَا جَ الْهُدَى، وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى، وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى الَّتِي يَرْجِعُ إِلَيْهَا الْغَالِي، وَيَلْحَقُ بِهَا التَّالِي، وَقَوْنَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَتَبَتْنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ، وَأَمَّنْ عَلَيْنَا بِمُبَايَعَتِهِ، وَأَجْعَلْنَا فِي حَزْبِهِ الْقَوَّامِينَ بِأَمْرِهِ، الصَّابِرِينَ مَعَهُ، الطَّالِبِينَ رِضَاكَ بِمُنَاصَحَتِهِ، حَتَّى تَحْشُرْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَمُقَوِّبَةِ سُلْطَانِهِ.

اللَّهُمَّ وَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا خَالِصًا مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ، وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ، حَتَّى لَا نَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ، وَحَتَّى نُحَلِّقَ مَحَلَّهُ، وَتَجْعَلْنَا فِي الْجَنَّةِ مَعَهُ، وَآعِدْنَا مِنَ السَّامَةِ وَالْكَسَلِ وَالْفِتْرَةِ، وَأَجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ، وَتُعْزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيكَ، وَلَا تَسْتَبَدِّلْ بِنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَهُوَ عَلَيْنَا كَبِيرٌ.

اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ، وَهْدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ، وَأَهْدِمِ بِعِزِّهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ، وَأَقْصِمِ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ، وَأَخْمِدِ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَأَهْلِكَ بِعَدْلِهِ جَوْرَ كُلِّ جَائِرٍ، وَأَجْرِ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حَاكِمٍ وَأَذِلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ.

اللَّهُمَّ أَذِلَّ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ، وَأَهْلِكَ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ، وَأَمَكِرْ بِمَنْ كَادَهُ، وَأَسْتَاوِلْ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ، وَأَسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ، وَسَعَى فِي إِطْفَاءِ نُورِهِ، وَأَرَادَ إِخْمَادَ ذِكْرِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَعَلَى الْمُرْتَضَى، وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَالْحَسَنِ  
الرُّضِيِّ، وَالْحُسَيْنِ الْمُصْفَى، وَجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ مَصَابِيحِ الدُّجَى، وَأَعْلَامِ الْهُدَى،  
وَمَنَارِ الثَّقَى، وَالْعُرْوَةِ الْوَثْقَى، وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ، وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَصَلِّ عَلَى وَكَائِكَ  
وَوَلَاةِ عَهْدِكَ وَالْأُئِمَّةِ مِنْ وَوَلَدِهِ، وَمُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ، وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ، وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى  
آمَالِهِمْ دِينًا وَدُنْيَا وَآخِرَةً، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

و در بعضی از کتب بعد از وَهُوَ عَلَيْنَا كَبِيرِ این دعا وارد شده است :

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَوَلَاةِ عَهْدِهِ، وَالْأُئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَبَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ، وَزِدْ فِي  
آجَالِهِمْ، وَأَعِزُّ نَصْرَهُمْ، وَتَمِّمْ لَهُمْ مَا اسْتَدْتَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِكَ لَهُمْ، وَثَبَّتْ  
دَعَائِمَهُمْ، وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَانًا، وَعَلَى دِينِكَ أَنْصَارًا، فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ،  
وَخِرَانُ عِلْمِكَ، وَأَرْكَانُ تَوْحِيدِكَ، وَدَعَائِمُ دِينِكَ، وَوَلَاةُ أَمْرِكَ، وَخَالِصَتُكَ مِنْ  
عِبَادِكَ، وَصِفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَوْلِيَاؤُكَ وَسَلَائِلُ أَوْلِيَآءِكَ، وَصِفْوَةُ أَوْلَادِ نَبِيِّكَ،  
وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ (۱).

وایضاً بسند معتبر مروی است که این دعا را در غیبت حضرت قائم علیه

السلام بخوانند :

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ  
عَرَّفَنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي  
حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

اللَّهُمَّ لَا تُمِتِّي مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ، وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي، اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي  
بِوَلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وَوَلَايَةِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَّوَاتِكَ عَلَيْهِ  
وَآلِهِ، حَتَّى وَوَالَيْتُ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ،  
وَعَلِيًّا، وَمُحَمَّدًا، وَجَعْفَرًا، وَمُوسَى، وَعَلِيًّا، وَمُحَمَّدًا، وَعَلِيًّا، وَالْحَسَنَ، وَالْحُجَّةَ

القائم المهدي صلواتك عليهم أجمعين.

اللَّهُمَّ فَتَّبِثِي عَلَيَّ دِينِكَ، وَاسْتَعْمِلِي بِطَاعَتِكَ، وَلَيِّنِ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ، وَثَبِّتِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ، وَبِإِذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ، وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ، وَأَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلَيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ، وَكَشْفِ سِتْرِهِ، فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ، حَتَّى لَا أَحِبُّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، وَلَا كَشْفَ مَا سَتَرْتَ، وَلَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ، وَلَا أَنْزِعَكَ فِي تَدْيِيرِكَ، وَلَا أَقُولَ لِمَ وَكَيْفَ وَلَا مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يُظْهِرُ، وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَأَفْوَضَ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ، مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ السُّلْطَانَ، وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ، وَالْحُجَّةَ وَالْمَشِيئَةَ، وَالْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ، وَاضِحِ الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ، شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ، أَبْرَزَ يَارَبِّ مَشَاهِدِهِ، وَثَبَّتَ قَوَاعِدِهِ، وَأَجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْهِ، وَأَقِيمْنَا بِخِدْمَتِهِ، وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ، وَأَحْشُرْنَا فِي زَمْرَتِهِ.

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ وَأَنْشَأْتَ وَصَوَّرْتَ، وَأَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ، بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يُضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ، وَأَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَوَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ، وَزِدْ فِي أَجَلِهِ، وَأَعِزَّهُ عَلَى مَا وَلَّيْتَهُ وَأَسْرِعِيَّهُ، وَزِدْ فِي كِرَامَتِكَ لَهُ، فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمُهْتَدِي، وَالْقَائِمُ الْمُهْتَدِي، وَالطَّاهِرُ التَّقِيُّ، الزَّكِيُّ النَّقِيُّ، الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ، الصَّابِرُ الشُّكُورُ الْمُجْتَهِدُ.

اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ، وَأَنْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا، وَلَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ وَأَنْتِظَارَهُ وَالْأَيْمَانَ بِهِ، وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ، وَالِدُعَاءَ لَهُ، وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ

حَتَّى لَا تَقْنَطُنَا غَيْبَتَهُ مِنْ قِيَامِهِ، وَيَكُونُ يَقِينُنَا فِي ذَلِكَ كَيْفِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ  
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ، فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ،  
حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَا جَ الْهُدَى، وَالْحُجَّةَ الْعُظْمَى، وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى،  
وَقَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَثَبَّتْنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ، وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ،  
وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ، وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا، وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا، حَتَّى تَتَرَفَّقَنَا وَنَحْنُ عَلَى  
ذَلِكَ لَا شَاكِينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ، وَأَخْذُلْ خَاذِلِيهِ، وَدَمِّمْ  
عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ، وَكَذَّبَ بِهِ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ، وَأَمِتْ بِهِ الْجُورَ، وَاسْتَقِدْ بِهِ عِبَادَكَ  
الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الدُّلِّ، وَأَنْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ، وَأَقْتُلْ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَالْكَفْرَةَ، وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤُوسَ  
الضَّلَالَةِ، وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَالْكَافِرِينَ، وَأَبِرْ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَجَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ  
وَالْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، حَتَّى  
لَا تَدَعَّ مِنْهُمْ دِيَارًا، وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَارًا، وَطَهِّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ، وَأَشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ  
عِبَادِكَ، وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ، وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ، وَغَيِّرْ مِنْ  
سُنَّتِكَ، حَتَّى، يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَاحِحًا، لَا عَوْجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ  
مَعَهُ، حَتَّى تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ، فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ،  
وَأَرْتَضِيْتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ، وَأَصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ، وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّأْتَهُ مِنَ  
الْعُيُوبِ، وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ، وَنَقَيْتَهُ مِنَ  
الدُّنْسِ.

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأُتَمَّةِ الطَّاهِرِينَ، وَعَلَى شِيعَتِهِ الْمُتَجَبِّينَ، وَبَلِّغْهُمْ  
مِنْ آيَاتِهِ مَا يَأْمَلُونَ، وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصًا مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ، وَرِثَاءٍ وَسُمْعَةٍ،  
حَتَّى لَا تُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا تَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُرُكَ إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا، وَغِيَّةَ إِمَامِنَا، وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، وَوُقُوعَ

الْفِتْنِ بِنَا، وَتَظَاهِرِ الْأَعْدَاءِ، وَكَثْرَةِ عَدُوِّنَا، وَقِلَّةِ عَدَدِنَا، اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ  
مِنْكَ تُعَجِّلْهُ، وَتَصِرْ مِنْكَ تُعِزَّهُ، وَإِمَامَ عَدْلِ تُظَهِّرُهُ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذِنَ لِرُؤْيِكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ، وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ  
فِي بِلَادِكَ، لَاتَدْعَ لِلْجَوْرِ يَارَبُّ دِعَامَةَ إِلَّا قَصَمْتَهَا، وَلَا بَقِيَّةَ إِلَّا أَفْتَيْتَهَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا  
أَوْهَنْتَهَا، وَلَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ، وَلَا حِدًّا إِلَّا قَلَلْتَهُ، وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلْتَهُ، وَلَا رَايَةً إِلَّا  
نَكَسْتَهَا، وَلَا شُجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ، وَلَا جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ، وَارْمِهِمْ يَارَبُّ بِحِجْرِكَ  
الدَّامِعِ، وَأَضْرِبْ بِهِمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ، وَبَأْسِكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ،  
وَعَذِّبْ أَعْدَاءَكَ وَأَعْدَاءَ وَلِيِّكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ، صَلِّوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدِ وَلِيِّكَ  
وَأَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيِّكَ وَحُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ، وَكَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ،  
وَأَمْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ، وَأَجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا، وَأَقْطَعْ عَنْهُ  
مَادَّتَهُمْ، وَارْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ، وَزَلِّزْ أَقْدَامَهُمْ، وَخُذْهُمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً، وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ  
عَذَابَكَ، وَأَخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ، وَالْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ، وَأَسْكِنِهِمْ أَسْفَلَ نَارِكَ، وَأَحِطْ  
بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ، وَأَصِلْهُمْ نَارًا، وَأَحْسُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا، وَأَصِلْهُمْ حَرَّ نَارِكَ،  
فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ، وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ، وَضَلُّوا وَأَضَلُّوا عِبَادَكَ، وَأَخْرَبُوا  
بِلَادَكَ.

اللَّهُمَّ وَأَحْيِ بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ، وَآرِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا لَيْلَ فِيهِ، وَأَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ  
الْمَيْتَةَ، وَأَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الرَّغِيرَةَ، وَأَجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ، وَأَقِمْ بِهِ  
الْحُدُودَ الْمُعْطَلَّةَ، وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ، حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ، وَلَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ،  
وَأَجْعَلْنَا يَارَبُّ مِنْ أَعْوَانِهِ، وَمُقْوِيَةِ سُلْطَانِهِ، وَالْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ، وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ،  
وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ، وَمِمَّنْ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَنْتَ يَارَبُّ الَّذِي  
يَكْشِفُ الضَّرَّ، وَيُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَيُنْجِي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، فَكَشِفِ

الضُرُّ عَنْ وِلَيْكَ، وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَلَا تَجْعَلَنِي مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْغَيْظِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَاعِدْنِي، وَاسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ فَائِزاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقْرَبِينَ، آمِينَ يَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (١).

ودو زیارت دیگر در کتب معتبره علما مذکور است، واز مزار شیخ مفید علیه الرحمة ظاهر می شود که هر دو منقول باشد، گفته اند که چون داخل سرداب شوی بعد از رخصت طلبیدن بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَخَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمُهْدِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ الْمَاضِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ مِنَ الصَّفْوَةِ الْمُتَجَبِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ الْأَنْوَارِ الزَّاهِرَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ الْأَعْلَامِ الْبَاهِرَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ الْعِترَةِ الطَّاهِرَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِنَ الْعُلُومِ النَّبَوِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاطِرَ شَجَرَةِ طُوبَى وَسِدْرَةِ الْمُنتَهَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّتِي لَا تُخْفَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ مَنْ عَرَفَكَ بِمَا عَرَفَكَ بِهِ اللَّهُ، وَنَعَتَكَ بِبَعْضِ نَعَوَاتِكَ الَّتِي أَنْتَ أَهْلُهَا وَفَوْقَهَا، أَشْهَدُ أَنَّكَ الْحُجَّةُ عَلَى مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ وَإِنَّ حِزْبَكَ هُمُ الْغَالِبُونَ، وَأَوْلِيَاءُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ، وَأَعْدَاءُكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، وَأَنْتَ خَازِنُ كُلِّ عِلْمٍ، وَفَاتِقُ كُلِّ رَتَقٍ، وَمُحَقِّقُ كُلِّ حَقٍّ، وَمُبْطِلُ كُلِّ بَاطِلٍ، رَضِيْتُكَ يَا مَوْلَايَ إِمَاماً وَهَادِياً وَوَلِيّاً وَمُرْشِداً لَا أَبْتغِي بِكَ بَدَلاً، وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِكَ وَلِيّاً.

أشهد أنك الحق الشايت الذي لا غيب فيه، وأن وعد الله فيك حق، لا أرتاب لطول الغيبة وبعد الأمد، ولا أتحرر مع من جهلك وجهل بك، منتظر متوقع لأيامك، وأنت الشافع الذي لا تنازع، والوكي الذي لا تدافع، ذخرك الله لنصرة الدين، وأعزاز المؤمنين، والإنقام من الجاحدين المارقين.

أشهد أن بولايتك تقبل الأعمال، وتزكي الأفعال، وتضاعف الحسنات، وتمحي السيئات، فمن جاء بولايتك واعترف بإمامتك قبلت أعماله، وصدقته أقواله، وتضاعف حسناته، ومحيت سيئاته، ومن عدل عن ولايتك، وجهل معرفتك، واستبدل بك غيرك، كبه الله على منخره في النار، ولم يقبل الله له عملاً ولم يقيم له يوم القيامة وزناً.

أشهد الله وأشهد ملائكته، وأشهدك يا مولاي بهذا ظاهره كباطنه، وسره كعلائقه، وأنت الشاهد على ذلك، وهو عهدي إليك وميثاقي لديك، إذ أنت نظام الدين، ويعسوب المتقين، وعز الموحدين، وبذلك أمرني رب العالمين، فلو تطاولت الدهور، وتمادت الأعمار، لم أزد فيك إلا يقيناً، ولك إلا حجاباً، وعليك إلا متكلاً ومُعتمداً، ولظهورك إلا متوقفاً ومنتظراً، ولجهادي بين يديك مترقباً، فأبدل نفسي ومالي وولدي وأهلي وجميع ما حولي ربي بين يديك، والتصرف بين أمرك ونهيك.

مولاي فإن أدركت أيامك الزاهرة، وأعلامك الباهرة، فما أنا ذا عبدك المتصرف بين أمرك ونهيك، أرجو به الشهادة بين يديك، والفوز لديك، مولاي فإن أدركني الموت قبل ظهورك فإني أتوسل بك وبآباءك الطاهرين إلى الله تعالى وأسأله أن يصلي على محمد وآل محمد، وأن يجعل لي كرامة في ظهورك، ورجعة في أيامك، لأبلغ من طاعتك مرادي، وأشفي من أعدائك فؤادي، مولاي وقفت في زيارتك موقف الخاطئين، النادمين الخائفين، من عقاب رب العالمين، وقد اتكلت



عَلَى شَفَاعَتِكَ، وَرَجَوْتُ بِمَوَالِيكَ وَشَفَاعَتِكَ مَحَوَ ذُنُوبِي، وَسَتَرَ عُيُوبِي، وَمَغْفِرَةَ  
زَلَمِي، فَكُنْ لَوْلِيكَ يَا مَوْلَايَ عِنْدَ تَحْقِيقِ أَمَلِي، وَأَسْتَلِ اللَّهَ غُفْرَانَ زَلَمِي، فَقَدْ تَعَلَّقَ  
بِحَبْلِكَ وَتَمَسَّكَ بِوَلَايَتِكَ وَتَبَرَّءَ مِنْ أَعْدَائِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْجِزْ لَوْلِيكَ مَا وَعَدْتَهُ، اللَّهُمَّ أَظْهِرْ كَلِمَتَهُ،  
وَأَعْلِ دَعْوَتَهُ، وَأَنْصُرْهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَعَدُوِّكَ يَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَظْهِرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ، وَمُغْنِيكَ فِي أَرْضِكَ الْخَائِفَ الْمُتَرْقِبَ، اللَّهُمَّ  
انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا، وَأَفْتَحْ لَهُ فَتْحًا قَرِيبًا يَسِيرًا.

اللَّهُمَّ وَأَعِزِّ بِهِ الدِّينَ بَعْدَ الْخُمُولِ، وَأَطْلِعْ بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْأَفْوَلِ، وَأَجَلْ بِهِ  
الظُّلْمَةَ، وَأَكْشِفْ بِهِ الْغُمَّةَ، اللَّهُمَّ وَأَمِنْ بِهِ الْبِلَادَ، وَأَهْدِ بِهِ الْعِبَادَ، اللَّهُمَّ أَمَلًا بِهِ  
الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِكْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا، إِنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ، السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا وَلِيَّ اللَّهِ ائِذْ نَزَلَ لَوْلِيكَ فِي الدُّخُولِ إِلَى حَرَمِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ  
الطَّاهِرِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ (١).

پس برو به نزد سرداب غیبت آن حضرت و میان دو در بایست، و در هارا به  
دست خود بگیر، و تنحنح کن مانند کسی که رخصت داخل شدن طلبد و بسم الله  
الرحمن الرحیم بگو، و پابین رو با تائی و حضور قلب، و دو رکعت نماز در عرصه  
سرداب بکن پس بگو:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
هَدَانَا لِهَذَا، وَعَرَّفَنَا أَوْلِيَاءَهُ وَأَعْدَاءَهُ، وَوَفَّقَنَا لَزِيَارَةِ أُمَّتِنَا، وَلَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْمُعَانِدِينَ  
النَّاصِبِينَ، وَلَا مِنَ الْغُلَاةِ الْمُفَوِّضِينَ، وَلَا مِنَ الْمُرْتَابِينَ الْمُقْصِرِينَ، السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ  
اللَّهِ وَابْنِ أَوْلِيَائِهِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُدْخِرِ لِكِرَامَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَبَوَارِ أَعْدَائِهِ، السَّلَامُ عَلَى  
النُّورِ الَّذِي أَرَادَ أَهْلُ الْكُفْرِ إِطْفَاءَهُ فَابَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ بِكُرْهِهِمْ، وَأَيَّدَهُ  
بِالْحَيَاةِ حَتَّى يُظْهِرَ عَلَى يَدِهِ الْحَقَّ بِزَعْمِهِمْ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكَ صَغِيرًا، وَأَكْمَلَ

لَكَ عُلُومُهُ كَبِيرًا، وَأَنْتَ حَيٌّ لَا تَمُوتُ، حَتَّى تُبْطِلَ الْجِبْتَ وَالطَّاغُوتَ.  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى خُدَامِهِ وَأَعْوَانِهِ، عَلَى غَيْبَتِهِ وَنَأْيِهِ، وَأَسْتُرْهُ سِتْرًا  
 عَزِيزًا، وَاجْعَلْ لَهُ مَعْقِلًا حَرِيزًا، وَأَشْدُدِ اللَّهُمَّ وَطَأْتِكَ عَلَى مُعَانِدِيهِ، وَأَحْرُسْ  
 مَوَالِيَهُ وَزَائِرِيهِ، اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورًا، فَاجْعَلْ سِلَاحِي بِنُصْرَتِهِ  
 مَشْهُورًا، وَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ لِقَائِهِ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا، وَأَقْدَرْتَ  
 بِهِ عَلَى خَلْقِكَ رَغْمًا، فَأَبْعَثْنِي عِنْدَ خُرُوجِهِ ظَاهِرًا مِنْ حُفْرَتِي، مُؤْتَزِرًا كَفْنِي، حَتَّى  
 أُجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الصَّفِّ الَّذِي أَثَبْتَ عَلَى أَهْلِهِ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ كَأَنَّهُمْ بَيَانٌ  
 مَرْصُوصٌ.

اللَّهُمَّ طَالَ الْإِنْتِظَارُ، وَشَمِتَ بِنَا الْفُجَارُ وَصَعِبَ عَلَيْنَا الْإِنْتِظَارُ، اللَّهُمَّ أَرِنَا  
 وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لَكَ بِالرَّجْعَةِ بَيْنَ يَدَيْ  
 صَاحِبِ هَذِهِ الْبُقْعَةِ، الْغُوثَ الْغُوثَ الْغُوثَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، قَطَعْتُ فِي وَصَلَتِكَ  
 الْخُلَّانَ وَهَجَرْتُ بِزِيَارَتِكَ الْأَوْطَانَ، وَأَخْفَيْتُ أَمْرِي عَنْ أَهْلِ الْبُلْدَانِ لِتَكُونَ شَفِيعًا  
 عِنْدَ رَبِّكَ وَرَبِّي وَإِلَى آبَائِكَ وَمَوَالِيٍّ فِي حُسْنِ التَّوْفِيقِ لِي، وَأَسْبَاغِ النِّعْمَةِ عَلَيَّ،  
 وَسَوْقِ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَصْحَابِ الْحَقِّ، وَقَادَةَ  
 الْخَلْقِ، وَأَسْتَجِبْ مِنِّي مَا دَعَوْتُكَ، وَأَعْطِنِي مَا لَمْ أَنْطِقْ بِهِ فِي دُعَائِي مِنْ صَلَاحِ  
 دِينِي وَدُنْيَايَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پس داخل صفہ شو و دو رکعت نماز بکن و بگو:

اللَّهُمَّ عَبْدُكَ الزَّائِرُ فِي فَنَاءِ وَلِيِّكَ الْمَرْورِ، الَّذِي فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَى الْعَبِيدِ  
 وَالْأَحْرَارِ، وَأَنْقَذْتَ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ مِنَ عَذَابِ النَّارِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا زِيَارَةً مَقْبُولَةً ذَاتَ  
 دُعَاءٍ مُسْتَجَابٍ مِنْ مَصْدَقِ بَوْلِيكَ غَيْرِ مُرْتَابٍ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ بِهِ وَلَا  
 بِزِيَارَتِهِ، وَلَا تَقْطَعْ أَثْرِي مِنْ مَشْهَدِهِ، وَزِيَارَةَ أَبِيهِ وَجَدِّهِ، اللَّهُمَّ اخْلِفْ نَفْقَتِي  
 وَأَنْفَعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي فِي دُنْيَايَ وَآخِرَتِي لِي وَالْإِخْوَانِي وَأَبَوِي وَجَمِيعِ عِزَّتِي،

أَسْتَدْعُكَ اللَّهُ أَيُّهَا الْإِمَامُ الَّذِي تَفُوزُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَيَهْلِكُ عَلَى يَدَيْهِ الْكَافِرُونَ  
الْمُكَذِّبُونَ.

يَا مَوْلَايَ يَا بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ جِئْتُكَ زَائِرًا لَكَ وَلِأَبِيكَ وَجَدُّكَ، مُتَقِنًا الْفَوْزَ  
بِكُمْ، مُعْتَقِدًا إِمَامَتَكُمْ، اللَّهُمَّ اكْتُبْ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَالزِّيَارَةَ لِي عِنْدَكَ فِي عِلِّيِّينَ  
وَبَلِّغْنِي بِلَاغِ الصَّالِحِينَ، وَأَنْفَعْنِي بِحُبِّهِمْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ (١).

پس گفته اند که به روایت دیگر منقول است که می گوئی بعد از داخل شدن

سرداب مقدس:

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ، وَالْعَالِمِ الَّذِي عِلْمُهُ لَا يَبِيدُ، السَّلَامُ عَلَى مُحْيِي  
الْمُؤْمِنِينَ وَمُبِيرِ الْكَافِرِينَ، السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَّمِ، وَجَامِعِ الْكَلِمِ، السَّلَامُ عَلَى  
خَلْفِ السَّلَفِ وَصَاحِبِ الشَّرَفِ، السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ الْمَعْبُودِ وَكَلِمَةِ الْمَحْمُودِ،  
السَّلَامُ عَلَى مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُذِلِّ الْأَعْدَاءِ، السَّلَامُ عَلَى وَاثِ الْوَالِدِ الْأَنْبِيَاءِ، وَخَاتَمِ  
الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ، وَالْعَدْلِ الْمَشْتَهَرِ، السَّلَامُ عَلَى السِّيفِ  
الشَّاهِرِ، وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالنُّورِ الْبَاهِرِ، السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ، وَبَدْرِ التَّمَامِ،  
السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنْامِ، وَنَضْرَةِ الْأَيَّامِ، السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الصَّمْصَامِ، وَقَلَاقِ  
الْهَامِ، السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي  
بِلَادِهِ، وَحُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، الْمُتَهَيِّئِ إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَدِيهِ مَوْجُودٌ آثَارُ  
الْأَوْصِيَاءِ، الْمُؤْتَمَنِ عَلَى السَّرِّ وَالْوَلِيِّ لِلْأَمْرِ.

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ،  
وَيَلْمُ بِهِ الشَّعْثَ، وَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، وَيُمْكِّنُ لَهُ وَيُنْجِزُ بِهِ وَعَدَّ  
الْمُؤْمِنِينَ، أَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ أَنَّكَ وَالْأُمَّةُ مِنْ آبَائِكَ أُمَّتِي وَمَوَالِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ  
يَقُومُ الْأَشْهَادُ، أَسْئَلُكَ يَا مَوْلَايَ أَنْ تَسْئَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي صَلَاحِ شَأْنِي،  
وَقَضَاءِ حَوَائِجِي، وَغُفْرَانِ ذُنُوبِي، وَالْأَخْذِ بِيَدِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي لِي

وَلِكَافَةِ إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ<sup>(۱)</sup>.

پس دوازده رکعت نماز زیارت می کنی هر دو رکعت به یک سلام، پس  
می خوانی دعائی که از آن حضرت منقول است و آن این است:

اللَّهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ، وَبَرَحَ الْخِفَاءِ، وَأَنْكَشَفَ الْغِطَاءِ، وَضَاقَتْ الْأَرْضُ  
وَمَنَعَتِ السَّمَاءُ، وَإِلَيْكَ يَا رَبَّ الْمُشْتَكِيِّ، وَعَلَيْكَ الْمَعْرُولُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ، اللَّهُمَّ  
صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، فَعَرَفْنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ، فَرَجَّ  
عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا  
عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ أَنْصِرْنِي فَإِنِّي أَنَا نَاصِرِي، وَأَكْفِيَانِي فَإِنِّي أَنَا كَافِيَايَ، يَا مَوْلَايَ يَا  
صَاحِبَ الزَّمَانِ، الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ، أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي<sup>(۲)</sup>.

بدانکه زیارت آن حضرت در سرداب و جمیع بلاد مرغوب است، خصوصاً  
در امکانه شریفه مثل ضریح مقدسه اجداد طاهرین علیهم السلام، و در ازمنه  
متبرکه که خصوصاً شب ولادت آن حضرت که موافق مشهور شب پانزدهم ماه  
شعبان است و در شب قدر که ملائکه و روح بر آن حضرت نازل می شوند.

۱- بحار الانوار: ج ۱۰۲ ص ۱۰۱.

۲- بحار الانوار: ج ۱۰۲ ص ۱۱۹.

## فهرست کتاب

- |    |   |
|----|---|
| ۵  | پیام آیه الله صافی گلپایگانی                  |
| ۷  | مقدمه حجة الاسلام میردامادی                   |
| ۷  | اعتقاد بامام زمان (علیه السلام)               |
| ۸  | انتظار فرج و گشایش                            |
| ۹  | آب حیات، بثر معطله                            |
| ۱۰ | معرفت امام عصر (علیه السلام)                  |
| ۱۱ | معرفت صحیح، مأخذ معرفت                        |
| ۱۲ | ولایت تکوینی                                  |
| ۱۳ | راجع به تکبیرات قبل از زیارت جامعه            |
| ۱۵ | قدرت انبیاء                                   |
| ۱۶ | امام و مأموم، پاسخ شبهات                      |
| ۱۷ | وظیفه نویسندگان، عالمان و وظیفه شناس          |
| ۱۹ | از امام زمان (علیه السلام) چه بخواهیم؟        |
| ۲۰ | دوستی امام عصر (علیه السلام)                  |
| ۲۱ | تلاش در راه امام زمان، جلسات توسل و دعای ندبه |
| ۲۲ | نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)              |
| ۲۳ | علت تأسیس مدرسه و کتابخانه بزرگ تخصصی         |

- ۲۵ آغاز کار
- ۲۶ علامه مجلسی بزرگ پرچمدار تشیع
- ۲۷ دو مطلب
- ۳۱ پیشگفتار محقق کتاب
- ۳۴ حکایت تشرّف عالم وارسته مرحوم میرجانی خدمت امام زمان (علیه السلام)
- ۳۵ تشکر و سپاس
- ۳۷ تذکرة الأئمّة
- ۳۷ احوالات حضرت ولی عصر (علیه السلام)
- ۳۹ احوالات آن حضرت از طریق براهمة هندوان
- ۴۲ اقوال مجوس راجع به ظهور آن حضرت
- ۵۲ اقوال یهود راجع به آن حضرت
- ۵۳ اقوال نصارا راجع بن آن حضرت
- ۵۴ مقالات اهل سنت راجع به آن حضرت
- ۵۷ مقالات غیر شیعیة اثنا عشریة
- ۵۸ اقوال عامّة در غیبت آن حضرت
- ۵۹ احوالات دجال خسران مآل
- ۶۷ علامت خروج دجال
- ۶۹ تاریخ ولادت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)
- ۶۹ احادیث ظهور آن حضرت از طرق عامّة
- ۷۵ کسانی که احادیث حضرت مهدی (علیه السلام) را ذکر کرده اند
- ۷۶ ترجمه چهل حدیث ابو نعیم اصفهانی راجع به آن حضرت
- ۸۵ توقیع آن حضرت در امر غیبت و انتظار فرج
- ۸۶ جماعتی که آن حضرت را دیده و اسامی و کلای آن حضرت
- ۸۸ کسانی که هنگام ظهور در خدمت آن حضرت حاضر می شوند
- ۸۹ بیان مکان آن حضرت در ایام غیبت

۲۱۳	فهرست کتاب
۹۷	علامات ظهور آن حضرت
۱۰۰	روز ظهور آن حضرت ومدت دولت آن حضرت
۱۰۳	بیان حدیث تفسیر عیاشی
۱۰۵	ترجمه چهارده حدیث راجع به امام زمان (علیه السلام) ورجعت
۱۰۵	خروج نمودن قومی در آخر الزمان وطلب نمودن حق را
۱۰۶	علائم قبل از ظهور
۱۰۸	تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن
۱۱۱	چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری (علیه السلام)
۱۱۸	چگونگی ولادت حضرت صاحب الامر (علیه السلام)
۱۲۴	سؤالات سعد بن عبدالله از امام زمان (علیه السلام)
۱۳۳	وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری (علیه السلام)
۱۳۷	وقایع بعد از ظهور حضرت حجت (علیه السلام)
۱۵۳	خبر دادن پیغمبر اکرم (ص) به ظهور ائمه معصومین و دعای آنها
۱۵۸	علائم ظهور آن حضرت
۱۶۰	وقایع بعد از ظهور
۱۶۶	رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام)
۱۷۰	رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان
۱۷۸	وظیفه مردم در زمان غیبت
۱۸۳	تحفة الزائر
۱۸۳	کیفیت زیارت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)
۱۸۶	زیارت دیگر آن حضرت
۱۹۰	دعای ندبه
۱۹۶	زیارت آن حضرت بعد از نماز صبح
۱۹۷	دعای عهد
	دعای برای آن حضرت

۲۰۱

دعای غیبت

۲۰۵

زیارت سرداب

۲۰۷

کیفیت زیارت آن حضرت در سرداب سامراء

۲۱۱

فهرست کتاب



کتاب ذیل توسط مؤسسه تحقیقاتی - مهدیه میرداماد - اصفهان

تحقیق و منتشر شده است

۱- شرح صحیفه سجادیه از آیه الحق مرحوم میرداماد - رحمة الله علیه -

۲- شرح مقدمه تقویم الایمان - در فضائل امیر مؤمنان (علیه السلام) از آیه الحق مرحوم میرداماد - رحمة الله علیه -

۳- شرعة التسمیة در باره حرمت نام بردن از امام زمان - عج - باسم اصلی - از آیه الحق مرحوم میرداماد - رحمة الله علیه -

۴- سوره توحید و علی (علیه السلام) ترجمه سوره الاخلاص از آیه الحق مرحوم میرداماد - رحمة الله علیه -

۵- سرآغاز نامه دوستی علی بن ابی طالب - ع - مؤلف سید محمود بحر العلوم میردامادی

۶- یادنامه آیه الله بحر العلوم میردامادی - رحمة الله علیه - نوشته سید مصلح الدین مهدوی

(کتاب یاد شده را می توانید از : اصفهان مؤسسه مهدیه میرداماد - فراهم نمائید)